هدف خلقت در حکومت جهانی مهدویت

اخرین ویرایش ماه ۱/ ۲۰۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین بارئی الخلائق اجمعین

و الصلاه و السلام علی سیدنا و نبیینا و حبیب قلوبنا ابوالقاسم محمد(ص) و علی اله الاطهار سیما حجه بن الحسن روحی لمقدمه الفداء

این اثر را تقدیم می کنم به امام عصر حجه بن الحسن عجل الله فرجه الشریف روحی لتراب مقدمه الفداء ...

تحقق هدف خلقت در حکومت جهانی مهدویت

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

سالهاست که با توفیق الهی مشغول تدریس معارف الهی و مسأله ولایت و مهدویت هستم خواستم که موضوع مهدویت را از بُعد اعتقادی ، به صورت یک کتاب جامع جمع آوری کنم.

و دوست داشتم یک دوره دروس عقاید، از هدف خلقت ، و تکامل معنوی بشر در حکومت جهانی مهدویت آل محمد (عج) با زبانی ساده و رسا برای فرزندان معنوی خود بیادگار بگذارم.

این مطالب در چند سطح تدریس و اکنون بعضی از مطالب بصورت کتاب حاضر تنظیم می شود. باشد که مورد قبول حق و عنایت اهل بیت علیهم السلام و حضرت حجه بن الحسن (عج) قرار گیرد و مرا در این هدف یاری فرمایند، و نوری در تاریکی قبر و توشه ای برای روزی که لا ینفع مال و لا بنون قرار گیرد.

بحث این کتاب ، پیرامون دعای غیبت است و اینکه برای معرفت امام زمان روحی لمقدمه فداء باید شناختی به معرفت الله و هدف خلقت داشت. زیرا تا هدف خلقت و بعثت انبیاء و مسأله ولایت فهمیده نشود ، معرفت امام زمان (عج) و حکومت جهانی مهدویت بخوبی روشن نخواهد شد. لذا این بحث بر اساس دعای غیبت بیان می شود زیرا که به ما دستور داده شده که در زمان غیبت این دعا (دعاي زمان غيبت) را بخوانيم در اين دعا از خداي خود تقاضا مي كنيم و مي گوئيم :

أَللّهمَّ عرِّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ، أَللّهمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعرِفْ حُجَّتَكَ، أَللّهمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي، أَللّهمَّ لاَ تُمِتْنِي مِيتَةً جَاهِلِيَّةً .

سؤال : چه ارتباطی بین معرفت الله و معرفت رسول الله و معرفت خلیفه الله است و چرا عدم شناخت حقیقت حجت خدا و امام زمان سبب ضلالت و مردن به مرگ جاهلیت می شود؟. این دعا ، معرفت امام زمان را نتیجه معارفی عمیق تر می داند. که این دعا بیانگر این معارف است که مانند فرمول ریاضی به هم مرتبط هستند.

خلاصه این کتاب ، ضمن اینکه عقاید پنج گانه را به زبان ساده بیان می کند ، به هدف خلقت و حکومت جهانی با گسترش عدل الهی برهبری انسان کامل اشاره دارد. و آنرا برای عموم جوانان عزیز مفید می دانم . امیدوارم مورد توفیق الهی و قبول حق تعالی قرار گیرد، و موجب توجه و عنایت امام زمان (عج) گردد .

البته بال ملخی در محضر سلیمان بردن است . اما به امید اینکه توانسته باشم ارادت خود را به امام زمانم ابراز کنم و قدمی در راه شناخت او برداشته باشم ، بلکه توفیق یابم که جزء منتظرین حقیقی او باشم. و ما توفیقی الا بالله العلی و العظیم . اللهم کن لولیک الفرج .

جلسه اول

بنام خداوند جان آفرین

خداوندا ـ ای آفریننده آسمانها و زمین ، بنام تو آغاز می کنم. بنام خداوند هستی آفرین خداوندی که رحمن و رحیم است ، کریم هست و رؤف هست و لطیف هست ، و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو عالم بما فی الصدور .

باميد خدا و استعانت از او که حکیم و علیم مطلق است؛ همان که عادل است و وعده عدل را بوسیله خلیفه خود آن انسان کامل ، و بدست آن واسطه فیض برای بندگان خود نوید داده است. بحث پیرامون دعای زمان غیبت است . که شیخ کلینی و غیر او از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت کرده اند: این دعا را تعلیم زراره فرمود: که در زمان غیبت و امتحان شیعه بخوانندَ:

اللّهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَكَ لَمْ اَعْرِف نَبِيَّكَ

خدایا خود را به من بشناسان، زیرا اگر خود را به من نشناسانی فرستاده ات را نشناخته ام

اَللّهُمَّ عَرِّفْنی رَسُولَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی رَسُولَكَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ

خدایا فرستاده ات را به من بشناسان، زیرا اگر فرستاده ات را به من نشناسانی حجّتت را نشناخته ام،

اَللّهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی

خدایا حجّتت را به من بشناسان، زیرا اگر حجّتت را به من نشناسانی، از دین خود گمراه می شوم.

برای شناخت امام زمان (عج) و مسئله مهدویت نیاز به مقدماتی است از جمله : معرفت الله ، و شناخت رسالت و ولایت، هدف خلقت و در نهایت تحقق هدف خلقت ، که حکومت جهانی مهدویت با گسترش و تجلی ظهور عدل الهی است ؛ با حاکمیت انسان کاملی که تحقق وعده الهیست ؛ و بخواست خداوند با بیان کوتاهی در مواضیع این دعا در باره « هدف خلقت و شناخت و معرفت الله ، و نبوت و ولایت انسان کامل و نیز اشاره ای به عدل الهی و معاد و ضرورت حکومت جهانی به حاکمیت انسان کامل و تحقق وعده گسترش عدل الهی در جهان، مطالبی بیان می شود .

شناخت خداوند هستی آفرین

این بخش با یک سؤال شروع می شود :

«چرا برای شناسایی آفریدگار جهان فکر و مطالعه می‌کنیم؟

عشق به آگاهی و آشنایی به جهان هستی، در درون جان همه ما است.

همه ما به راستی می خواهیم بدانیم: این آسمان بلندپایه، با اختران زیبایش این زمین گسترده با مناظر دل فریبش این موجودات رنگارنگ، پرندگان زیبا، ماهیان گوناگون، دریاها و کوهها، شکوفهها و گل‌ها، انواع درختان سر به آسمان کشیده و...آیا خود به خود به وجود آمده اند، یا

این نقش‌های عجیب به دست نقاشی ماهر و توانا و چیره دست، کشیده شده است؟.از این گذشته ، نخستین سئوالاتی که در زندگی برای همه ما پیدا می شود؛ این است که :

از کجا آمده ایم ؟ در کجا هستیم ؟ و به کجا می رویم؟

ما اگر پاسخ این سئوالات و پرسشهای سه گانه را بدانیم ؛ چقدر خوشبخت خواهیم بود ؟ یعنی بدانیم آغاز زندگی ما از کجا شروع شده و سرانجام به کجا خواهیم رفت ؟ و اکنون چه وظیفه ای داریم؟ روح جستجوگر به ما می گوید: باید آرام ننشینی تا پاسخ این سئوالات را پیدا کنی».

در زندگی این دنیا ما چنین حالی را داریم، که مذهب‌ها و مکتب‌های مختلف هر کدام ما را به سوی خود دعوت می‌کند، ولی از آنجا که سرنوشت ما، خوشبختی و بدبختی ما، پیشرفت و عقب افتادگی ما، به بررسی و انتخاب بهترین راه بستگی دارد، خود را ناگزیر می بینیم که در این باره تحقیق و تفکر کنیم، و راهی که موجب پیشرفت و تکامل ما است انتخاب، و از آنچه ما را به پرتگاه بدبختی و فساد و سیه روزی می کشاند پرهیز نماییم.

این نیزدلیل‌دیگری است، که ما رابه مطالعه درباره آفریننده جهان‌هستی دعوت می‌کند. قرآن مجید می‌گوید: «فبشر عباد الذین یستعمون القول فیتبعون احسنه »[۱]«به بندگان من بشارت ده، آنها که سخنان گوناگون را می شنوند ، و بهترین را انتخاب می کنند». لذا عقل و خرد، به ما می‌گوید هر چه زودتر شروع به بررسی و مطالعه کنیم و با نشانه های درست و با صداقت و دلائل قانع کننده بپذیریم، و با اطمینان خاطر آن راه را انتخاب کرده، پیش برویم».[۲]

خداشناسی به حکم عقل واجب است

«مسئله معرفت پروردگار از واجبات قطعی عقلی است که هر عاقلی عقلش حکم می کند که واجب است منعم و خالق خود را بشناسد و از او سپاسگزاری کند، و أنچه در قرآن درباره معرفت رسیده از قبیل: تدبر کنید، نظر کنید، اندیشه کنید و غیره ، همه ارشاد به همان حکم عقل است یعنی آنچه را که عقل ، قطع نظر از فرموده قرآن درک می کند اینست که جهان را خالقي و مدبّري است و انسان باید خالق ومنعم خود را بشناسد و از او سپاسگزاری نماید». [۳]

و اینکه شکر منعم واجب است ؛ و این که در آیات و افرینش موجودات تعقل و تدبر و اندیشه کنید ، عقل هم حکم مي كند كه باید خالق و پروردگار خود را شناخت ، و با خدای خود و منعم و ولي نعمتهاي خود ارتباط برقرار کرد. قرآن بسیار سفارش به تعقل و تفکر دارد و بلکه در بعضی آیات با تاکید بیشتری ذکر فرموده است. و نیز علماء و فقهاي اسلام گفته اند که در اصول دین تقلید جایز نیست. بلکه در اعتقادات باید ایمان درونی و قلبی باشد.

البته مقصود، فلسفه و حتی علم کلام نیست . هیچکس اصطلاح دانی را واجب ندانسته ، بلی برای دفع شکوک و اوهام و دفع شبهات لازم است ، و در هر دوره ای بحمدلله اهل فن بوده اند و هستند . در صدر اسلام هر کس میخواست مسلمان شود باو می گفتند : بگو «لا اله الا الله» و اگر از روی مقررات و عقاید آباء و اجدادی باشد قرآن آنان را مذمت می کند. ایمان

---

[۱] سوره زمر آیه ۱۸.
[۲] ناصر مکارم ، ۵۰ درس اصول عقاید برای جوانان ، ص ۱۳ تا ۱٦ ـ بطور خلاصه .
[۳] توحید ص ٤٤.

باید از روی یقین درونی باشد نه تقلید ، باید دل طوری شود که یقین داشته باشد امام زمان حی است ، ولی غایب است از انظار، یقیناً روزی خواهد آمد، پس از آنکه زمین پر از ستم شود و او آنرا از نور عدل آباد میفرماید ، این را اطمینان داشته باشد.

پس مقصود از دلیل ، اطمینان و یقین است نه اصطلاح محض . کسیکه در دنیا بحد اطمینان نرسیده باشد در قبر هنگامی که از او می پرسند پروردگارت کیست ؟ گنگ میشود نمیتواند جواب دهد. پس روشن میشود که تقلید در اصول دین باطل است نه اینکه باید برود منطق بخواند یا کلام بخواند، بلکه باید این معانی را یقین کند و دلیل او همان فطرت او باشد، که باید با رفع حجب و موانع آنرا شکوفا کند.

انسان کمال جو است

«هر کس در انگيزه‌هاي دروني و تمايلات رواني خويش دقّت کند خواهد ديد که ريشه بسياري از آنها عشق به کمال است، به طور کلي هيچ فردي دوست ندارد نقصي داشته باشد و سعي مي‌کند هر گونه کمبود، نارسايي و عيب را تا سر حدّ امکان از خويش برطرف سازد تا به کمال مطلوب برسد و پيش از برطرف شدن نقصها، آنها را از ديگران، پنهان مي‌دارد. اين ميل در صورتي که در مسير فطرت جريان يابد، عامل همه گونه ترقي و تکامل مادّي و معنوي مي‌شود، ولي اگر در اثر اسباب و شرايطي، در مسيرانحرافي بيفتد موجب بروز صفاتي مانند خود بزرگ بيني، ريا کاري، ستايش طلبي و ... خواهد شد.

بهر حال، گرايش به کمال، يک عامل فطري نيرومند در ژرفاي روح انسان است که غالباً نمودها و شاخه‌هاي آن، مورد توجّه آگاهانه قرار مي‌گيرد، ولي با اندکي دقّت، روشن مي‌شود که ريشه همه آنها « کمال‌جويي» است » [٤] لذا ضرورت پی جويی دين و تلاش برای بدست آوردن ايدئولوژی و جهان بينی صحيح اثبات می شود.

انسان فطرتاً طالب کمال انسانی خويش است و می خواهد به وسيله انجام دادن کارهايی به کمال حقيقی خودش برسد اما برای اينکه بداند چه کارهايی او را به هدف مطلوبش نزديک می‌کند بايد نخست کمال نهايی خودش را بشناسد و شناخت آن در گروه آگاهی از حقيقت وجود خود با آغاز و انجام آن است ، پس بايد رابطه مثبت يا منفی ميان اعمال مختلف و مراتب گوناگون کمالش را تشخيص دهد تا بتوانند راه صحيحی را برای تکامل انسانی خويش بيابد. تا اين شناخت های نظری (اصول جهان‌بينی) را به دست نياورد نمی‌تواند نظام رفتاری (ايدئولوژی صحيحی را بپذيرد.

پس تلاش برای شناختن دين حق که شامل جهان بينی و ايدئولوژی صحيح می باشد ضرورت دارد، و بدون آن ، رسيدن به کمال انسانی، ميسر نخواهد بود چنانکه رفتاری که برخاسته از چنين ارزش‌ها و بينش‌هايی نباشد رفتاری انسانی نخواهد بود. و کسانی که در صدد شناختن دين حق بر نمی آيند يا در اين شناخت ، از روی لجاجت و عناد، کفر می ورزند و تنها به خواسته های حيوانی و لذت‌های زودگذر مادی بسنده می‌کنند ، چون استعدادهای انسانی خود را تباه می کنند به کيفری دردناک خواهند رسيد.» [٥] لذا بايد در معرفت الهی کوشيد و ضرورت اين معرفت ثابت شد که بدانيم : «من اين و فی اين و الی اين » از کجا آمده ام ، آمدنم بهر چه

---

[٤] ـ محمد تقي مصباح، آموزش عقايد، ج ١، ص٤٥ ـ ٤٦.
[٥] همان ، آموزش عقايد ص ٤٨ و ٤٩.

بود ، به کجا میروم یعنی معرفت مبدأ و معاد ، و شناخت انسان ، و هدف از خلقت تحقیق کرد تا راه صحیح را انتخاب کرد.

خداشناسی و خودشناسی.

مقصود اینست که با تأمل و دقت در آیات آفاقی و انفسی، انسان به این درک برسد. یعنی باور کند که در سراسر عالم هستی (نظم و هدف و نقشه) وجود دارد ، که نشانی از توحید و پروردگاری با اسماء و صفات حسنی دارند و با ایمان و یقین باور کند که «انه لا اله الا هو»

حال اینجا دو مسئله است که باید تبین شود.

هدف از خلقت عالم هستی، و نیز هدف از خلقت انسان، که جزئی از عالم هستی است . باید روی این دو مسأله تحقیق کرد و معرفت کسب کرد تا به حقیقت رسید و دل آرام گیرد.

بخش اول
هدف
آفرینش

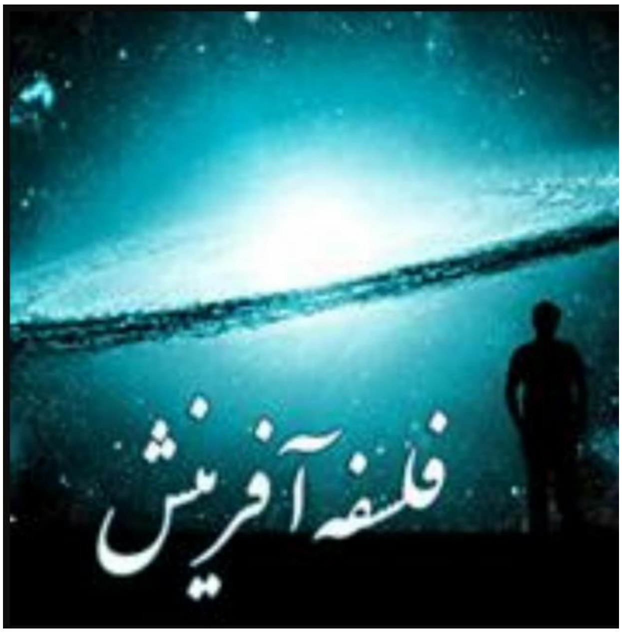

فصل اول

هدف از آفرینش عالم چیست؟

بحث هدف خلقت در اسلام ، و در غرب به چه کیفیت است؟ ، و نیز (معنای زندگی) . یافتن معنای زندگی مستلزم آن است که جوینده قبل از هر چیز انسان و سرشت انسانی را بشناسد لیکن این هم برای درک معنای وجود انسان کافی نیست . انسان در طبیعت تنها نیست و نمی توان جدا از کل آفرینش به درک انسان نائل شد، بلکه انسان را باید با سایر موجودات و رابطه او را در عالم هستی شناخت .

از آنجا که این شناخت در زمان ها و مکان ها و شرایط مختلف زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی افراد تفاوت دارد، لذا معنای زندگی برای اندیشمندان متفاوت بوده است. و لذا بیشتر فلاسفه غرب در مورد معنای زندگی متاثر از روند رو به رشد نهلیسم و هیچ انگاری و پوچ گرایی و متاسفانه بی هدفی در جوامع بشری خصوصا در دنیای غرب هستند

اما از منظر اسلام زندگی مفهومی عظیم و هدفی ماورائی دارد و در این زندگی مادی و دنیوی ختم نمی شود خداوند می فرماید: ما دنیا را عبث و بیهوده نیافریدیم ؛ عقل هم حکم می کند اگر در خلقت هر چیزی هدفی نهفته است ، و آفرینش هدفی متعالی دارد ، انسان هم که جزئی از این مجموعه است نمیشود وجودش عبث باشد و فقط در این دنیای فانی خلاصه شود.

این بحث یکی از بنیادی ترین مباحث مطرح در طول تاریخ تفکر بشری است و همواره در امتداد قرن ها و عصرها، اذهان بسیاری را به خود مشغول کرده است و بشر در طول تاریخ همواره می خواسته بداند که از کجا آمده؟ برای چه آمده؟ و به کجا می رود.

به گفته مولوی:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتنم

مانده ام سخت عجب کزچه سبب ساخت مرا

یا چه بودست مراد وی از این ساختنم

از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود

به کجا می روم آخر ننمایی وطنم

پس پرسش این است که ما چرا آفریده شده ایم و هدف از خلقت انسان چیست و اگر خدا ما را نمی آفرید چه می شد و به اصطلاح به کجای عالم بر می خورد؟

بحث هدف خلقت در اسلام ، و در غرب به چه کیفیت است؟ ، و نیز (معنای زندگی) .

یافتن معنای زندگی مستلزم آن است که جوینده قبل از هر چیز انسان و سرشت انسانی را بشناسد لیکن این هم برای درک معنای وجود انسان کافی نیست . انسان در طبیعت تنها نیست و نمی توان جدا از کل آفرینش به درک انسان نائل شد، بلکه انسان را باید با سایر موجودات و رابطه او را در عالم هستی شناخت .

از آنجا که این شناخت در زمان ها و مکان ها و شرایط مختلف زندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی افراد تفاوت دارد، لذا معنای زندگی برای اندیشمندان متفاوت بوده است. و لذا بیشتر فلاسفه غرب در مورد معنای زندگی متاثر از روند رو به رشد نهلیسم و هیچ انگاری و پوچ گرایی و متاسفانه بی هدفی در جوامع بشری خصوصا در دنیای غرب هستند.

اما از منظر اسلام زندگی مفهومی عظیم و هدفی ماورائی دارد و در این زندگی مادی و دنیوی ختم نمی شود خداوند می فرماید: ما دنیا را عبث و بیهوده نیافریدیم ؛ عقل هم حکم می کند اگر در خلقت هر چیزی هدفی نهفته است ، و آفرینش هدفی متعالی دارد ، انسان هم که جزئی از این مجموعه است نمیشود وجودش عبث باشد و فقط در این دنیای فانی خلاصه شود. نهایت عالم مدینه فاضله در پرتو عدل الهی / با رهبری انسان کامل .

علت خلقت جهان

«این سؤال که خداوند چه حکمت و مصلحتي در خلقت عالم در نظر داشته، براي كسي پيش مي‌آيد كه با دلايل عقلي و قطعي، خدائي يكتا كه داراي همه صفات كمال باشد را اثبات كرده باشد.[٦]

[٦] . رجوع شود به: موسوي همداني، پاسخ به پرسشهاي ديني، قم، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه، چاپ چهارم، ١٣٥٧، ص٢٠٢.

علل خلقت جهان ، «هر موجودي اعم از گياهان و حيوانات براي هدف معيني خلق شده‌اند»

در مكتب اسلام، جهان هستي و موجودات در آن و بخصوص انسان، به سوي مقصدي معلوم در حركت است و چنين نيست كه عالم هستي در مسيري نامشخص و مبهم و بي هيچ هدفي در حركت باشد بلكه آفريدگار جهان، آن را به سوي مقصدي و هدفي معين و روشن رهنمون ساخته است. اعتقاد به اصل هدفمندي عالم و عبث نبودن آفرينش آن، نقش مهمي در حيات انسان ايفا مي‌كند و چنين انساني هرگز جهان و زندگاني در آن را لغو و بيهوده نمي‌يابد بلكه سعي و تلاش او در اين جهت است كه حيات و زندگي خويش را با نظام آفرينش هماهنگ سازد.[۷]

هر موجودي از گياهان و حيوانات اعم از پرندگان و حشرات و حيوانات صحرا و دريا، براي هدف معيني خلق شده‌اند و به خوبي مي‌بينيم كه هر كدام براي محيط و شرايط ويژه‌اي آفريده شده‌اند و هماهنگي كاملي با محيط خود دارند. و آنچه مورد نيازشان است در اختيارشان قرار داده شده است و اينكه هيچ موجودي بعد از آفرينش به حال خود رها نشده است.

يكي از نكاتي كه توجه ما را به اصل هدفمندي آفرينش موجودات سوق مي‌دهد، توجه به وجود نظم در ميان پديده‌ها و هماهنگي در نظام طبيعت است اگر اندكي در كيفيت طلوع و غروب كردن خورشيد و حركت ماه و ستارگان و نظم حاكم در روابط آنها دقت كنيم متوجه مي‌شويم كه اين نظم و حركت آنها بر اساس تدبيري صورت گرفته است و نميشود بطور تصادفي و بي هيچ هدفي باشد.[۸]

در قرآن كريم در پاسخ به اين سؤال، آيات فراواني وجود دارد. در مجموعه‌اي از آيات [۹] قرآن كريم آمده است كه آفرينش جهان هستي بر اساس حق استوار است يعني بر باطل نبوده و از روي بازي و لهو و لعب صورت نگرفته است. و اينكه خداوند موجودات را به سوي هدف معيني راهنمايي و هدايت فرموده است.

خلقت همه موجودات عالم در جهت فراهم آوردن زمينه براي رشد و شكوفايي انسان است در قرآن كريم آمده است «خداوند آسمانها و زمين و آنچه را كه ميان آن دو است، جز به حق نيافريده است. و {با اين همه} بسياري از مردم لقاي پروردگارشان را سخت منكرند».[۱۰]

مطلب ديگر اين است كه مطالعه اجمالي در جهان آفرينش، ما را از حقيقت روشني آگاه مي‌سازد و آن اين است كه سراسر جهان محل رشد و پرورش موجودات و تكامل آنهاست. هر موجودي از جماد (مثل سنگ)، نبات (مثل گياهان) و حيوان تا برسد به انسان كه شريف‌ترين مخلوقات است، همگي براي رسيدن به هدف و مقصد مشخص خلق شده‌اند و ابزار رشد و كمال هر موجودي در اختيارش قرار داده شده است و هر يك با برنامه مخصوصي به سوي كمال مي شتابد.

همه موجودات جهان هر روز و هر لحظه از مرحله‌اي به مرحله‌اي ديگر از رشد و كمال مي‌رسند مثلاً يك درخت برومند روز نخست يك سلولي بيش نبوده سپس به تدريج پس از طي مراحلي رشد كرده و به صورت عظيمترين درختِ جهان در آمده است و يا آن جاندار بزرگ

---

[۷]. رجوع شود به: جمعي از نويسندگان، معارف اسلامي، انتشارات نهاد نمايندگي مقام معظم رهبري در دانشگاه‌ها، چاپ ششم، ۱۳۷۸، ص۱۶۰.

[۸]. رجوع شود به: مكارم شيرازي، ناصر، پيام قرآن، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۷۶، ص۱۳۲-۱۳۳.

[۹]. رجوع شود به: انبياء/۱۸-۱۶، ص/۲۷، دخان/۹-۳۸، احقاف/۳، زمر/۵، جائيه/۲۲.

[۱۰]. روم/۸.

در آغاز به صورت سلولي در رحم مادر يا در ميان تخمي سربسته محبوس بود. بعداً در پرتو ارادة حكيمانه خداوند از پائين‌ترين مرحله به آخرين مرحله كمال شايسته خود رسيده است. انسان نيز جزئي از جهان آفرينش است و همين قانون نيز در مورد او برقرار است و هدف از آفرينش او جز اين نيست كه به كمال شايسته و لايق به خود برسد و استعدادهاي نهفتة خويش را شكوفا كند.

مطلب ديگري كه در پاسخ به اين سؤال در آيات و روايات به آن اشاره شد اين است كه جهان و بسياري از موجودات آن به خاطر انسان آفريده شده‌اند يعني موجودات عالم آفريده شده‌اند فقط براي يك موجود كه آن انسان است. همه موجودات در خدمت انسان هستند و انسان براي رفع نيازمنديهايش از آنها بهره گرفته و در مسير كمال شايسته خود حركت مي‌كند.

موجودات مادي و نظام دنيا با تمام وسعتش كه عبارتند از آسمانها و زمين و موجودات در آنها، همه براي اين خلق شده‌اند تا زمينه ساز پيدايش و تكامل موجودي بنام انسان بشوند و نظام دنيا شكل گرفته تا انسان در اين عالم استعدادهايش را شكوفا كند و با شركت در آزمايش الهي، قواي نهفته خويش را به مرحله ظهور و تحقق برساند يعني انسان رنگ خدايي به خود و كارهاي خود ببخشد و طوري زندگي كند كه كارهاي او مورد رضاي خداوند باشد و صفات خداوند را از خود بروز دهد و به نمونه‌اي از انسان كامل تبديل شود.[11]

از اين روست كه قرآن در آياتي [12] هدف از خلقت آسمانها و زمين و نعمتهاي در آن را، آزمايش شدن بشر بيان مي‌كند قرآن كريم در اين باره مي‌فرمايد كه: «و اوست كه آفريد آسمانها و زمين را ... تا بيازمايد شما را كه كدامتان نيكوتريد در كردار». [13]

يعني خداوند خواهان اين است كه بندگان او كارهايي كه انجام مي‌دهند بر اساس دستورات الهي و مورد رضايت او و در جهت عبادت او يا در جهت خدمت به بندگان او باشد. در آياتي ديگر، [14] رسماً بيان مي‌كند كه اين عالم طبيعت از آسمانها و زمين و موجودات و نعمتهاي الهي در آن،همه براي شما انسانها آفريده شده‌اند تا شما بهره مند گرديد يعني همه اين موجودات و نعمتها در خدمت بشرند و زمينه ساز رشد و تعالي و كمال بشر مي‌باشند. در سوره بقره آمده است «او خدايي است كه خلق كرد براي شما تمام آنچه كه در زمين است».[15] .

ابر و باد و مه و خورشيد و فلك در كارند

تا تو ناني به كف آري و به غفلت نخوري

نكته اي كه اين بيت شعر در بيان آن است عدم غفلت انسان است يعني اي انسان غفلت نكن از خالق خودت، غفلت نكن از وظيفه‌اي كه در برابر او داري، غفلت نكن نسبت به برادران ديني خود و ... امير المؤمنين ـ عليه السّلام ـ در تفسير آيه مي‌فرمايد: او خدايي است كه خلق كرد براي شما تمام آنچه در زمين است براي اينكه عبرت بگيريد و به وسيله آن به بهشت و رضوان الهي برسيد و از عذاب او دور شويد».[16]

---

[11]. رجوع شود به: مكارم شيرازي، ناصر و سبحاني، جعفر، پاسخ به پرسشهاي مذهبي، مطبوعاتي هدف، چاپ اول، ١٣٧٧، ص٨٠-٧٩.

[12]. هود/٧، كهف/٧، ملك/٢

[13]. هود/٧.

[14]. جاثيه/١٣-١٢.

[15]. بقره/٢٩.

[16]. رجوع شود به: فقيهي، علي نقي، شناخت راه و مقصد، قم، انتشارات جامعه مدرسين حوزه، چاپ اول، ١٣٧٦، ص٢٣-٢١.

نکته ای قابل تأمل

معناي هدف در كارهاي خداوند و بشر

با اندكي تفكر و مطالعه در جهت شناخت خداوند متعال و انسان، به اين نكته مي‌رسيم كه تفاوت روشني ميان خداوند و بشر وجود دارد. خداوند وجودي است كه از هيچ جهت محدوديت و نقصي نمي توانيم در او بيابيم و فقر و نياز هرگز در ذات پاك خداوند تصور نميشود. او وجودي است كه داراي همه صفات كمال مي‌باشد و خالق همه جهان هستي است.

اما انسان بر عكس موجودي است كه مخلوق است و سراسر وجودش نياز و احتياج است و موجودي است كه هر لحظه به لحظه از عمرش احساس نياز مي‌كند. بعنوان مثال حال انسان طوري است كه اگر مثلاً لحظه‌اي در جائي قرار گيرد كه هوا نداشته باشد اين انسان حياتش را از دست خواهد داد پس انسان موجودي است سراسر احتياج و نياز به خداوند متعال.

با توجه به اين مطلب هدف در كارهاي خداوند بايد با معناي هدف در كارهاي انسان متفاوت باشد. انسان همه كارهايش در جهت رفع نيازمنديهاي مادي و معنوي است و هدفي جز در جهت رفع كمبودها و نقص‌ها از كارهايش ندارد ، اما نميتوانيم اين معناي از هدف را در كارهاي خداوند مطرح كنيم چونكه همانطور كه گفته شد خداوند از هر نقص، نياز و احتياجي بدور است لذا نمي توانيم هدف در كار خداوند را در جهت رفع كمبود و نيازمنديها در نظر بگيريم .

بنابراين هدف در كارهاي خداوند داراي معني ديگري است و در واقع هدف او به نفع مخلوقات است . يعني خداوند كاري كه انجام مي‌دهد در جهت فايده و سود رسانيدن به مخلوقات و موجودات عالم هستي است.

از آنچه گفته شد به اين نتيجه مي‌رسيم كه آفرينش عالم هستي، بر اساس هدف و مقصد روشنی مي‌باشد و آن هدف تكامل و رشد و شكوفايي در موجودات عالم است بلكه در جهت رشد و تكامل شريف‌ترين موجودات، بنام انسان مي‌باشد و همه موجودات عالم خلقت رشد و تكامل آنها نيز در جهت فراهم آوردن زمينه براي رشد و شكوفايي انسان است. انسان مي‌تواند با پرستش و عبادت خداوند و با انجام اعمالي كه مورد رضايت اوست رشد و تكامل يابد و به مقام قرب الهي و رضوان الهي برسد»[۱۷] . .

در باب هدف خلقت انسان.

اجمالاً باید گفت: خداوند متعال انسان را آفرید تا خلیفه الله باشد ؛ لذا قبل از آفرینش اوّلین فرد انسانی ، خطاب به برترین موجودات آن روز ، یعنی فرشتگان و برخی اجنّه هایی که در صف ملائک قرار گرفته بودند ، فرمود: « من قرار دهنده ی خلیفه ای در زمین هستم. فرشتگان گفتند: پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که در آن فساد و خونریزی کند؟! در حالی

[۱۷] منبع: andisheqom.com

که ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم. پروردگارت فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. »[18]

امّا آن چه رازی بود که ملائک از آن بی خبر بودند و خدا از آن آگاه بود؟ از ادامه ی آیات سوره ی بقره چنین فهمیده می شود که آن امر مجهول و آن راز پنهان ، حقیقت خلافت الهی بوده که فرشتگان از آن بی خبر بوده اند.

در ادامه ی آیات آمده است: « سپس آموخت به آدم اسماء را جملگی. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید!» فرشتگان عرض کردند: «منزّهی تو! ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم؛ تو دانا و حکیمی.»
.

فرمود: «ای آدم! آنان را از اسمائشان آگاه کن!» هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: «آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمانها و زمین را می دانم؟! و نیز می دانم آنچه را شما آشکار می کنید، و آنچه را پنهان می داشتید؟» .

از این آیات فهمیده می شود که حقیقت خلیفه الله بودن ، همانا داشتن علم الاسماء می باشد. البته باید توجّه داشت که داشتن علم الاسماء دانستن الفاظ یا معانی اسماء الهی نیست ؛ بلکه

مقصود این است که کسی مظهر آن اسماء گردد ؛ به این معنی که حقیقت وجودی تمام آن اسماء را بالفعل در وجود خود داشته باشد.

به تعبیر دیگر ، خلیفه الله کسی است که همچون آیینه ، که تمام خصوصیّات انسان را می نمایاند ، اسماء و کمالات حقّ تعالی را بنمایاند ؛ و از همین روست که در زبان فارسی او را نماینده ی خدا می گویند ؛ چون نماینده یعنی آنکه دیگری را می نمایاند.

و هم از این رو بود که خداوند متعال فرشتگان را امر فرمود که بر آدم سجده نمایند ؛ چرا که او آیینه ی خدانما بود و سجده بر او ، سجده بر اسماء الله بود نه سجده بر ماسوی الله .

پس غرض از خلقت آدمی این است که در سیر صعودی خود ، از پایین ترین رتبه ی وجود ، شروع به حرکت تکاملی نموده ، حقیقت و کمال وجودی تک تک موجودات را به دست آورد و به جایی برسد که از تمام ملائک نیز فراتر رفته جامع جمیع کمالات امکانی گردد.

بلکه پا فراتر از آن نیز گذاشته به مقام آیینگی تامّ و مقام فنا می رسد ؛ که در آنجا بنده ، خودی در میان نمی بیند تا سخن از دوگانگی و یگانگی یا امکان و وجوب باشد ؛ آن سان که صورتِ نقش بسته در آیینه در مقایسه با شخص بیرون از آیینه ، خودی برای خود نمی بیند ؛ و این است آن غرض و کمالی که انسان برای آن آفریده شده ؛ و این است آن مقام عبودیّت و معرفت ؛ و این است لقاء الله ، که انسان در خود جز خدا را نبیند ، همان گونه که صورت نقش بسته در آیینه خودی جز صاحب صورت ندارد.

در این حالت ، تمام وجود شخص مترنّم به این نغمه می گردد که :« گر بشکافند سراپای من ــ جز تو نیابند در اعضای من» و امتحانات الهی تماماً برای رساندن انسان به این مقصد اعلی

---

[18] (بقره:۳۰)

می باشد. این همان حقیقتی است که فرشتگان و ابلیس از درک آن عاجز بودند و هستند و خواهند بود. لذا خداوند در محاجّه با ابلیس فرمود:

« یا إِبْلیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیدَی أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالینَ »[۱۹]

ــــ ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد تا بر مخلوقی که با دو دست خویش او را آفریدم سجده کنی؟! آیا تکبّر کردی یا از برترینها بودی؟! » ؛ مراد از دو دست خدا اسماء جلال و جمال او هستند که آدم بالفعل ، مظهر جمیع آنهاست. دیگر موجودات ، مظهر برخی اسماء الهی هستند ولی انسان بالفعل شده ، مظهر تمام اسماء الهی است.

همچنین در حدیثی قدسی به انسانهای بالفعل نشده و غافل از هدف خلقت آدمی فرمود: « یا بن آدم! خلقتُ الأشیاءَ کُلّها لِأجلِک ، و خَلَقتُک لِأجلی ، و أنت تَفِرّ مِنّی. ــــ ای فرزند آدم ! همه ی اشیاء را برای تو آفریدم و تو را برای خویش ساختم ، در حالی که تو از من فرار می کنی.»[۲۰] ؛ یعنی همه چیز جلوه ای از کمالات انسانند و همه در خدمت اویند تا او به کمال نهایی خویش برسد ؛ از عرش برین و جبرئیل امین گرفته تا شیطان رجیم ، خواسته یا ناخواسته ، دست به دست هم داده اند تا زمینه ی رشد و ترقّی آدمی به مقام خلیفه اللّهی را فراهم نمایند .

در گردونه ی عالم که انسان مرکز گردش آن می باشد ، گروهی از موجودات ، چون ملائک الهی مانند مربّیانی هستند که در حدّ توان خود انسان را مدد می رسانند تا به بام عالم پا نهاده، وارد عالم اسماء الهی گردد ؛ و شیاطین و دار و دسته ی آنها ، همچون حریفانی قَدَر می باشند که انسان در مبارزه با آنها ، استعدادهای وجودی خود را شکوفا می کند. لذا جهان مادّی صرفاً میدان مسابقه است و بس ؛

و میدان مسابقه جای سبقت گرفتن و به مقصد رسیدن است نه جای اقامت و خوشی ؛ « فَاسْتَبِقُوا الْخَیراتِ إِلَی اللهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعا ــــ پس در نیکیها بر یکدیگر سبقت جویید! بازگشت همه ی شما، به سوی خداست»[۲۱] و فرمود: « وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ ـــ و امّا پیشی گیرندگانِ پیشی گیرندگان ، آنهایند مقرّبان.» [۲۲]. آنانکه در این مسابقه بازنده باشند و به سلامت از خطّ پایان نگذرند« إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ـــ آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند.» .

امّا آنانکه از خطّ پایان بگذرند ، بهشت را ، که وصف آن از حد بیرون می باشد ، جایزه می برند ؛ و آنها که نفرات برگزیده باشند به فراتر از بهشت راه یافته در جنّه الاسماء به رحیق مختوم می رسند که تنها نوشندگان دانند چیست. اینان چنانند که در قرآن می خوانیم:

« تَعْرِفُ فی وُجُوهِهِمْ نَضْرَهَ النَّعیمِ ؛ یسْقَوْنَ مِنْ رَحیقٍ مَخْتُومٍ ؛ خِتامُهُ مِسْکٌ وَ فی ذلِکَ فَلْیتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ ؛ وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنیمٍ»

---

[۱۹] سوره ص ۷۵
[۲۰] تحریر المواعظ العددیه ، ص۵۷۴
[۲۱] مائده ٤٨
[۲۲] واقعه ۱۰

ـــ در چهره‌هایشان طراوت و نشاط نعمت را می‌بینی و می‌شناسی. آنها از شراب زلال و دست نخورده و سربسته‌ای سیراب می‌شوند ؛ مهری که بر آن نهاده شده از مِشک است ؛ و پیشی گیرندگان ، در این باید بر یکدیگر پیشی گیرند. این شراب آمیخته با«تسنیم» است»[۲۳] .

امّا آنانکه حتّی از برگزیدگان نیز برگزیده ترند ، فراتر از جنه الاسماء به جنّه الذات بار می یابند و از چشمه ی فنا که چشمه ی تسنیم باشد سیراب می گردند ؛ همان چشمه ای که ذرّه ای از آن در رحیق مختوم ریخته و رحیقیان را مست نموده است ؛

« عَیناً یشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُون ــ چشمه ای که مقرّبان از آن می نوشند.»[۲۴] در آخر گفتنی است که این همه گفتار نقش خیالی بیش نیست ؛ که شنیدن کی بود مانند دیدن. ملائک از درک آنچه قرار است انسان بدان راه یابد عاجزند پس چون حقیری که به فرض ترقّی وجودی ، مسیر کمال را تا سر کوی نیز نرفته است ، چگونه می تواند آن حقایق را وصف نماید.

فقط همین اندازه می توان گفت که ما هم اکنون در میدان مسابقه ای بس بزرگیم ، و هدف در درجه ی اوّل به سلامت گذشتن از خطّ پایان و در درجه ی دوم جزء نفرات برگزیده شدن و در درجه ی بالاتر ، اوّل شدن و با اهل بیت (ع) همراه گشتن است ؛ آن سان که سلمان فارسی شد و مدال « سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَیت » را از دست مبارک رسول الله و امیر مومنان و امام صادق (ع) گرفت .

و امّا قانون این مسابقه ، شریعت الهی ؛ و داور آن ، انبیاء و ائمه(ع) و داور داوران ، حضرت خاتم الانبیاء (ص) می باشند. قران می فرماید: «فَکَیفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلى هؤُلاءِ شَهِیدا ـــ حالِ آنها چگونه است آن روزی که از هر امّتی، شاهد و گواهی می‌آوریم، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟» [۲۵]

هدف آفرینش انسان از منظر قران

خداوند در قرأن میفرماید:
«ما خلقت الجن و الانس الاّ لیعبدون» (جن و انس را جز برای عبادت خلق نکردم). بحث اینست که در حدیث آمده است «لیعبدون» یعنی (لیعرفون) یعنی جن و انس خلق نشده اند مگر برای رسیدن به معرفت الله .

رابطه عبد با عبادت

عبادت با عبد چه پیوند و رابطه ای دارد ؟
"قرآن کریم عبادت را هدف آفرینش انسان معرفی کرده ، نه هدف آفریننده ، یعنی خدا ، از نظر قرآن عبادت برای انسان همانند درخت است برای هسته ، هسته اگر درخت نشود ، بذر اگر سنبل و خوشه نشود ، به مقصد نرسیده است.
«پس عبادت هدف خلقت است ، نه خالق ، که اگر مخلوقی عبادت نکرد، خدای سبحان نعوذبالله به هدف نرسد. زیرا او غنی محض ، کمال مطلق و نا محدود است . فرض ندارد که کاری را برای چیزی انجام دهد که بوسیله آن کار به هدف و مقصدی برسد.
«إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ » ابراهیم

---
[۲۳] مطففین: ۲۳ ـ ۲۷
[۲۴] مطففین ۲۸
[۲۵] نساء ٤١ /مطلبی از احد ایمانی از انترنت

اگر شما و همهٔ مردم روی زمین [نسبت به نعمت های مادّی و معنوی حق]، غرق ناسپاسی شوید [هیچ زیانی به خدا نمی رسد؛ زیرا] خداوند بی نیازِ مطلق، و ستوده خصال است
عبادت غذای روح و برای رشد و تکامل انسان است منتهی عبادتی که با معرفت و با اخلاص باشد.
اگر انسان به مرحله عبادت نرسید و بندگی نکرد ، مثل آن است که در زیر خاک دفن شده و رشد و نمو نکرد. «قد خاب من دساها» هر که با جانش دسیسه کرد و آنرا زیر خاک دفن کرد ، زیانکار شد . یعنی کسی که (آن فطرت درونی خود را شکوفا نکرد و آن فطرت را در میان امیال دفن کرد زیانکار است).
. اما کسانی که به حضور خدا بار یافتند و عرض کرد «ایاک نعبد» فقط او را می پرستم . یعنی مثل آن هسته ای هستم که می خواهم سر از خاک بر آورم . «قد افلح من زکیها » هر که جان را مصفّا کرد رستگار شد.» [٢٦]
(و آن کس که جان خودش را شکوفا کرد به فلاح و رستگاری رسید.). «کسی که جانش را در بین خواسته های طبیعت غرق کرد و گفت همین جهان طبیعت و خاک است و بس ، او جان زنده الهی خود را دفن کرد . و در نتیجه از قرآن پایه و مایه ای نگرفت

عبادت ـ سعادت ـ کمال

"تعبیر زیبا و عمیق «صدرالمتألهین» در کتاب تفسیرش این است که ، یک انسان مادی باید بداند که او همانند درخت است. درخت هرگز ترقی نمی کند، هرگز بالا نمی آید، رشد نمی کند؛ زیرا آنچه که حرکت و رشد می کند فرع درخت و شاخه های درخت است. و گرنه اصل و مغز و ریشه و سر و دهنه درخت ، در خاک فرو رفته است. آن کس که می کوشد کاخی بسازد، رشد نمی کند. او فکرش به زمین است، این شاخه های اوست که بالا می رود . او رشد نکرده ، او کوشید از خاک بگیرد و خاک را آباد کند، و با دست خالی برود". [٢٧]
"اینکه فرمود: عبادت هدف خلقت است . یعنی مادامیکه خلقت است ، عبادت هم هست ، و خلقت هر لحظه هست . پس مخلوق باید هر لحظه خدای سبحان را عبادت بکند .
آنکه می داند عبادت هدف خلقت است ، حدوث عبادت به حدوث خلقت ، و بقاء عبادت به بقاء خلقت است ، می گوید ؛ نه تنها «ان صلاتی و نسکی » .نماز و عبادتم ، بلکه «محیای و مماتی لله رب العالمین » زندگی و مرگ من برای خدا ، پروردگار جهانیان است .
آنکه به این تحلیل نرسیده است خیال می کند همینکه نماز را خواند ، یا روزه را گرفت، به هدف نائل آمده است. پس چون خلقت هر لحظه است، عبادت هم باید هر لحظه باشد، لذا یک موحد تمام شؤونش را تحت برنامه الهی تنظیم می کند .
اینکه در زیارت آل یاسین ـ که جزو بهترین زیارتهای ماست ـ . در پیشگاه حضرت ولی عصر (عج) عرض می کنیم [بر تمام شؤون زندگی تو سلام] . السلام علیک حین تقوم ....السلام علیک حین تصبح و تمسی...(سلام بر تو آنگاه که برخیزی ، سلام بر تو آنگاه که بنشینی ، سلام بر تو زمانی که بخوانی و بیان کنی ، سلام بر تو زمانی که نماز گذاری و عبادت کنی، سلام بر تو آنگاه که رکوع و سجود کنی، سلام بر تو وقتی که تهلیل و تکبیر گوئی، سلام بر تو زمانی که حمد و استغفار کنی ، سلام بر تو آنگاه که صبح و شام کنی). این زیارت آل یاسین به ما می آموزد که یک موحّد ، چگونه زندگی می کند ، و در برابر او چگونه باید عرض ادب بشود . چنانچه عارف کامل ، امام خمینی (ره) در این رابطه فرمود: سلام بر غیبت تو، سلام بر ظهور تو.

---

[٢٦] تفسیر تربیتی سوره حمد ص ٩٦.
[٢٧] تفسیر ملا صدراء ١ / ١١٠ ـ بنقل از تفسیر تربیتی ص ١٩٧ و ١٩٨.

علی ایحال، عبادت مستمرّاً همراه خلقت است. اگر عبادت در یک مرحله ای از مراحل قطع بشود، همان وقت انسان سقوط می کند. هسته ای که می خواهد بارور بشود، در همه شؤون باید در شجریّت حرکت کند. اگر لحظه ای در بین راه به او آب نرسد می خشکد، و از هدف باز می ماند."[28]

آیا عبادت هدف نهائی است

"این که قرآن کریم هدف از خلقت جن و انس را عبادت معرفی کرده ، آیا این عبادت هدف نهائی خلقت است ، یا هدف متوسط ؟ هسته درخت خرما هدفش درخت خرما شدن است ، یا خرما دادن ؟؟؟

قرآن کریم می فرماید: هدف از عبادت کردن انسان ، این استکه به یقین دست پیدا کنند. «واعبد ربک حتی یأتیک الیقین» (پروردگارت را عبادت کن تا بیقین برسی) [29] انسان تا به یقین نرسد در معرض زوال و دگرگونی است . وقتی به یقین رسید آرامش می یابد. و راه رسیدن به یقین عبادت است. «حتی» (تا) ، در آیه شریفه فوق برای بیان منفعت و هدف است ، نه برای بیان حد و غایت.

از باب تقریب به ذهن : نردبام را طی کن که پشت بام را ببینی . یک وقت می گویند از مرفق تا سر انگشتان را بشوی ، یعنی وقتی که شستی و به سر انگشتان رسیدی ، دیگر شستن تمام می شود . امّا اگر گفتند نردبان را طی کن تا پشت بام را ببینی ، نه یعنی اگر به پله آخر رسیدی و پشت بام را دیدی منکر وجود نردبان بشوی و بگویی نردبان چیست ! اگر گفتی ، گفتن همان و سقوط کردن همان .

این آیه مبارکه نمی گوید عبادت کن تا به یقین برسی ، حالا که رسیدی دیگر عبادت معنا ندارد! به عبارت دیگر ، «حتی» برای بیان حد نیست ، برای بیان منفعت است. یعنی اگر خواستی یقین پیدا کنی راهش عبادت است. اگر خواستی جهان غیب را مشاهده کنی از نردبان عبادت بالا برو.

پس همانطور که درخت هدف نهائی هسته نیست، هسته درخت نمی شود تا بیاراید ، هسته درخت میشود تا ببار آید . معلوم می شود عبادت هم هدف نهائی نیست، هدف نهائی رسیدن به یقین است. اگر کسی عبادت نکرد، بداند مثل هسته ای است که در دل خاک پوسیده و اگر عبادت کرد ، اما چیزی برایش روشن نشد ، باید بداند مثل آن درخت است که فقط سرسبز و خرّم گردیده ، می آراید ولی میوه نمی دهد .

این همانست که احیاناً گفته اند: «فویلٌ للمصلین» [30] وای بر آن نماز گذاران . که نماز را بعنوان رفع تکلیف می خوانند ، اما بهره ای از آن نمی برند. نه نورانیتی ، نه مشاهده ای نه صفای ضمیری ، نه لذتی . از هر چیز جزئی و بی ارزش، بیش از نماز و مناجات با خداي خود لذت میبرند.

---

[28] تفسیر تربیتی سوره حمد ص ۹٦ و ۹۷ .
[29] حجر ۹۹
[30] سوره ماعون آیه ٤.

حال اگر عابد با عبادت به مرحله یقین رسید ، باید بکوشد که این یقین خود را شکوفاتر کند تا به قلعه رفیع لقاء الله نائل شود . همچون هسته یک درخت تلاش می کند درخت بشود ، وقتی درخت شد ، می کوشد میوه شیرین بدهد آنگاه انسان میوه را به صورت شهد و شربت در می آورد.

که اگر از هسته بپرسند به دل خاک رفتی می خواهی چه کنی ؟ خواهد گفت: می کوشم که شهد شربت بشوم. یا اگر از یک نهال گل بپرسند ، می خواهی چه شوی ؟ نمی گوید میخواهم درخت گُل بشوم ؛ یا گل بدهم . می گوید: می خواهم گلاب بشوم . پس گلاب هدف گل است ، و گُل هدف درخت گُل ، و درخت گُل هدف نهال تازه بر خاک نشسته "[31].

خلاصه أنچه باید بدانیم

هدف خلقت تا اندازه ای گفته شد : عبادت و رسیدن به معرفت الله ، و هدف ارسال پیامبران که تعلیم کتاب و تزکیه و حکمت در قران نیز، بیان شده ، پس چنین میشود :
"عقاید" یعنی معرفت توحید / و اخلاق یعنی (تزکیه) و فقه (عمل طبق دستور قرآن). حال سؤال اینست که اصل با کدام است عمل یا عقیده و معرفت؟
"قرآن کریم در توصیف متقیان فرمود: اینها ایمان به غیب دارند و نماز را أقامه می کنند ، و زکات پرداخت می کنند و مانند آن ، معلوم میشود هم اعتقاد لازم است و هم عمل ، بین عمل و اعتقاد هم قهراً خُلق لازم است . زیرا اگر خُلق نباشد ، ارتباط عمل با عقیده گسسته می شود . حال سئوال دیگر اینست که : آیا اصالت از آن علم و معرفت است و خُلق و عمل زمینه شکوفائی آنست ؟ چنانچه گفته اند، و یا اصالت از آن عمل است و معرفت و خُلق ، مقدمه برای آنند و این نظریه را بعضی پذیرفته اند .
باید گفت : چون جان انسان و اوصاف قلبی او نامحدود ، و اما عمل محدود و مرز آن مشخص است ، پس معلوم می شود اصالت از آن معرفت است و هر خُلق و عملی که بر انسان واجب است آنرا انجام بدهد ، در واقع برای شکوفائی معرفت است ، یعنی برای آنستکه معرفت جامه عمل بپوشد و انسان به یقین دست یابد"[32] .

اصالت با معرفت است

قرآن می فرماید : « واعبد ربک حتی تأتیک الیقین»[33] ، پس عمل زمینه شکوفائی یقین است "عمل به منزله گردگیری آینه جان است ، انسان با عمل و تهذیب نفس تلاش می کند آینه جان خود را از غبار زدوده و شفاف سازد ، تا خدا که نور آسمانها و زمین است در آن جان بتابد. (القلب عرش الرحمن) .«یقین» نعمت عظمای حق است .
وقتی انسان به مرحله یقین رسید ، می بیند حد و مرزی برای او نیست. و الاّ عمل مقدارش محدود است و به تعبیر قرآن توان آنرا را ندارد که به لقاء حق برسد . منتها زمینه ساز صعود معرفت است و کلمه طیبه.إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ[34] (حقایقِ پاک [چون عقاید درست و اندیشه های صحیح و سخنان استوار] به سوی خداوند بالا می رود، و [این] عمل شایسته [است که آن] را بالا می برد .

---

[31] تفسیر تربیتی ص ۹۸ تا ۹۹ / حسین میرزاخانی مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم /۱۳٦۹.
[32] تفسیر تربیتي ص ۱۹۵ و ۱۹٦
[33] سوره حجر آیه ۹۹ .
[34] فاطر ۱۰

پس اصالت از آن جان است و معرفت و خُلق و عمل در طول یکدیگرند . و خُلق و عمل برای شفاف شدن جان است ، تا سالک بتواند به خدای سبحان عرض کند" [۳۵]
« الهی هب لی کمال الانقطاع الیک» (پروردگارا انقطاع بدرگاهت را بمن ببخش) [۳۶]

آفرینش برای دانستن قدرت خدا

اینجا جای پرسش است که پس خلق اشیاء برای چیست ؟ با آن عظمت دستگاه خلقت این منظومه شمسی و آنچه در بر دارد برای چه ؟ این پرسشی است عاقلانه که هر کس باید متوجه شود و پاسخش را نیز بفهمد که مقصود از ایجاد چیست؟
عقلاً باید شخص بداند که آمدنش در این دنیا برای چیست، و کجا باید برود ؟ آیا بمرگ نیست می شود ؟ یا مرگ تبدیل منزل است ؟ بدبخت آنهایی که بحال جهل و کوری از این عالم بروند
.
پاسخ این سؤال باید از راه وحی داده شود، از لسان قرآن و اهلبیت (ع) جوابش را بگیریم.
این گردش عظیم آفرینش برای نمایش قدرت بینهایت است ، خلق کرد انسان را، و ادراک نیز باو داد آنگاه قدرتش را به بشر نشان داد .

هدف آفرینش معرفت الله

در بسياري از آيات اشاره به هدف خلقت و معرفت الله و أسماء و صفات حق دارد از جمله:
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ "لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا [۳۷]
"در این آیه شریفه غرض از آفرینش آسمانها و زمین و موجودات میان آنها را بیان می فرماید. خداوند هفت آسمان را آفرید و از زمین مثل آنها را، و تقدیر را میان آنها فرستاد تا اینکه (بدانید که خداوند بر هر چیزی توانا و به هر چیزی آگاه است).
هدف آن است که بشر به علم برسد، یقین پیدا کند به قدرت بی پایان خداوند و علم نا متناهی پروردگار. بنابراین هدف از خلقت انسان و همه اشیاء رسیدن به علم است، معرفت اجمالی فطری کافی نیست؛ باید به کمال برسد که امیر المومنین (ع) فرمود: "و کمال معرفته التصدیق به". باید از معرفت اجمالی به یقین برسد، تصدیق کند».
اثر یقین آنستکه بواسطه تشکیک تزلزلی در اعتقادش پیدا نشود، بقدری روشنایی در دلش پیدا شده که ببرکت آن نور، حالت بهجت و سرور و طلب وصول در او پیدا شود. آن نور اگر در دلی روشن شد، آثاری دارد. که در روایتی در اصول کافی برخی از آن آثار را ذکر فرموده است [۳۸] ؛ از جمله آثارش علم به حقایق و واقعیات امور است؛ کوچک دانستن عالم ماده و بزرگ دانستن عالم بقاء است ». [۳۹]

کرات و ابر ها مسخر اراده اویند

"نگاهی به بالا کنید کرات غیر تناهی که همه در حرکت منظم و مدار معین با این ثقلی که هر کدام دارند چگونه همه را در مسیر معین به حرکت در آورده است- اگر کوچک ترین انحرافی از مسیرشان پیدا کنند احتمال برخورد با هم و از بین رفتن آنها است .

---

[۳۵] تفسیر تربیتی ص ۱۹۵ و ۱۹۶.
[۳۶] مناجات شعبانیه .
[۳۷] طلاق ۱۲
[۳۸] اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر باب الصفه الایمان ص۵۰ حدیث۱ / بنقل از توحید شهید دستغیب ره ص ۲۶
[۳۹] توحید ص ۲۵

در ضمن آیات آخر سوره آل عمران درباره آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز که نشانه هایی برای صاحبان خرد است [٤٠] ، روایتی رسیده که وای بر کسی که این آیه را تنها بخواند و در آن اندیشه ننماید [٤١] و نه اینکه تنها بخواند بلکه تدبر لازم است" .[٤٢]
و در ایات دیگر اشاره می فرماید که انسان با توجه به مخلوقات عالم به هدف از خلقت شهادت میدهد در سوره ال عمران می فرماید:
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَىَ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ [٤٣]
كساني كه خدا را ايستاده و نشسته و بر پهلوهايشان افتاده (و در همه اوضاع و احوال خود) ياد مي‌كنند و درباره آفرينش (شگفت‌انگيز و دلهره‌انگيز و اسرارآميز) آسمانها و زمين مي‌انديشند (و نقشه دلربا و ساختار حيرتزاي آن ، شور و غوغائي در آنان برمي‌انگيزد ، و به زبان حال و قال مي‌گويند :) پروردگارا ! اين (دستگاه شگفت كائنات) را بيهوده و عبث نيافريده‌اي ؛

آیا حرکت کواکب بدون هدف است ؟

"در حرکت دائمی این سیارات باید اندیشه کرد که حتما دارای هدف و غایتی است. گوسفند که از ضعیف ترین موجودات زمین است هنگامی که به دنبال آب و علف حرکت می کند هدف دارد و حرکتش بدون غایت نیست"[٤٤].

به مخلوقات با نظر آیات خدا بودن باید نگریست

"اندیشه یک ساعت از عبادت یک ساله برتر است- برای استدلال نسبت به مبدا، تنها تدبر و توجه کافیست اثر را ببیند، به نظر اثر خدا بودن به آن بنگرد و گرنه نظر ظاهری که معمولی همه است، همه حیوانات هم می بینند آنچه ما می بینیم، دیدن انسانی یعنی با توجه به جهت آیت بودن اشیا، نبوده و بود شده پس پدید آورنده می خواهد، آنوقت پدیده را مملو از حکمت ها و قدرت ها می بیند، از آن پی می برد که پدید آورنده اش هم در بی نهایت از علم و قدرت است، این معانی را باید توجه کند؛ چنین نظری لازم است به جهت آیتیت و نشانه خدا بودن. در قرآن مجید مکرر از نشانه های قدرت ذکر شده تا مسلمانان این آیات را بخوانند و دقت کنند، نه به خواندن اکتفا نمایند، هر چند خواندنش هم خوب است، ولی عمده نتیجه برای تدبر است".[٤٥]

ساعتی اندیشه در عظمت آفرینش

"بسیار ضروری است که انسان تمام وقت عزیز خود را صرف امور جزئی زندگی مادی و رسیدن به خواسته های حیوانی و شهوانی خود نکند، و بدین وسیله خود را خوار و زبون ننماید و از مقام شریف انسانیت ساقط نسازد، بلکه اقلا مقداری از وقت خود را صرف اندیشه در امور کلی نماید و بدین وسیله خود را بزرگ و دارای سعه وجودی سازد، شاید به مقام انسانیت برسد؛ مثلا ساعتی را صرف اندیشه در عظمت جهان هستی نماید، تا حدی عظمت خدای هستي آفرین را بشناسد»[٤٦].

"حرکت بسیار دقیق و منظمی که سایر کرات همچون زمین دارند اخیرا خوب واضح شده که دانشمندان امر فضائی، حرکت کره مورد نظر را حساب می کنند آنگاه موشکی که می خواهند

[٤٠] ال عمران ٩٠
[٤١] تفسیر مجمع البیان طبرسی ج١ ص٥٥٤}
[٤٢] توحید (شهید دستغیب) ص ٣٢و ٣٣.
[٤٣] ال عمران ١٩١
[٤٤] توحید ص ٣٥ /برای مطالعه بیشتر (توحید شهید دستغیب ره)
[٤٥] توحید ص ٣٣.
[٤٦] توحید ص ٣٤

به سمت آن رها سازند، مدت حرکت این موشک را نیز حساب می کنند آنگاه آنرا رها می سازند ، مثلا ستاره زهره را اندازه گیری می کنند موشکی هم که اکنون می سازند چه سرعتی دارد؟ فرض کنید چهار ماه دیگر با این سرعت به ستاره زهره می رسد هم اکنون موشک را به جای چهار ماه دیگر ستاره زهره رها می سازند چقدر حرکت منظم و مرتبی است که با خاطر جمعی به محلی که چهار ماه دیگر به آن می رسد موشک را رها می سازند»[٤٧]

انسان موجودی فوق ماده

"ضمنا مقصود آن است که به رشته هایی از تفکر متوجه شویم و از آثار این اندیشه ها بهره مند گردیم و بدانیم که انسان موجودی مادی نیست، موجود مادی محال است به موجودات دیگر حتی مادی احاطه پیدا نماید و از حقیقت و اوضاع آنها با خبر شود، پس انسان که به جهان هستی با این وسعت احاطه پیدا می کند به قسمی که عرض شد چگونه محاسبه می کند و موشک به کرات دیگر می فرستد؟ باید اندیشه اش را از مخلوقات به خالق آنها و از موجودات به وجود دهنده ی آنها برساند نه اینکه در جهت مادی آنها بماند.

خلاصه انسان باید حقیقت خود را بشناسد که موجودی است روحانی و غیر مادی و فنا پذیر نیست برای مقصد بسیار عالی آفریده شده و به این عالم آمده است. شیخ بهائي در معرفت و مقام انسان فرموده:

أي مرکز دائره امکان　　ای زبده عالم کون و مکان
تو شاه جواهر ناسوتی　　خورشید مظاهر لاهوتی
صد ملک ز بهر تو چشم براه　　تو یوسف مصر و برآی از چاه
تا والی مصر وجود شوی　　سلطان سریر شهود شوی [٤٨]

«با یک نظر اجمالی به ایات افاقي و انفسي می فهمیم که همه موجودات به نحوی با یکدیگر مرتبط هستند و گواهی می دهند به اینکه «لا اله الا الله وحده لا شریک له» جز یک آفریننده در عالم هستی نیست و یک مبدا علیم و حکیم و قدیر است که همه را برای غایت و غرض مشخصی آفریده است "[٤٩] «پس آیا ممکن است تصور شود که کل خلقت جهان بی هدف باشد؟».

مؤمن ثمره عالم وجود

کلام در بیان عظمت شأن مؤمن و بزرگی مقام ایمان است ، اصل جهان آفرینش از مادیات و روحانیات برای پیدایش مؤمن است ، اگر روی کرهء زمین یک مؤمن هم بیشتر نباشد کافیست [٥٠] این عالم ببرکت او می چرخد میوه درخت هستی پیدا شدن بشری است که یقین کند به «لا اله الا الله» .عجیب است مقام ایمان و مؤمن ، تمام این دستگاه همین است ، اینهمه موجودات ملیاردها بشر و حیوان و نبات، گل و میوه برای آن بشری است که در مقام روحانیت طوری بشود که از روی یقین بشود «اولوالعلم» ، دوش بدوش ملک گواهی به یکتائی از روی علم

---

[٤٧] توحید ص ٣٥
[٤٨] بنقل از توحید ص ٣٥ و ٣٦
[٤٩] کتاب توحید شهید دستغیب (ره). ص ٨٠
[٥٠] لو لم یکن فی الارض الا مؤمن واحد لاستغنیته عن جمیع خلقی و جعلت له من ایمانه انساً لا یحتاج الی احد .اصول کافی ج ٢ ص ٢٤٥.

دهد «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوالعلم»[51] آنکه نورانیت و غلبه روحانیت بر مادیت و فطرت اولیه اش طوری طلوع کند که هیچ ریبی و شکی در او نباشد بطوری که اگر تمام بشر با مرامش مخالف باشند از یقین او کم نشود.

*خداوند میفرماید «لا اله الا الله» ، ملائکه هم میگویند «لا اله الا الله» اولوالعلم ، یعنی آنهائیکه فهمی پیدا کردند. آنها هم میگویند. مراد علم نه علم اصطلاحی و فلسفه بافی است ، اولوالعلم یعنی آن کسی که اهل یقین شدن است مطلب برایش روشن است. «_این علم کسبی نیست»

اعتقاد به سرای دیگر

میگوییم (الموت حق) یعنی باید بدانی که وقتی میمیری به جهان بهتری وارد میشوی ، مرگ تغییر لباس و زندگی جدید است . زندگی محدود و کوچکی داشتی و حالا زندگی وسیع بدون درد سر ان شاء الله سفر مبارک و خیری . چنانچه در قیامت ریبی نیست در تو هم ای انسان شک و شبهه ای نباید باشد (و من اصدق من الله حدیثاً ـ قیلا)[52] . گناه مقدمه ریب و وسوسه است ، همه اش خرابی در وساوسی است که بوسیله آن دلها آلوده ، و ریشه ایمان کنده میشود و گر نه اگر مواظبت کند گناه از او سر نزند ، ریب برای چه ؟!

غرض بسط رحمت و فضل است

بار عام برای رسیدن بشر به کمال و سعادت ابدی باز است ، گر چه میداند عده ای باختیار خود راه سعادت را نمی پیمایند . کار او دعوت عام است و بسط نعمت ، حالا عده ای نیایند بخودشان ضرر زده اند.

ای بشر خدا تمام افراد را برای پذیرائی دعوت فرمود با اینکه قبلاً هم میداند همه نمی آیند ولی میفرماید: «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» [53] راه را نشان دادند حالا انسان با أراده خود در این بارگاه رحمت الهی وارد بشود و یا کفران نعمت بکند .

گر جمله کائنات کافر گردند

بر دامن کبریاش ننشیند گرد.

لطیفه و حقایقی است اینجا ـ اگر تمام این بشر نیاید ، مگر یکی ، بس است برای ظهور قدرت و رحمت و کرامت و عظمت الهی . [54] و أن انسان کامل است .

یعني مي توان گفت هدف از خلقت رسیدن انسان به ایمان کامل و معرفت الله و حقیقت قول «لا اله الا الله» است که انسان برسد به «مقام خلیفه الله» و آن مقام انسان کامل و حقیقت محمدی (ص)، و آخرین خلیفه بر حق امام عصر و قافله سالار بشیریت بسوی جامعه توحیدی و برقراری طنین قول لا اله الا الله در سراسر عالم است «انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا».

انسان نیاز به تولدی دیگر دارد

هر موجودی یک تولد دارد غیر از انسان و مرغ (پرنده). تکامل انسان در دو مرحله قابل ظهور و تصور است. و باید در هر دو مرحله کامل باشد.

---

[51] سوره ۳ آیه ۱٦
[52] سوره ٤ آیه ۸۷ و ۱۲۱.
[53] سوره ۷٦ آیه ۳ .
[54] راز آفرینش ص ۱۷٦ و ۱۷۷.

مرحله اول: بشر در خلقت خود کامل و دارای استعدادهای بسیار، و چنان خلق شده که میتواند در حرکت بسوی تکامل، و نمایش صفات الهی، و اخلاق حسنه، مانند خدای خود باشد. یعنی آیینه ای تمام نمای اسماء حسنی الهی، و مظهر تجلی « رحیم، و علیم، رازق و رؤف و...» باشد.

مرحله دوم: و آن تولدی دیگر است، که باید این استعدادها را شکوفا کند، و آن مرحله تربیت است. که اگر بر اساس قانون خلقت تربیت نشود، انسانیت او مانند گنجی مدفون می ماند.

خداوند انسان را بالفعل عالم و یا قادر نیافریده است، بلکه این فضائل در وجود او بلقوه موجود، و به او استعداد داده است که با تربیت، و بکارگیری وسائلی که خداوند در اختیار او قرار داده است، قادر و عالم و...گردد، یعنی استعدادهای بالقوه را بلفعل در آورد. از این رو انسان، بعد از طی این دو مرحله، کامل خواهد شد، و بر اساس تکامل و سعه وجودی خویش، می تواند نعمتهای الهی را تمیز و از آنها استفاده کند و بُعد نورانی خود را شکوفا کند. انسان علم اسماء یا معرفت اسماء و صفات الهی را دارد و دلیل سجده ملائکه بر انسان همین بود که آنها این علم را نداشتند.

اسماء الهی، چون {قادر، عالم، عادل، حی، مرید و ...} که در قرآن آمده، با آنچه در دعای جوشن کبیر بیش از هزار اسم و صفت برای خداوند ذکر شده است، بیانگر ویژگیها، یا تجلیات ذات الهی است، و چون معرفت به ذات ناممکن است، انسان از تجلیات اسمائی حق به توحید و معرفت حق می رسد. در این اسماء و صفات، که خداوند به صورت مطلق و بی نهایت علم، اراده، قدرت، عدل، مهربانی، بخشش، رحمت و... دارد، انسان باید متناسب با ظرفیت وجودی، و همت و تلاش خود این ویژگیها را کسب کند، و تا آنجا که می تواند نزدیک به حق شود. «حد کمال انسان این است که به خدا برسد و مظهر صفات حق شود از همین جا معنی جانشینی خدا با تقرب به حق و تقوا، گره می خورد».

لذا دین مبین اسلام طلب علم را یکی از فرایض می داند، تا آنجا که رسول اعظم(ص) می فرماید: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم» یعنی کسب علم و معرفت بر هر مسلمانی واجب است، که ضروری ترین علوم، علم توحید و معرفت الله است.

انسان چه وقت به آرامش واقعی می رسد؟

اگر انسان هدف خلقت را بداند و برای رسیدن به آن هدف کوشش کند باندازه سعی و کوشش و سعه وجودی خود به آرامش نسبی خواهد رسید . «الا بذکر الله تطمئن القلوب» با یاد خدا دلها آرام می گیرد . و نیز می فرمایند: (اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون) اما آن آرامش مطلق در پایان سیر است آن وقت که قطره ای در تلاش باشد تا بدریا برسد و جز کمال مطلق نبیند و آن زمانی خواهد بود که با ندای (یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی) به نهایت سیر و آرامش و لقاء الله رسیده باشد.

هدف رسیدن به کمال مطلق

همه موجودات عالم از جمله انسان در کاروان هستی بسوی هدفی معین و متعالی در حرکتند .در آفرینش هر موجودی نیز هدفی نهفته است و همه موجودات بسوی آن هدف و کمال لایق خود در حرکتند. مثلا یک درخت کمال او در ثمره و میوه آنست . ولی مقصد نهایی بشر رسیدن

به کمال مطلق است ؛ و تنها انسان است که هدفی فراتر از طبیعت و عالم طبیعت دارد ، و در نهاد او استعداد کمال بی نهایت نهفته است که پیامبران آمده اند که این دفائن را شکوفا کنند .

خداوند متعال هدف خلقت را عبادت بیان فرموده اند و آن هم بدون معرفت امکان پذیر نیست پس می توان نتیجه گرفت که هدف، معرفت به وجود مطلق و کمال مطلق است. و انسان با عبادت خالصانه و آگاهانه موحدی گردد که وجودش خالص برای خدا باشد. و در نهایت رسیدن به کمال حقیقی و لذت و سعادت ابدی و رسیدن به قرب الهی و کمال مطلق ، بلکه رسیدن قطره به دریای معرفت و یافتن حقیقت مطلق.

آنگاه که به فنای افعالی و صفاتی و ذاتی ، و لقاء الله برسد که بنده ای مستغرق در عشق به ذات حق شود که برای خود هیچ استقلال و تآثیری نبیند . و در نهایت و قیامت، هر انسانی باندازه اعمال و ملکات خود در دنیا، به درجاتی از کمال و معرفت و قرب الهی میرسد»[۵۵] .

چه ارتباطی بین هدف خلقت و موضوع مهدویت، وجود دارد ؟

بنظر من هدف خلقت بدون مسئله مهدویت و انسان کامل محقق نمی شود، زیرا هدف خلقت رسیدن انسان به کمال لایق خود و رسیدن به کمال مطلق است و نهایت این سیر و کمال در قیامت است که به قرب ربوبی که بالاترین مقام است برسد. و برای نیل به این سعادت ابدی باید در پرتوی ولایت انسان کامل (و مهدی امت) قرار گرفت و با ظهور انسان کامل و مسئله مهدویت ، جهان و جهانیان به تکاملی نسبی میرسند؛ و با حکومت جهانی و عدل الهی به رهبری انسان کامل به سوی هدف بالاتر و عالی تر نائل می شوند؛ و هدف خلقت با مهدویت تحقق می یابد .

و در کتاب ولایت تکوینی انسان کامل [۵۶] می خوانیم:

«قرآن به ولایت و خلیفه الله اشاره دارد ، آنجا که خداوند متعال در سوره بقره می فرماید: «انی جاعل فی الارض خلیفه»[۵۷] هدف از خلقت وجود انسان کامل و خلیفه الله، مظهری برای تجلی اسماء و صفات الهی است، که در سوره ص خطاب به نبی داود می فرماید: «یا داوود انا جعلناک خلیفة فی الارض»[۵۸] و در سوره نور وعده خلافت و جانشینی خود را اثبات می کند آنجا که می فرماید :

«وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنّهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلِهم.»

و نیز می فرماید : «ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون» و چون عبادت باید با معرفت باشد و انسان با بندگی آگاهانه و عبادت خالصانه به تکامل می رسد؛ و نیز به هدف خلقت که شناخت معبود و معشوق حقیقی است، و فناء در اسماء و توحید افعالی، و صفاتی و ذاتی ، و رسیدن قطره به دریا و منبع نور می باشد. که آن ، سعادت ابدی و نهایت سیر تکامل بشر خواهد بود . زیرا که مقصد نهایی بشر رسیدن به کمال مطلق و لذتهای حقیقی است و این مساله را

---

[۵۵] ولایت تکوینی انسان کامل ص ۱۸۸ ـ کتابی از مؤلف این سطور
[۵۶] همان ولایت تکوینی انسان کامل ص ٤٤
[۵۷] بقره ۳۰.
[۵۸] ص ٢٦

دیدگاههای غربی نمیتواند درک کند کما اینکه ملائکه هم از درک این مقام عاجز بودند و اعتراض کردند.

پس می توان گفت ، مسأله حقیقت هدف زندگی بر میگردد به جهانبینی انسانها؛ گروهی از دیدگاه مادی که هدفی برای آفرینش نمی دانند و زندگی را سطحی می نگرند . و گروهی از دید وسیع تری و ماورایی به آفرینش می نگرند، و زندگی را در این عالم خلاصه نمی دانند و بُعدی متعالی تر در هدف آفرینش می دانند ، که عقل هم آن را می پذیرد و نقل هم بر آن تاکید دارد. و حکومت جهانی مهدویت با رهبری انسان کامل و خلیفه الهی راه گشای رسیدن به هدف آفرینش و مدینه فاضله است.

رابطه مهدویت با مبدأ

سؤال ؟ اعتقاد به مهدویت چه ارتباطی با اصول دین دارد؟ و چه ارتباطی بین اصول پنج گانه اعتقادی با موضوع مهدویت وجود دارد؟.[مهدویت ریشه در فطرت و جزء اعتقادات ما مسلمانان و بنوعی همه بشریت است گر چه حقیقت آنرا ندانند]. و بحث مهدویت بدون در نظر گرفتن مبدأ و معاد و هدف خلقت قابل فهم نیست .

چون از یکسو انسان کامل واسطه فیض بین خالق و مخلوق است و در هر زمانی باید انسان کاملی باشد؛ لذا وجود انسان کامل ضرورت دارد . و از طرف دیگر: اگر اعتقاد به مهدویت نباشد هدف خلقت زیر سؤال قرار می گیرد!

در کتاب (ولایت تکوینی انسان کامل)[۵۹] رابطه انسان کامل با مبدآ و نبوت و امامت بیان شده است ، و اینکه ریشه گرایش به انسان کامل فطری و در نهاد بشر نهفته است. و نیز ریشه گرایش به انسان کامل ـ میل به کمال و تنفر و دوری از نقص، آدمی را بر آن داشته که در جستجوی وجود کاملی برای الگو برآید .

و انسان کامل را در قرآن «خلیفة الله »[۶۰] و جانشینی حق تعالی یاد می کند و (مظهر اسماء و صفات) که توضیح آن بیان شده . و در جای دیگر انسان کامل را با عنوان «امام» یاد می کند سوره بقره آیه ۱۲٤ . و از نظر فلاسفه وجود چنین انسانی ضرورت دارد تا جامعه بشری در پرتو او از ظلمات بسوی نور حرکت کند، و نظام عدالت پدید آید و سعادت ابدی انسان تآمین شود.

اما از منظر عرفان: فلسفه آفرینش انسان کامل تنها هدایت بشر، اصلاح جامعه و الگو قرار گرفتن نیست، بلکه هدف اصلی از خلقت او ، ظهور و تجلی تام حق تعالی در مظهر انسان کامل است.[۶۱] و نیز رابطه مهدویت و انسان کامل با تک تک اصول عقاید نیز در این کتاب روشن می شود. .

توحید نظری و توحید عملی

در «توحید نظری» به اثبات وجود، یکتایی حق و معرفت به اسماء و صفات الهی، و کیفیت آن می پردازند. و «توحید عملی» پیاده کردن و اجرایی و عملی کردن توحید نظری، و نیز به اسماء و صفات و کیفیت آن می پردازند. (اگر خداوند عدل مطلق، علم مطلق، اراده مطلق،

---

[۵۹] از آثار مؤلف این سطور
[۶۰] آیه ۳۰ سوره بقره
[۶۱] ولایت تکوینی انسان کامل ص ۱۵۱ تا ۱۵٤ / تالیف نویسنده این سطور

خالق مطلق و... است. انسان جانشین خدا ، جامعه ای که می سازد، جهت گیری و حرکتش به این سمت و سوها باید باشد).

بخش دوم
توحید و
خداشناسی ۱

فصل اول

اللّهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَكَ لَمْ اَعْرِف نَبِيَّكَ

خدایا خود را به من بشناسان، زیرا اگر خود را به من نشناسانی فرستاده ات را نشناخته ام

در باره هدف از خلقت عالم هستی، و نیز هدف از خلقت انسان، که جزئی از عالم هستی است بطور اجمال مطالبی بیان شد ؛ و حال در معرفت به توحید و صفات الهی در دو قسمت شرحی ساده بیان می شود.

لازم است در مسأله هدف خلقت و خودشناسی و خداشناسی تحقیق و معارفی کسب کرد تا به حقیقت رسید و دل آرام گیرد. حال به مسأله شناخت توحید و معرفت الهی اشاره میشود .

«در این قسمت ، به شرح حدیث معروف در نهج البلاغه (اول دین معرفت الله) با بیان شیوای شهید دستغیب (ره) اشاره مي شود.(کتاب توحید ـ شهید دستغیب) .

در نخستین خطبه نهج البلاغه حضرت امیر المومنین علی علیه السلام می فرماید:

«اَوَّلُ الدِّینِ مَعْرِفَتُهُ، وَ کَمالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِیقُ بِهِ وَ کَمالُ الْتَصْدیقُ بِهِ توحیده و کمال تَوْحِیدِهِ الإِخْلاصُ لَهُ» وَ کَمالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ .

اساس دین، شناخت خداوند است ، و کمال شناخت او، تصدیق به وجود اوست ، و کمال تصدیق به وجود او، یکتا و یگانه دانستن اوست ، و کمال اعتقاد به یکتایی و یگانگی او، پرستش اوست، دور از هر شایبه و آمیزه ای ، و پرستش او زمانی از هر شایبه و آمیزه ای پاك باشد که از ذات او، نفی هر صفت شود

انسان با اندیشه و شناسائی فطری رو به کمال می رود

«سر آغاز دین الهی و نخستین دعوت پیغمبران و اولین برنامه ی مکتب های الهی شناخت خداست. اولین حرکت فکری بشر باید درباره ی خدا باشد. و از آن معرفت اجمالی رو به کمال برود و به معرفت تفصیلی راه یابد.

معرفت خدا یعنی، بشناسد که این عالم را صانعی است، جهان پدیده است و هر پدیده را پدیدآورنده ایست، این حد از معرفت فطری است و هر بشری این معنی را در ذات خود می یابد. هیچ چیز بدون علت و سبب پیدا نمی شود.

بچه هنگامی که به شعور می رسد، اگر از پشت سر چیزی جلوش بگذارند، پیش از آنکه دست به آن شی دراز کند، نگاه می کند ببیند آورنده اش کیست یا چیست؟ چیزی که نبوده وقتی اینجا پیدا می شود، حتما آورنده می خواهد، چون «آوردن» پدیده است.

عالم وجود را که می بیند، بحسب فطرتش می فهمد، پدیدآورنده دارد، چون «ساخته شده» پدیده است، پس آفریننده می خواهد. نگاهی به بدنش می کند، نظم و حکمت را در همه اجزا آن مشاهده می کند، یقین می کند آفریننده ی دانا و توانایی آنرا پدید آورده است. این معرفت اجمالی را که فطری است با تدبر در آیات و تفکر در آثار باید رشد داد و آنرا زیاد کرد، تا به مرحله ی تصدیق برسد، به مرتبه یقین و اذعان قلبی برسد، به جایی که دیگر شکی برایش باقی نماند.

نظري در خود نما (ايات انفسي)

بدن همه ی ما از خاک است

در سوره ی مبارکه ی روم، در ضمن آیاتی که درباره ی افعال پروردگار ذکر می فرماید و نشانه های حکمت و قدرتش را تذکر می فرماید، نخست درباره ی بدن، این بزرگ آیه الهی، تذکر میدهد و می فرماید: و از نشانه های خداوند این است، که شما را از خاک آفرید، سپس شما را بشر پراکنده گردانید [62] (از آدم و حوا انسانهای بسیاری ایجاد فرمود و در اطراف زمین پراکنده شدند) هر کس به قهقرا برگردد صد سال قبل چه بود، ذراتی که در عالم پراکنده بود، در خاک و هوا و آب بود، این ذرات بدست قدرت الهی در خوراکی ها جمع گردید، در گندم، برنج و همچنین علف صحراها که حیوانات می خورند جمع گردید، آنگاه از گوشت آنها و برنج و گندم، پدر و مادر خوردند، و چهار مرحله هضم را طی کرد، که در مرحله ی چهارم زوائد آن قسمتی دفع و قسمتی نیز در اوعیه منی قرار گرفت در رحم...

پس همه در نخست خاک بودیم و دست قدرت آن را در بدن پدر و مادر جمع کرد و سپس در رحم مادر بدن را تکمیل کرد. خاک این مراتب را تا کنون طی کرده است، آیا خودش اینگونه مرتب و منظم انجام داد یا نیروی با شعور و ادراک فوق العاده ی چنین کرد؟ علم و قدرت بینهایتی دست تربیتش خاک را به این حد رساند؟

میلیون ها اجزاء لازم برای شنوایی و بینایی

آیا سزاوار نیست در بدن خودمان دقت کنیم، بدستور قرآن مجید رفتار کنیم، که به ما می فرماید « پس باید انسان بنگرد از چه چیز آفریده شده است از آب جهنده آفریده شد که از پشت و سینه ها بیرون می آید » یک رگ و استخوان در این بدن بدون حکمت نیست، هر چه علم تشریح پیشرفت می کند، روشن تر می شود که چه حکمت ها و مصلحت ها در آفرینش اجزاء بدن بکار رفته است، با این کشفیات حیرت آور اخیر- گویند در خلقت گوش سه میلیون اجزاء سلول به کار رفته است، که اگر قسمتی از آن نباشد شنوایی کامل نیست- در آفرینش چشم هفت طبقه ساختمان شگفت انگیز با میلیون ها جزء ساخته شده، تا دستگاه عکاسی و حس بینایی کامل گردد.

هر یک از اعضاء بدن چنین است، چیزی که هست تدبر و تفکر لازم است، در شبانه روز باید اقلا ساعتی را صرف تفکر و دقت در آیات الهی و عبرت گرفتن کرد، تا از معرفت اجمالی به معرفت تفصیلی و مقام تصدیق برسد.

---

[62] سوره ی روم آیه ۲۰

«و کمال معرفته التصدیق به » برسد به جایی که دلش با پروردگارش نزدیک باشد، معترف و تسلیم خدا باشد، به مرتبه علم الیقین برسد، یکصدم هم احتمال خلاف ندهد، از شک گذشته، هیچ گونه وسوسه ، وَهم یا احتمال خلاف هم ندهد، از علم الیقین بالاتر رود برسد به عین الیقین و با زحمت کشیدن به حق الیقین برسد تا به جایی که معیت الهی نزدش از هر واضحی واضح تر و از هر روشنی روشن تر باشد.»[٦٣]

با این روشنی چرا انکار و شك؟

"اینجا پرسشی است که زیاد به ذهن ها می آید. هر موجودی به یک یا چند دلیل ثابت می شود. وجود خدا با اینکه به عدد موجودات عالم به عدد ریگهای بیابان و قطرات باران به عدد موها و رگها و استخوانهای بدنها همه گواه وجود خدایند در و دیوار عالم هستی و آنچه به چشم می خورد که قابل احصاء نیست، شماره ندارد.

اگر دریاها مرکب و درخت ها قلم شود و جنبندگان نویسنده شوند، نمی توانند کلمات خدا و نشانه های حکمت قدرت خداوند را بشمارند، آنچه دیده می شود و نمی شود، دلیل بر وجود خداست، پس چه طور است که خیلی ها خدا را باور ندارند؟ آنها هم که قبول دارند، معمولاً همراه با شک و وسوسه اند. به مرحله یقین و تصدیق حقیقی نمی رسند!؟.

حجاب بر چشم دل

پاسخش این است که پروردگار عالم با این همه آیات و کلمات و نشانه های بیشمار مع الوصف خفی است. جای علم و تصدیق، دل است که آدمی می تواند ببیند چشم دل نه حس، چشم بصیرت نه بصر، این چشم جسم بین است، خدا خالق جسم است، منزه است از اینکه به چشم دیده شود. اما فهم است که می تواند او را باور کند و به او علاقه پیدا کند و بگرود، تا به جایی که خودش را فدای خدایش می کند، هستیش را تقدیم پروردگارش می کند، مثل این جوانان عزیزی که جانشان را فدای اسلام می کنند.

حجاب عظیمی روی آینه ی دل را گرفته که مانع بزرگ دیدن آن است و آن حجاب نفس و خودیت است، تا آدمی خودش را می بیند، محال است خدا را ببیند. تا دنبال خواسته های نفسش است، محال است دنبال خدا باشد. تا خوشنودی خودش و جلوه ی خودش را خواهان است محال است خواهان رضای خدا باشد. تا مشتاق دنیا و ریاست و مقام و مال باشد مطلب به هر روشنی هم که باشد نمی بیند. کسی که در جنبه ی شهوات و جهات نفسانی شیفته است، واضحترین اموری که وجود خداست برایش خفی می گردد.

کسی که بین او و قلبش حجاب است چگونه دلش درک می کند، همان طور که اگر جلو چشم پارچه ای یا مانعی قرار گیرد چگونه آفتاب به این روشنی را نمی بیند، جاه طلبی و مقام پرستی و دنیا دوستی نیز همین است، خود خواهی و خدا خواهی با هم جمع نمی شود."[٦٤]

---

[٦٣] توحید (شهید آیه الله دستغیب) ص ٣ و ١٣ و ١٤ .
[٦٤] همان ص١٦ و ١٧

خود خواهی تاریک ترین حجاب ها

"خود بین خدا بین نمی شود. این است که نمی گذارد آدمی خدا را ببیند ،ایمان بیاورد، یعنی گروش، نه اینکه به زبان بگوید «لا اله الا الله» بلکه دلش خدا را باور داشته باشد و به دور او بتند، رضای او را بجوید، آن ایمان جایش دل است نه زبان «الهی قلبی محجوب» تا وقتی دارای حجاب است، همان حجابی که خودش درست کرده و آنرا روز به روز محکم تر کرده است، حجاب هایی که به دست خودش آنرا زیاد کرده است، هر کاری که از روی خود خواهی و خود بینی باشد، مزاحم معرفت است بلکه موجب دوری و خدای نکرده انکار است. کار بشر جاهل به جایی می رسد که می گوید من هستم اما خدا ...؟ این نتیجه حجاب دل است.

من و منیت اگر قوی شود همه چیز خودش را فراموش می کند؛ اول خاک و سپس نطفه و بعد ضعیف بودنش را فراموش می کند؛ همان طوریکه پیری و فرتوتی و بیماری و تهیدستی و سپس مرگ را نیز از یاد می برد. حضرت صادق (ع) می فرماید هیچ حجابی تاریک تر و وحشتناک تر میان بنده و پروردگارش مانند حجاب نفس و هوی نیست[٦٥] همه اش خود پرستی است کی خدا پرستی پیدا می شود "[٦٦].

"همراه هر موجودی بدون حلول و اتحاد

"معیت یعنی همراه بودن خدا، که در قرآن مجید در این باره می فرماید « وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ »[٦٧] هر جا هستی خدا با تو است. قیوم عالم هستی خداست، همه ما بخدا پایداریم و به خدا هستیم مگر می شود سایه باشد بدون صاحب سایه؟

در همین خطبه مبارک نهج البلاغه می فرماید : « مَعَ كُلِّ شَیء لا بِمُقارَنَهٍ »[٦٨] خدا با هر موجودی هست، اما نه به چسبیدگی و نزدیکی خارجی. اگر هستی هر موجودی جدا از هستی خدا فرض شود، اصلا هست نیست موجود هست، آن موجودی است، که خدا به او وجود داده است.

خلاصه با هر چیزی هست اما نه اینکه قرین باشد. خدا و زید [زید یک اسم عربی است] ، این طور نیست که هر موجودی خودش باشد و خدایش ، در عرض هم باشند و در عین حال قطع نظر از وجودی که خدا به او داده است، هیچ است .«اَلمُمكِنُ مِن شَأنِهِ اَن يَكُونَ ليسَ و مِن عِلّتِهِ اَن يَكُونَ ايسَ » هر موجودی از جهت خودش (بما هو هو) هیچ است، ولی از حیث اینکه هستی خدا با او است، موجود می باشد.

در جمله ای که منصوب به مولا امیر المومنین (ع) است می فرماید: « هیچ چیزی را ندیدم مگر اینکه خدا را قبل از آن و پس از آن و با آن می بینم» (ما رایت شیئا الا رایت الله قبله بعده و معه) هر چه را دیدم خدا را با آن دیدم. آدمی باید به حدی برسد که خدابینی برایش عادی گردد، اقلا به مرتبه علم الیقین برسد، اگر به حق الیقین و عین الیقین دسترسی نداشت، بداند هر جا موجودی است ، وجودش از خداست، نه حلول و نه اتحاد که هر دو کفر و الحاد است، نه خدا در کسی و چیزی فرو رفته و نه اینکه هر موجودی مرکب از خودش و خدایش باشد، این

---

[٦٥] مصباح الشریعه-باب الجهاد و الریاضه
[٦٦] توحید/ ص ١٦ تا ١٨
[٦٧] حدید ٤
[٦٨] خطبه ١ نهج البلاغه

دو (حلول و اتحاد) غلط و کفر است، بلکه هستی هر موجودی از خداست، هیچ کس هیچ چیز از خودش ندارد.

ای همه هستی ز تو پیدا شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

(توانا، دانا، بینا و شنوا شده است).

گفتیم همه ما مشتی خاک بیشتر نبودیم و اکنون موجودی هستیم که می فهمیم، می شنویم، می بینیم (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا [۶۹]. این ظهورات از من است؟ یعنی از خاک است؟ از کجاست؟ از همان هستی است که این آثار ظهور پیدا می کند، غرض « وَ كَمالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ» لازم است انسان دعوت انبیاء را بپذیرد، از همان اول تکلیفش در راه معرفت، تدبر و تفکر در آیات الهی کند، سر از هستی خودش و دیگران در آورد.»[۷۰]

"حرکات کمی و کیفی نشانه محرک دانا"

اَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ

"«معرفت پروردگار امریست فطری ـ دلالت اثر بر مؤثر ، دلالت مصنوع بر صانع ، دلالت معلول بر علت ، نزد عقل امری بدیهی است هر متحرکی را که دید متوجه محرک آن می گردد . این نظم حرکات کرات گواه بر محرک صاحب اراده و علم و قدرت بی پایان است . همچنین حرکات کیفی و کمی که در موجودات مشاهده می شود .

برای نمونه : انگور از اول که دانه اش غوره و نارس بود نخست خیلی کوچک ، اما بتدریج حرکات کمی و کیفی آن شروع می شود ، حرکت کمی اش آن ذره ای که از اول بود بتدریج بزرگ و درشت شد تا به اندازه بند انگشت یا بیشتر می گردد ، اما حرکت کیفیش : اولش در نهایت ترشی است اما بتدریج ترشیش کم می شود و به شیرینیش افزوده می گردد و همچنین از حیث رنگ می بینید متغیر می گردد تا از سبزی به زردی می گراید.

این حرکات کمی و کیفی که در همه موجودات کم و بیش موجود است آیا دلالت نمی کند بر اینکه این حرکات را محرکی است؟ غرض مسأله دلالت حرکت بر محرک و اثر بر مؤثر. مصنوع بر صانع است"»[۷۱].

"میزان حق برای خود خواه، خود است"

"«البته نابرده رنج گنج میسر نمی شود، باید زحمت کشید تا به علم رسید، مرکز یقین قلب است، باید در قلب را باز کند تا نور علم در آن پیدا شود، آن قلبی که مسدود است باید سدش را

---

[۶۹] سوره دهر آیه ۲
[۷۰] توحید (شهید دستغیب) ص ۱۴ تا ۱۶.
[۷۱] توحید شهید دستغیب ص ۲۰

شکست، صریحا باید گفت تنها سدی که نمی گذارد آدمی به علم و یقین و شهود برسد، خدا شناس بشود، به کمالات انسانیت برسد «منیت» است، خود خواهی است.

تا آدمی خودش را می بیند و می خواهد، پیشرفت نفسش را می خواهد، پیشرفت در مال و جاه و مقام، محال است خدا را ببیند، حق را بخواهد، خودش را میزان حق قرار مي دهد ، هر كاري مطابق میلش باشد، حق است ،هر چه خلاف نفسش باشد ، آنرا باطل می داند". [٧٢] بدترین کارها را مرتکب می شود در حالیکه آنرا را درست می پندارد «و هم يحسبون انهم يحسنون صنعاً» [٧٣] .

در دعای ابوحمزه ثمالی، حضرت سجاد (ع) ناله می کند که ای خدا تو از آفریده ات پنهان نیستی؛ اما آمال و آرزوهای جز تو، بر ایشان حجاب گردیده است. حضرت ابی عبد الله الحسین(ع) در دعای عرفه عرض می کند: کور باد چشمی که تو را نبیند، خدا محجوب نیست، آشکار است ولی چه می شود کرد تا «من» است شخص در حجاب است. تا خودت را ندیدی حجاب برداشته می شود، باید سعی شود حجاب اگر کم نمی شود اقلا زیاد نشود". [٧٤] تحصیل علم اليقين به خواندن نیست بلکه با برداشتن حجاب است ، منیت و خودیت است تا این «من» شکسته نشود نمی شود.

"از جزئی به کلی رسیدن ویژه انسان است

"«عرض شد در نخستین خطبه نهج البلاغه امیرالمومنین می فرماید _سر آغاز دین الهی_ اولین دعوت پیغمبران و نخستین برنامه ی فرستادگان الهی ، شناسایی خداوند عالم است، مردمان خدایشان را بشناسند. – اولین طلیعه خاصیت انسانیت، اولین ظهور، قوه عقلیه انسانیت که پیش از ظهور آن با حیوانات مشترک است- حیوان ادراکش منحصر به محسوسات است.

انسان نیز با حیوان در این جهت مشترک است، مگر وقتی ادراک کلیات پیدا کند که استدلال از اثر به موثر بردن است. اگر انسان این معرفت استدلالی عقلی را که از بدیهیات است ادراک نکند، در همان حد حیوانیت باقی می ماند و ادراکش منحصر به محسوسات، شنیدنی ها و دیدنی ها و غیره است. وقتی از حیوانیت فاصله می گیرد که قوه ی عقلش به کار افتد، از جزئیات پی به کلیات ببرد- از اهم آنها و واجب ترین آنها- از ممکن و حادث پی به واجب و محدث بردن- از اثر پی به موثر بردن.(ص٣٠)

باید از اثر پی به مأثر بُرد

"از اثر پی به موثر بردن سواد نمی خواهد

البته موضوعی است فطری که صرف التفات برایش کافیست، درس خواندن لازم ندارد ، سواد نمی خواهد ، زحمتی ندارد، توجه به شیء از جهت اینکه اثر است فورا متوجه می شود که آنرا موثری است. این پدیده را پدید آورنده ایست؛ این ممکن حتما به واجب می رسد، یعنی چیزی که هستی جزء ذاتش نیست ممکن است نباشد، پس اگر بود شد، واسطه ای می خواهد که او بودش کرده باشد. در قرآن مجید این رشته را در چند آیه تذکر فرموده است؛ نخست درباره آفرینش انسان از خاک تذکر می فرماید که قبلا عرض شد" .

---

[٧٢] همان ص ٢٦.
[٧٣] سوره ١٨ آیه ١٠٤
[٧٤] ص ٢٦ و ٢٧

قرأن به أفرينش مكرر تذكر مي دهد

این جریان و مراحلی که این خاک از نخست طی کرده و به نطفه رسیده و آنوقت حرکت کمی و کیفی و پیدایش دستگاه عظیم بدن، اجزاء مختلف از کلیه و کبد و قلب و روده ها ـ و غیره، همچنین حواس ظاهری از چشم و گوش و غیره، که اگر جزئی از اجزاء هر کدام نباشد بدن نسبت به آن ناقص است "»[75].

«در آیات آخر سوره آل عمران در باره آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز که نشانه هایی برای صاحبان خرد است [76] "در قرآن مکرر از نشانه های قدرت ذکر شده تا مسلمانان این آیات را بخوانند و دقت کنند نه به خواندن تنها اکتفاء نمایند هر چند خواندنش خوب است ولی عمده نتیجه برای تدبر است.

و بنظر آیات خدا بودن باید به موجودات نگریست. یعنی با توجه آیت بودن اشیاء ، نبوده و بود شده پس پدید آورنده می خواهد آنوقت پدیده را مملو از حکمتها و قدرتها است این معانی را باید توجه کند چنین نظری لازم است بجهت آیتیت و نشانه خدا بودن»".[77]

"«خلاصه ، در معرفی حقیقت و مقام انسان باید گفت: انسان باید حقیقت خود را بشناسد که موجودی است روحانی و غیر مادی که فنا نا پذیر است برای مقصد بسیار عالی آفریده شده و باین عالم آمده »" [78]

"تسبیح تکوینی گواهی به حکمت خداست

"چندین جای از قرآن مجید راجع به تسبیح موجودات سخن رفته است، تسبیح کردن همه اجزا عالم هستی از عرش تا فرش را یاد آور شده است، «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

تمام مراتب خلقت خدا را می ستایند، تسبیح تکوینی عقلی که راجع به معرفت استدلالی ما می شود این است که هر عضوی از عالم هر موجودی وضع و خاصیتش گواه صادقی است بر اینکه سازنده اش نقص ندارد، هر چیزی را به جای خودش قرار داده است در گیاهان و حیوانات و خلاصه همه موجودات همین است".[79]

هر گیاهی که از زمین روید

وحده لا شریک له گوید

---

[75] ص ۳۰ و ۳۱
[76] آیات آخر سوره آل عمران آیه ۱۹۰
[77] توحید ص ۳۳.
[78] همان ص ۳٦
[79] همان ص ۳۸

تسبیح ملکوتی را گوش نمی شنود

"بلی یک مرتبه از تسبیح است که غیر از تسبیح عقلی است، غیر از این است که عرض شد که تکوینا اثر، دلالت بر موثر دارد کتاب عالم وجود دلالت بر عدم نقص صاحبش دارد.

اما تسبیح دیگر مثل تسبیح اختیاری بشر است به زبان ملکوتی، تمام اجزا عالم وجود حتی ذرات بدن من و شما تسبیح می کنند به صورت ملکوتی که قابل شنیدن ما نیست؛ ما در عالم ملک هستیم جهت ظاهر، صامت است ولی ملکوتش ذاکر است."[۸۰]

"دانایی بشر نسبت به نادانیش قطره است به دریا ، نسبت متناهی و نا متناهی است، نباید او را غرور بگیرد، خیال نکند همه چیز را فهمیده و آنچه را نفهمد منکر شود، تا منکر شد معلوم می شود جاهل است.

انسان نسبت به ماوراء ماده و عالم ارواح بی خبر است. ارتباطی که میان روح است، رزق ارواح چیست و چگونه است، حیاتشان چگونه است؟ ملکوت را بی خبر است تنها صورت را می بیند و به حکم عقل « عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود» نیافتن نشانه نبودن نیست، عاقل چیزی را که ندانسته منکر نمی شود . تسبیح حقیقی و تکوینی اشیاء مربوط به عالم ملکوت است و گوش ما ملکی است مربوط به صداهای نیست که با برخورد به هوا به گوش ما می رسد.

هر کس صوت ملکوتی أجزاء بدن خودش را بشنود زندگی نمی تواند بکند، متلاشی می شود اما خداوند است که بردبار مطلق است"[۸۱]. آری باید گفت : «ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک ».

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر بدرگاه خدای آورد

یقینی لازم است که با شک از بین نرود

"تمام اجراء عالم هستی همه آیه خدایند بر آدمی است که به نظر آیت بودن به آنها بنگرد؛ آینه خدا نما برایش باشد و اینکه جهان هستی را عالم می گویند چون علم به الله است به وسیله آن علم به خدا پیدا می شود.

همه عالم وجود و هستی، کتاب آفریننده آنست، گواه علم و قدرت اوست. البته این معرفت استدلالی عقلی ناقص است، باید به کمال برسد ، باید مقدمه باشد برای علم چون این استدلال های عقلی بیش از گمان چیزی نمی آورد، اطمینان آور نیست، باید آدمی بکوشد به مرتبه علم و یقین برسد که از آثارش سکون و اطمینان است، از آثارش این است که هیچگونه شک و ریبی در آدمی باقی نمی گذارد.

[۸۰] همان ص ٤٠
[۸۱] همان ص ٤١و٤٢

واجب است بر آدمی که به این مقدار از معرفت اکتفا نکند، سعی کند به علم برسد، خدای را به علم بشناسد نه به معرفت استدلالی عقلی تنها ، و رسیدن به علم هم عبارت است از ادراکی که به تشکیک مشکک متزلزل نشود، ادراک واقع که هیچ گونه شبهه ای او را کارگر نیفتد، گاهی تعبیر از آن به عمل و گاهی به یقین می شود این مرتبه از علم را خداوند مورد امر قرار داده است .

نظر استقلالی و مرآتی

در آینه دو نوع نظر می شود : نظر استقلالی و مرآتی.

نظر استقلالی: به این است که آینه از جهت خودش مورد نظر قرار می گیرد مثلا می خواهد آن را خریداری کند، به حجم و زنگ نداشتن و اندازه سنگ و مساحت آن نظر می نماید، در این لحظه صورت خود را که در آن منعکس است نمی بیند و به اصطلاح «فیه ینظر» است.

نظر مرآتی: به این است که به آینه می نگرد تا صور خود را در آن ببیند و گرنه کاری به خود آینه ندارد. کسی که به موجودات عالم به نظر خریداری و خواستن خود آنها می نگرد خدا را نمی بیند و در این زمینه حضرت امیر المومنین علیه السلام می فرماید: هر کس به دیده عبرت و بصیرت به دنیا بنگرد و جهان را وسیله شناخت و رسیدن به مقام انسانیت بداند، او را بصیرت و بینایی بخشد، و نتیجه انسانی بهره اش می گردد. و کسی که چشمش به دنبال آن باشد و فریفته اش گردد و دنیا را هدف ، و رسیدن به مقاصد مادی را مقصد و مقصود خود قرار دهد، از دیدن حقایق و واقعیات نابینایش کند و باعث کور دلی و گمراهیش می شود"[۸۲]

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است

بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

"از آنچه گذشت پاسخ این سوال نیز روشن شد که چرا حضور خداوند نزد هر موجودی مختلف است برای بعض افراد مشهود و از دیدن آفتاب روشن تر است و برای دیگران مبهم و مشکوک است آری نابرده رنج گنج میسر نمی شود- باید رنج ترک گناه و مجاهده در راه حق را تحمل کرد تا به گنج معرفت رسید

می فرماید : ای کسانی که ایمان آورده اید، ایمان بیاورید[۸۳] ؛ دو ایمان است. مرتبه اول همان ایمانی است که به حکم عقل، هر کس می فهمد که آفریدگاری دانا و توانا دارد او اسلام آورده، هر عاقلی این معنی را درک می کند ولی کافی نیست؛

مرتبه دوم ایمان لازم است که ایمان دل است، با قلب باور کند تا از هر گونه وسوسه و شکی در امان باشد[۸۴] ؛ به سکون و طمانینه یعنی آرامش قلب برسد[۸۵] و از آثارش حالت خوف و رجاء یعنی ترس از مخالفت خداوند و امید به خداوند در اطاعت از او است.

---

[۸۲] همان ص ٤٧ و ٤٨
[۸۳] سوره ٤ آیه ١٣٦
[۸٤] سوره ٦ آیه ٨٢
[۸٥] سوره ٤٨ آیه ٤

در آیه شریفه دیگر می فرماید: « آیا نرسیده است وقت آنکه مؤمنین دل های شان بترسد و نرم شود برای یاد خداوند و بر آنچه فرستاده است از کلام حق و صدق و تذکرات و اندرزهای الهی یعنی قرآن مجید .

از ابن مسعود است که می گوید : پس از سه یا چهار سال که از اسلام ما گذشت این آیه نازل شد[۸۶] ؛ آیا نرسیده است برای کسانی که ایمان آورده اند (همان ایمان عقلی که عرض کردم اعتقاد به خدا پیدا کرده به حکم عقل و فطرتش حالا باید دلش نیز خبر دار شود) و برای پروردگارش خاشع شود علم و یقین پیدا کنند، دیگر پس از مدتی که در خط اسلام و اعتقاد استدلالی عقلی است باید سعی کند ایمان ثابت قلبی پیدا کند که هیچ گونه ریب و وسوسه در او راه نداشته باشد، به مقام خشوع برسد- منعم خودش را دوست بدارد، برای منعمش فداکاری کند، برای رضای خالقش از همه چیز بگذرد- و به مال و جان با خدایش معامله داشته باشد.

تا به این ایمان قلبی نرسیده باشد هوی پرستی دارد، دنبال رضای نفسش هست، مسلمان هم هست نماز هم می خواند این ناقص است «و کمال المعرفته التصدیق به » باید به مرحله تصدیق قلبی برسد دل برای خدا اعتراف داشته و باور کند. خشوع محبت با تذلل است .

آدمی به هر چه علاقه دارد دنبال آن است به آن ایمان دارد – گروش آدمی باید به خدای خودش باشد.

«کمال معرفته التصدیق به» معرفت نظری و استدلالی باید به عمل قلبی برسد که از آثارش خشوع قلب است. این همان است که تعبیر از آن در روایات به نور شده است؛ آدمی باید به مقدار توانایش سعی کند تا آن نور در دلش بتابد". [۸۷]

"در قرآن مجید زیاد راجع به چشم قلب سخن رفته است؛ آدمی چشم ظاهری دارد که با حیوانات مشترک است که با آن اجسام را ادراک می کند و دارای چشم قلب، یعنی بصیرت است که به آن معنی و حقیقت را در می یابد. همان طوریکه اگر پرده ای جلو چشم حس قرار بگیرد نمی تواند ببیند.

چشم دل هم اگر حجابی جلوش را بگیرد مانع منور شدن و ادراک کردنش می شود، این مانع را باید خود آدمی بر طرف کند تا نور علم و تصدیق قلبی برایش طلوع کند، یعنی خدای تعالی افاضه فرماید

.تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز، اگر بشود روز به روز خواسته های نفسش را کم کند، تقیداتش را اندک کند، علاقه قلبیش، ایمانش به خدایش زیادتر می گردد."[۸۸]

"از اسلام به ایمان برسید

"اول الدین معرفته- مسلمان حتما معرفت عقلی ابتدایی به پروردگارش دارد لکن کافی نیست و به اصطلاح، اسلام به معنی الاعم است بلکه باید به مراتب ایمان و اعتقاد قلبی برسد که اسلام به معنی الاخص است.

---

[۸۶] سوره ۵۷ آیه ۱٦
[۸۷] توحید شهید دستغیب ص ٤۹ تا ۵۱
[۸۸] همان ص ۵۲

در قرآن مجید سفارش می فرماید: نباید بمیرید البته مگر اینکه مسلمان باشید[۸۹] یعنی تسلیم خدایتعالی باشید. مدار همان ایمان قلبی است و تا ایمان قلبی پیدا نشود کمال انسانی ظهور پیدا نمی کند- تکامل انسان در معرفت قلبی خدا است، راه پیدا کردن با خالق است.

در سوره حجرات می فرماید: اعراب گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاوردید ولی بگویید اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده [۹۰] برخی از بادیه نشینان که از معارف الهی بویی نبرده بودند و به همین اسلام ظاهری گرویده بودند، ادعا می کردند ما ایمان آورده ایم- در این آیه تصریح می فرماید این مرتبه از اسلام ظاهری است و چیزی نیست که شما را به کمال برساند مگر اینکه مقدمه برای ایمان و اعتراف قلبی بشود.

بلی اسلام است، اسلام به همان معنی استدلال عقلی و معرفت اجمالی دارید- و تنها تسلیم احکام است. سعی کنید ایمان قلبی پیدا کنید، به کمال برسید « و کمال معرفته التصدیق به » ایمانی در دلتان ، تصدیق به حق، خشوع برای خدا پیدا شود.

برای پیدایش ایمان و علم در قلب ، عرض شد باید حجاب نفس را برداشت تا مانع خود بینی نگردد، تا خودش را وجود مستقلی می پندارد چگونه می شود رب العالمین را ببیند؛ تا این اشتباه بر طرف نشود چگونه حقیقت ظاهر می گردد که ممکن الوجود است، یعنی موجودی که هستی به او داده شده و عین ذاتش نیست، در حالی که این شخص باورش نشده که در هستی و آثار هستی همه و همه به خدا نیازمند است.

تنها واجب الوجود است که هستی عین ذاتش و صرف وجود او است. جز او همه مراتب هستی از جهت ذات هیچ اند ، باید هستی به آنها افاضه شود، تا هنوز این معنی را نفهمیده و خودش را موجود مستقلی می پندارد، چگونه خدا شناس می گردد.

یاد آوری عجز، چاره ی خود بینی است

باید زحمت بکشد تا برای خودش هم کشف شود «من» چیست؟ من که نه به اختیار خودم هست شدم و نه از دنیا رفتنم به اختیار خودم هست، از وضع بدنم، نفسم اطلاع ندارد؛ چکار از من می آید؟ سود و زیان و مرگ و زندگی ، نیرو و ناتوانی خودم در اختیارم نیست ؛ آیا می توانم خودم را جوان و سالم نگه دارم، جلو مرگ را بگیرم. نگذارم موی سرم سفید شود، باید عجز و فقر و ذاتی خودش را ادراک کند.

ای مردم شما همه به خدا نیازمندید[۹۱] همه در همه چیز نیازمندند، قوه و قدرت و ادراک، حیات که منشأ همه چیز است؛ فقر ذاتی همه یعنی ممکن الوجود را باید به راستی باورش شود تا حجاب منیت بر طرف شود؛ با تفکر و تدبر و عمل، در صدد چاره اش بر آید ،. بی بند و باری موجب زیاد شدن و تقویت حجاب نفس می گردد.

شناسایی به اندازه استعداد و کوشش

ایمان قلبی و تصدیق خداوند ، علم و یقین که از آثارش خشوع و تذلل برای حق است یک مرتبه پیدا نمی شود و محدود به حدی هم نیست، همان طوری که خداوند تعالی نامحدود است، شناسایی

---

[۸۹] سوره ۳ آیه ۱۰۲
[۹۰] سوره ٤۹ آیه ١٤
[۹۱] سوره ۳۵ آیه ١۵

او نیز نامحدود است ، هر کس به اندازه استعداد خدادادیش باید سعی کند یقینش روز به روز بیشتر شود، نخست باید به مرتبه علم برسد که مجاهده نفسانیه می خواهد، تضرع الی الله لازم دارد؛ باید خدا عنایت کند نفسش را به ریاضت وا دارد یعنی مطابق میلش کمتر رفتار کند.

وقتی به علم رسید، آنجا نباید توقف کند چون حجاب از بین نرفته بلکه رقیق شده است و تا از بین برود خیلی طول دارد. اگر آدمی بخواهد علمش حجاب نشود ، باید همراه کسب دانش در تزکیه نفس و ریاضت باشد تا دانشش کمک راهش شود نه حجابش.

رویت قلب و زیادتی علم

پس از علم سعی کند به عین برسد که کمال علم به عین است، از علم الیقین به عین الیقین برسد که نامش را رؤیت قلب می گذارند، به آن حد هم که رسید ، نباید اکتفا کند بلکه بالاتر برود «بالاتر از هر صاحب علمی دانایی است»[۹۲] و در قرآن مجید به رسول اکرم امر می فرماید که زیادتی علم را از پروردگارش بخواهد.[۹۳]

مرتبه بعد رسیدن به حق است ، حق الیقین را نمی شود به عبارات علمی پیاده کرد، چیزی که میسر است با مثال و تشبیه تا اندازه ای می توان مطلب را به ذهن آشنا کرد اما از حس برتر است.

از دیدن دود تا سوختن با آتش

این مثال از محقق طوسی نقل شده که برای مراتب معرفت علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین گوید: شخصی از دور می بیند از جایی دود بالا می رود، علم پیدا می کند که آنجا آتش است؛ چشم اثرش را می بیند اینجا علم الیقین دارد. نزدیکتر می شود تا اینکه به خوبی آتش را می بیند، اینجا به عین الیقین رسیده است. اگر نزدیک تر شد به قسمی که حرارت آتش را حس کرد و بدنش گرم شد و سوخت اینجا به حق الیقین رسیده است، از این بهتر نمی شود تشبیه کرد. چیزی که ضروریست همت شخص در پیشرفت است که در یک مرتبه نماند، بلکه سعی کند بالاتر رود.

رسیدن به علم خیلی اهمیت دارد، قرآن مجید هم به آن امر فرموده است : پس باید بدانی که جز خدای یکتا خدایی نیست . [۹۴] نه همان معرفت اجمالی عقلی، بلکه باید به علم برسد به قسمی که هیچ ریب و شکی در او نماند، سکون و اطمینان داشته باشد به قسمی که اگر روی زمین خودش تنها موحد باشد اضطراب ندارد، بلکه امنیت حقیقی دارد، سکینه در دلش جای دارد. رسیدن به عین الیقین، دیگر بالا تر است، به جهت های روحانی که برای صاحب عین الیقین است، طوری می شود که هم اکنون در بهشت روحانی است، دائما خودش را با محبوبش می بیند، خدا را درک می کند."[۹۵]

---

[۹۲] سوره ۱۲ آیه ۷٦
[۹۳] سوره ۲ آیه ۱۱٤
[۹٤] سوره ٤۷ آیه ۱۹
[۹۵] همان ٥٤ تا ٥۸

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

"باید انسان سعی کند نسبت به معرفت پروردگارش به حد تصدیق قلبی برسد؛ باید جوری شود که روز به روز شدید تر شود. مثلا اگر به علم رسید، آثارش کمال علقه و محبت به پروردگارش هست – اگر به عین الیقین رسید که علاقه اش شدید می شود- الانسان عبید الاحسان – اگر کسی احسانی به شما کرد مثلا چشم ناراحت شد و طبیب آن را معالجه کرد به آن طبیب علاقمند می گردد – آن خدایی که چشم را داده از یاد می رود – آن خدایی که همه جهات هستی ما از او است، چقدر باید آدمی به این پروردگارش علاقمند باشد که هر که و هر چه را هم که دوست بدارد برای او باشد.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

هر جا نظر می کند هستی است و آثار هستی است که به خدا بر می گردد لذا همه موجب محبت خدا و لذت از حضور حق می شود با رقیق کردن و کم کردن حجاب ها ، ربط خود را با خداوند نزدیک تر کند- خدا را حاضر و ناظر دیده در جایی تنها با دعا و مناجات از خداوند زیادتی علم را بخواهد «و قل رب زدنی علما».

خدایا خودت را به من بنما

«عین»، روية القلب است که بالاتر از علم است به آن رؤیت اگر برسد آثاری دارد که بهتر است در ضمن حدیث بیان شود.

جناب موسی بعد از آن که علم الیقین را دریافت و به مقام تکلیم رسید «و کلم الله موسی تکلیما» [96] شنیدن موسی کلام خدا ، را راجع به عوالم قلب است «نزل به الروح الامین علی قلبک » [97] ، راجع به دل است- پس از رسیدن به مقام تکلیم – مستعد شدن قلب شریفش برای تکلم، آنگاه از خداوند رؤیت را خواست و عرض کرد خداوندا خودت را به من نشان ده. می گوید به «من» نشان ده ، خود این «من» حجاب است."[98]

"در سجده نیمه شعبان رسول خدا (ص) فرموده است « سجد لک سوادی و خیالی و آمن بک فؤادی» [99] (همه چیزم برای تو سجده می کند، بدنم و خیالم و دل من به تو ایمان آورده است. ما عرفناک حق معرفتک آن طوری که سزاوار شناختن هستی، ما تو را نشناختیم- ممکن الوجود هر مقدار که پیش برود ممکن الوجود است .

البته بنده، بنده است و خدا خداست و هیچ وقت محمد (ص) هم خدا نمی شود با آنکه در اعلی درجات قرب است آن طوری که کشف حقیقت برای محمد (ص) شد برای دیگران نشده است، اما مي فرماید: « ما عبدناک حق عبادتک » آن طوری که سزاوار پرستش هستی تو را نپرستیدیم."[100]

---

[96] سوره نساء آیه ١٦٤
[97] سوره الشعراء آیه ١٩٣
[98] همان ص ٦١ و ٦٢ بطور خلاصه
[99] مفاتیح الجنان ص ٢٣٢
[100] همان ص ٦٣ و ٦٤

راه خدا با جهل نمی سازد

"به هر حال ، راه خدا با جهل نمی سازد ، کسی که هنوز خودش را به نیستی نشناخته، کجا به معارف الهی راه پیدا می کند؟ انانیت و استقلال ، غفلت از نیستی خود ، ناشی از جهل است. اگر می خواهیم واقعاً با توحید خدا آشنا شویم ، باید نخست این حجاب را بر طرف کنیم . مجاهدات لازم است تا دیگر «من» نباشد، خود خواهی نباشد، بلکه خدا خواهی باشد؛ بدترین شرک های باطنی همین است که هستی را از خودش دانسته و خدا را نبیند، در حالی که خودیت خود ، قطع نظر از هستی که چیزی نیست ، و با هستی که مربوط به خود نیست بلکه مربوط به خداست. این معنی باید برایمان ضروری گردد"[۱۰۱].

توحید ذاتی و صفاتی و افعالی

اَوَّلُ الدِّینِ مَعْرِفَتُهُ، وَ کَمالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدیقُ بِهِ وَ کَمالُ الْتَصْدیقُ بِهِ تَوْحیدِهِ

" گفته شد که کمال معرفت در علم استدلالی نیست بلکه در تصدیق قلبی و ایمان است. معنی تصدیق قلبی و مراتب آن که علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین باشد در بحث های قبل بیان گردید؛ این تصدیق هم وقتی به کمال می رسد که خدای را به وحدانیت بشناسد، هیچ گونه شریکی برایش نشناسد؛ بداند خداست و آثارش، خداست و تجلیاتش.

توحید هم مراتب دارد: توحید ذاتی و صفاتی و افعالی. توحید ذاتی که جز خدای یکتا خدایی نداند و توحید صفاتی که تمام صفات برگشت به یکی و عین ذاتش هست، نه زائد بر ذاتش. و توحید افعالی که فاعلیت حق را در همه شئون بفهمد .

توحید ذاتی یعنی واجب الوجود یکی است، هستی که ازلی و ابدی است، یعنی همیشه بوده و همیشه نیز خواهد بود و عارضی (اضافه بر ذات) نیست بلکه ذاتی است، یکی است. درک وحدت واجب الوجود، مرتبه نازله اش به عقل است که به استدلال عقلی بفهمد مبدا عالم یکی است، استدلال های عقلی هم زیاد شده برای نمونه به پاره ای از آنها اشاره می شود.

تعدد در واجب الوجود محال است

اگر مبدأ دو باشد لازمه اش ترکیب است در حالی که اگر واجب الوجود مرکب شد، «ممکن» می شود، مرکب نیاز به اجزاء ترکیبی و به ترکیب کننده دارد، هر مرکبی «ممکن» و محتاج است، هم به اجزاء و هم به فاعل ، پس وقتی واجب الوجود مرکب شد دیگر واجب الوجود نیست بلکه ممکن الوجودِ مرکبِ محتاج است .

اگر واجب الوجود متعدد باشد، دوتا که شد یقیناً «ما به الاشتراک» و «ما به الامتیاز» می خواهد، یعنی جهات مشترک و جهت مختلف. اگر «ما به الامتیاز» نباشد که دو تا نمی شود و خلاف فرض است؛ پس هر کدام از این ها مرکب شدند از دو چیز که عبارت باشد از «ما به

---

[۱۰۱] همان ص ٦٨ و ٦٩.

الاشتراک» و «ما به الامتیاز» و مرکب هم نیازمند و ممکن است لذا دیگر واجب الوجود نیست.

بنابراین باید به حکم عقل ، مبدا یکی باشد. نمی شود دو تا باشد؛ اگر دو تا شد هیچ کدام واجب الوجود نیستند، هر کدام نیازمند به ایجاد کننده هستند، همان کسی که آنها را ترکیب می کند.

فساد از تعدد و صلاح از وحدت است

با برهانی که در قرآن مجید ذکر فرموده : «اگر در آسمان ها و زمین خدایی دیگر بود جز الله هر آینه فساد می گردید»(لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا)[۱۰۲]

بلاشک اگر خالق و مبدا عالم هستی دو تا باشد این نظام احسن حاصل نمی شود . این نظام احسن به خاطر این است که از یک مبدا است . و در آیه دیگر می فرماید : «اگر دو مبدا باشد پس دو عالم و دو قسم مخلوق دارند، آنگاه هر کدام بر دیگری برتری می جویند» (إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْض)[۱۰۳] و بالجمله هر چه فساد است ناشی از تعدد و کثرت است و هر چه صلاح است از وحدت است.

ادله توحید در علم حکمت و کلام ، زیاد بیان شده ولی تا با تصدیق قلبی همراه نشود کامل نیست، باید به مرحله شهود برسد، باورش باشد به طوری که هیچ وسوسه ای در وحدانیت خدا در دل راه نداشته باشد؛ در هر چیزی شک ممکن باشد جز در مبدا و معاد و البته وقتی چنین می شود که «خود» و «من» در کار نباشد که مشروحاً عرض شد.

آن وقت است که راستی باورش هست هستی خودش و همه موجودات از خداست ؛ حدود قطع نظر از هستی هیچ است؛ این معانی را به خوبی می فهمد ، هستی است که ظهورات از آن ناشی می شود نه حدود که اعتباری است، این معانی به نور قلب قابل درک است.

چون نمی فهمد مخالفت می کند

آیا کسی می تواند منکر هستی شود؟ هستی قطع نظر از حدود و ماهیات آثارش همه جا را فرا گرفته و آن یکی است ، هستی یکی است؛ آسمان و زمین ، حیوان و انسان و غیره همه موجودند «السماءُ موجودٌ و الارضُ موجودٌ ...» خود آسمان و زمین قطع نظر از هستی که چیزی نیست.

البته ادراک آن پس از مجاهدات، خیلی آسان است. گاه می شود چون خودش محجوب است تکفیر می کند (المرءُ عدوٌ لما جهلهُ) کسی که چیزی را نمی فهمد آن را دشمن نیز می دارد – خودش را دانا و دیگری را نادان می شمارد، عین توحید را کفر می پندارد، حجاب خودش را از ادراک واقع و حقیقت نمی بیند، عیب جهل به دیگران می گذارد.

خداوند در قرآن می فرماید: «خداوند نور آسمان ها و زمین است» (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)[۱۰۴] که همان وجود است، بیان شد که آسمان و زمین قطع نظر از هستی چیزی نیست. هستی است که آسمان را آسمان کرده و انسان را انسان و همه را هست کرده است.

---

[۱۰۲] سوره ۲۱ آیه ۲۲
[۱۰۳] سوره ۲۳ آیه ۹۱
[۱۰۴] سوره نور آیه ۳۵ نور

اگر یک لحظه هستی نباشد هیچ چیز نیست. خود ماهیت که هیچ است ، هستی است که ان ظهور را داده و ان حد آشکار کرده است، آشکار کننده هستی است«خداست که آسمان و زمین و موجودات را ظاهر فرموده، هستی داده است» این هستی با آن سعه و این وحدت که هیچ موجودی از آن جدا نیست و گرنه موجود نیست ، این معنی را اگر به نور دل ادراک کرد مسئله قرب خدا و معیت قیومیه الهیه را خوب می فهمد.

قرب زمانی و مکانی، مرتبتی و شرافتی

در همین خطبه نهج البلاغه است که «معَ کل شی ءٍ» با هر موجودی است چون وجود هر چیزی از اوست ولی «لا بمقارنه» نه قرب مقرونیت است که همراه بودن جسمی به جسمی باشد ، قرب مکانی نیست همان طوری که قرب زمانی نیست؛

مثلا این بند انگشت با بند انگشت چسبیده به آن به حسب مکان قریب است. قرب زمانی امروز نسبت به دیشب قریب است . از حیث سن بیست ساله به بیست و یک ساله قریب است. یا قرب رتبه ای هم نیست، خدا را با غیر خدا نمی شود قریب از حیث رتبه فرض کرد. بین خدا و خلق قرب مکانی نیست، خدا این طرف و خلق آن طرف اگر چنین باشد مثلا گفتیم استغفرالله خدا در آسمان است و زمین و اهلش موجودی مستقل هستند در برابر هستی او ، نه قرب مکانی نه زمانی نه مرتبتی نه شرافتی. بین مخلوق و خالق هیچ کدام از این قرب ها نیست.

قرب امیرالمومنین (ع) به رسول خدا (ص) قرب مرتبت و شرافت است ، و این طور قربی هیچ مخلوقی به خالق ندارد . حتی قرب ماهیت و اجزاء آن یا قرب فصل به جنس هم نیست، خدا منزه از این قرب ها است. اصلا برای قرب حق مثالی نمی شود زد چون « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ » هر چه قرب در اصطلاح ما است ، او منزه از آن است هر چند بعضی قرب موج نسبت به دریا مثال زده اند لیکن خداوند اعلی و اجل از این تشبیه است.

حلول و اتحاد کفر است

لذا امیر المومنین (ع) می فرماید : "مع کل شی ء لا بمقارنة " با هر چیزی هست اما نه اینکه با آن قرین و نزدیک باشد به قسمی که مقرون باشد زید و هستی، مثلا . اتحاد کفر است. اگر کسی بگوید مخلوق با خالق متحد است او یک هستی این هم یک هستی این شرک است.

همان طوری که حلول نیز کفر است خدا در چیزی وارد شده باشد مثل وارد شدن آب در کاسه مثلا. حال و محل دو تا و دو هستی است. پس "هو معکم" خدا با شماست نه این که خیال شود خدا جدای از اوست و در وجود و هستی است و «غیر کل شیء لا مزایلة» خدا غیر از هر چیزی است لکن نه بطور جدایی که خدا یک هستی غیر خدا هم یک هستی دیگر.

البته همان طور که عرض کردم (کلام شهید دستغیب است) مطلب خیلی دقیق است که با فهم عادی و معمولی قابل درک نیست. «بینونة صفة لابینونة عزلة» باز علی (ع) می فرماید : خلق در صفت مباین خالق است؛ نه این که در تحقق جدا از او و خدای تعالی منعزل و جدا از خلق باشد.

عمری باید مجاهده کند ، مواظبت کند ، دلش را صفا دهد بلکه نور توحید در دلش روشن شود، تا جایی که برؤیت قلب، وحدانیت حقیقی خدا را به مقداری که استعدادش را دارد درک کند، برسد به مرتبه حق الیقین، مرتبه کامله توحید که در راس آن محمد و آل محمد (ص) است،

برسد به جایی که «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک» به کلی از غیر خدا وارسته است و وابسته به خداست[۱۰۵] ". با چشم و گوش و دست خدایی کار می کند.

همه پدیده ها از یک پدید آورنده اند

اَوَّلُ الدِّینِ مَعْرِفَتُهُ، وَ کَمالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدیقُ بِهِ وَ کَمالُ الْتَصْدیقُ بِهِ تَوْحیدِهِ

"پس از آن که شخص علم به پروردگار پیدا کرد، باید به نحو وحدانیتش باشد و گرنه در شناسائیش ناقص است؛ یقین کند به این که «وحده لا شریک له ذاتا صفة فعلا» توحید ذاتی، صفاتی و فعلی و سپس توحید در مقام عبادت و پرستش.

توحید ذاتی: آن است که بشناسد ذات مقدسش ، مبدا عالم وجود است؛ تمام حوادث و موجودات پیدا شده از او است. در عالم هستی یک خدا است و همه به او بر می گردند. وجود است و موجود است. یک واجب الوجود است که او هم ازلی و ابدی است؛ همیشه بوده و همیشه خواهد بود و جز او همه حادث و پیدا شده اند. در تقسیم به حسب تصور گفته می شود، وجود سه قسم است : یا **واجب یا ممکن یا ممتنع** است.

اگر وجود عین ذات شد، نه این که هستی به او داده شود، این "واجب الوجود" می شود و اما اگر نبوده و بود شده، یعنی هستی در ذاتش نیفتاده است و بودن برایش حتم نیست، ممکن است باشد و ممکن است نباشد، آن را "ممکن الوجود" گویند. و "ممتنع" آن است که عقل حکم می کند که شدنی نیست، پدید نمی گردد، محال است تحقق پیدا کند، نظیر شریک واجب الوجود برای خدا شریکی فرض شود وجود آن ممتنع است چرا؟

محال است خدا شریک داشته باشد

چون اگر دو واجب الوجود شد ، هر یک از دیگری فارق و «ما به الامتیاز» باید داشته باشد. دو شیء بسیط از جمیع جهات دیگر دو نیست، حتما باید جهت مختلفی داشته باشند تا بشود دو تا، و گرنه دوئیت حاصل نمی شود. آن وقت ترکیب لازم می آید از «ما به الاشتراک» و «ما به الامتیاز» و ترکیب هم احتیاج آور است.

هر مرکبی نیاز به اجراء ترکیبی و ترکیب کننده دارد، پس انقلاب لازم می آید، یعنی واجب الوجود، ممکن الوجود گردید، زیرا مرکب و محتاج یقیناً ممکن است نه واجب؛ و خودش نیاز به واجب دارد که او را ایجاد نماید. پس با این استدلال و نظایرش گویند شریک خداوند "ممتنع الوجود" است.

دیگر آن که اگر واجب الوجود دیگری تصور شود، عالم دو مبدا داشته باشد، موجودات دو علت داشته باشند، چنین فرض کردیم قطع نظر از دلیل عقلی بر امتناع ، لازمه اش فساد است که اشاره کردیم زیرا لازمه ی واجب الوجودی افاضه ی وجود است، هستی بخشی است، باید هر کدام خلق هایی داشته باشند، هر کدام عالم جدا گانه ای مثلا . آن وقت هر کدام از این دو آیا می تواند بر دیگری چیره شود یا نه؟

[۱۰۵] توحید شهید دستغیب ص ۷۰ تا ۷٤.

اگر نتواند که عجز است و عاجز خدا نیست ، و اگر می تواند که فساد لازم می آید «اذا لذهب کل اله لما خلق و لعلا بعضهم علی بعض»[۱۰۶] هر کدام بر دیگری چیره باید بشود و اگر علو حاصل شود فساد است و آن که مغلوب واقع شد ، دیگر واجب الوجود نیست چون خدا هرگز مقهور نمی شود. از آیات قرآن و دلیل عقل امتناع شریک برای خدا واضح می گردد"[۱۰۷].[۱۰۸]

[۱۰۶] سوره ۲۳ آیه ۹۱

[۱۰۷] همان ص ۷٦ و ۷۷

[۱۰۸] تا اینجا (فصل اول از بخش دوم) از کتاب توحید عارف و معلم توحید ـ شهید أیه الله دستغیب ره بود . همه جوانان را به خواندن این کتاب توصیه مي کنم زیرا که مطالب توحیدي عمیق را در کلماتي رسا براي فهم عموم بیان مي فرمایند، و اصطلاحات فلسفي را با بیاني ساده ، روشن مي نماید . رحمت خدا براین عارف و معلم توحید باد.

بخش سوم
توحید نیمه
استدلالی

أساس انحرافهاي فكري ؟

"«تمام تحریف های فکری و انحراف های عملی، پایه در بی معرفتی نسبت به توحید، و فرورفتگی در وادی تیه شرک داشته و همانطور که تنها توحید سعادت آفرین است، تنها شرک شقاوت زاست و بدبختی به همراه دارد. همان گونه که اصل وجود یگانه و هستی یکتای الهی مایه حیات و عامل قیام جهان و جهانیان است و همه هستی به حی و قیوم تکیه و اعتماد دارد، تمام اندیشه های اصیل و افکار قویم، مرهون وابستگی و پیوستگی به اندیشه توحیدی است.
خداوند بی عدیلی که اقرار به ناتوانی در شناخت او وسیله قرب و عامل نجات است، هیچ کلامی را برتر از توحید نیافرید و هیچ سخنی را به عظمت و جلالت «لا اله الا الله» نیاورد، که رسول گرامی اسلام فرمود: «ما قلتُ و لا قال القائلون قبلی مثل قول لا اله الا الله»[١٠٩] این کلام حکایت از کلام بی نظیر توحید دارد.
نخبگان و موحدان؛ توحید را که معارج بلند و مدارج والائی است از منظرهای مختلف مورد تأمل قرار داده و راهروان طریقت توحید ؛ از راه های گوناگونی به آن نزدیک شده اند، عده ای با تسلیم قلب و عده ای با سلاح علم، هر یک از این دریای عمیق و بی کرانه بهره ها برده اند، لیکن هرگز ظرفیت فوق العاده وحی ، خصوصاً وحی قرآنی را موازنه ای با ابزارهای طبیعی و ورای طبیعی نیست، بلکه استقامت و صلابت و میزان بودن این نوع معرفت آسمانی، افق های روشن و هدایتگری را در برابر چشمان عقل و قلب می کشاند.
یکی از مهمترین، بلکه برترین و ضروری ترین معرفت، توحید قرآنی است که هم ساحت الهی و جناب توحیدی را به درستی تبیین می کند و هم راه قرب و طریق نزدیکی به این جایگاه خطیر و عظیم را به خوبی هدایت می کند".[١١٠]

*قرآن و استدلال بر مبدأ

"«قبل از بحث توحید مبدإ ، لازم است نخست به هستی اصل مبدأ آفرینش اشاره شود، زیرا معرفت توحیدی فرع اثبات اصل وجود است. از آیات متعددی استفاده می شود که اصل وجود آفریدگار ـ در محیط نزول قرآن ، مورد قبول همگان بوده ، و مردم هیچ گونه انکاری نسبت به اصل وجود خالق و صانع عالم نسبت به رب العالمین که رب الارباب و مدبّر کلی و فراگیر باشد نداشته اند ، هر چند در ارباب متفرق و جزئی شرک می ورزیدند.
برای نمونه به برخی از آیات اشاره می شود: سوره عنکبوت آیه ٦٣ و ٦١ ، سوره یونس آیه ١٨ سوره زخرف آیات ٩ و ١٠ ، روشن است که اعتقاد مشرکان به اینکه بتها میان آنها و خدا واسطه و شفیع هستند، نشانه اعتقادشان به اصل وجود آفریدگار است و اینکه خداوند به همه اشیاء آگاه است، بقره ٢٨٢ و آنچه را به نام بت می خوانند و از آن به «رب» یاد می کنند اسم بدون مسماست.
در قرآن آیات دیگری وجود دارد که استنباطهای گوناگون در باره آن شده که آیا متضمن اثبات اصل مبدا است یا توحید مبدء را بیان می کند؟ مثل آیات احتجاج حضرت ابراهیم (ع) بر مشرکان در سوره انعام آیات ٧٥ تا ٧٩ .
«از کلام ملا صدرا استفاده می شود که احتجاج آن حضرت برای اثبات اصل مبدأ بوده است، لاکن ظاهر این احتجاج به صورت مستقیم در زمینه اثبات صانع نیست، و بر مسئله توحید در

---

[١٠٩] توحید صدوق ، ص ١٨ ، باب اول، ج ١/ بنقل از توحید در قرآن ص ٢٠
[١١٠] مقدمه ناشر کتاب توحید در قرآن استاد جوادی آملی ص ١٩ و ٢٠

تدبیر و کارگردانی جهان و توحید در عبادت تکیه دارد. ولی در آن ، این نکته ارزنده نیز آمده که حضرت ابراهیم (ع) در بررسی پدیده ها و بیان شایستگی یا نا شایستگی آنها برای خدا بودن ، براین مسأله تکیه کرده که موجود نا پایداری که غروب دارد ، موجودی نیازمند است و این نیاز نشانه ای است بر وجود مبدأ بی نیازي که آفریننده و گرداننده اوست .
بنابراین، در قرآن کمتر به طور مستقیم به مسئله اثبات صانع پرداخته شده ـ چون مدار اصلی مباحث قرآن ، اسمای حسنا و صفات علیای خدا و بیان این نکته است که عالم در تمامی مدارج و مراتب ملکی و ملکوتی ، نشانه پروردگار عالمیان است، لیکن قرآن در طرح مسائل دیگر، چون شناخت صفات خدا ، روشی انتخاب کرده که در اثبات وجود خدا و کسب آگاهی روشن و اطمینان بخشی از اصل هستی او نیز بکار می آید.
تکیه گاه اصلی این روش ، توجه به نیاز یکایک پدیده ها به پدید آورنده بی نیاز است که دانایی و توانایی لازم را برای پدید آورندن موجودات بدیع داشته باشد. فقر و نیاز ذاتی موجودات امکانی، نشانه روشن بر هستی آن موجود بی نیاز است و ناپایداری آنها نشانه وجود تکیه گاه «خود پایدار» برای آنهاست .
شاید آیات زیر بر این معنا دلالت داشته باشد .
يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ ۖ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١٥﴾ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٦﴾ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ [111]
ای مردم ! شمایید نیازمندان به خدا ، ولی فقط خدا بی‌نیاز و ستوده است .«١٥» اگر بخواهد شما را از بین می‌برد و آفریده تازه‌ای می‌آورد .«١٦» و این کار بر خدا دشوار نیست ، زیرا قدرت وی نا محدود ، و کار او با صرف اراده ، و اشیاء در پذیرش فرمان تکوینی آن حضرت تسلیم محض است پس گران بودن و دشواری در چنین شرایطی قابل فرض نیست.")»[112]

فطری بودن گرایش به مبدا

"«برای اثبات وجود مبدإ آفرینش ، براهین متعدد و روشهای گوناگون است که از میان آنها فطری بودن گرایش به مبدأ جهان از همه عمومی تر و دلپذیر تر است. در تبین فطری بودن و گرایش انسان به نظام امکانی جهان ، نظرهایی ارائه شده که بیک مطلب اشاره می کنیم بعضی می گویند: پناه بردن و گرایش انسان به هنگام بیچارگی و درماندگی به خدا ، حاکی از آن است که ریشه ارتباط با مبدأ آفرینش ، در انسان وجود دارد و همین معنای فطری بودن اعتقاد به مبدأ است.

ملا صدرا می گوید: وجود واجب متعالی امری فطری است ؛ چون در برخورد با حوادث سخت و ترسناک ، به حکم فطرت بر خدا توکل می کند و خود به خود به آن موجود سبب ساز متوجه می شود که مشکلهای او را آسان سازد. بهمین جهت می بینیم که بیشتر عرفا برای اثبات وجود خدا و کارگردانی او در نظام هستی ، به توجه و تضرعی استدلال می کنند که انسان در موقع برخورد با حوادث ترسناک از قبیل غرق شدن در آب یا حریق با آتش در خود مشاهده می کند.[113]

نظیر این سخن در قرآن آمده است ، می فرماید:

---

[111] فاطر أیات ١٥ تا ١٧
[112] توحید در قرآن ص ٢٥ و ٢٩
[113] مبدا و معاد ،ص ١٦ ـ بنقل از توحید در قرآن ص ٣٠

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ [١١٤]

[مشركان تا در امنيت و آسايشند ، بر آيين شرك تعصّب دارند ،] پس زمانى كه در كشتى سوار مى‌شوند [و در وسط دريا امواج خطرناك آنان را محاصره مى‌كند] خدا را در حالى كه ايمان و عبادت را براى او [از هرگونه شركى] خالص مى‌كنند مى‌خوانند ، چون به سوى خشكى نجاتشان مى‌دهيم به ناگاه به آيين شرك روى مى‌آورند.

«البته سوار كشتى شدن و در دريا بودن از باب تمثيل است نه تعيين . منظور اين است كه اگر انسان در موقعيتى قرار گيرد كه براى نجات از خطر از وسايل عادى كارى ساخته نباشد، به قدرت نامحدود الهى پناه مى برد و ان را مى خواند»"[١١٥].

و ديگر اينكه : "

"گرايش به كمال مطلق در هر انسانى وجود دارد و اين مطلق خواهى انسان را بسوى خدا كه كمال مطلق است سوق مى دهد. اين گرايش دليل فطرى بودن ياد مبدإ است[١١٦] [١١٧]

آگاهى موجودات به مبدأ

"«اصل آگاهى هر موجودى، از جمله انسان ، به مبدأ جهان جاى ترديد نيست؛ و اين آگاهى از مبدأ عالم ـ فطرى انسان است، وجود خدا از هر چيزى روشن تر و حضورش براى هر شيئ نسبت به تمام چيزها نزيک تر است .

خفاى او از شدت ظهور او، و دورى وى از شدت نزديكى است. از اين رو حضور نور آسمانها و زمين را با زدودن غبار گناه و خودبينى مى توان با تمام هستى امكانى خويش يافت. .هر موجودى به او آگاه است ، گرچه دانش به اين معرفت خود را نداشته باشد يا در تطبيق آن خطا كند. خداى سبحان نزد هر جاهلى آشناست ، چه رسد به عالم : «معروف عند كل جاهل» [١١٨]

بنابراين: انسان با همه وجود و استعداد فطرى خود معترف به مبدأ هستى بخش است، گرچه مقترف به جهل علمى يا مُغتَرِف جهالت عملى باشد. شناخت كامل ذات اقدس الهى نه با علم حصولى و نه با علم شهودى ميسور كسى نيست . اما اينكه با علم حصولى ميسور نيست براى انكه :

الف : حقيقت هستى محض هرگز به ذهن نمى آيد ؛ زيرا عينى بودن ، ذاتى و متن حقيقت اوست و اگر چنين چيزى ذهنى شود ، انقلاب ذات (هويت نه ماهيت) لازم مى آيد و انقلاب ذات ، خواه به معناى ماهيت و خواه بمعناى هويت ، محال است.

ب : مفاهيم ذهنى فقط در حدّ مرآت ذات واجب اند ، نه خود ذات ، زيرا مفهوم همواره كلى است و ذات واجب شخص خارجى است.

---

[١١٤] عنكبوت ٦٥
[١١٥] توحيد در قرآن ص ٣٠
[١١٦] همان ص ٣٢
[١١٧] توحيد در قرآن ص ٢٣ تا ٣٠
[١١٨] كافى ج ١ ص ٩١ ح ٢ بنقل از توحيد در قرآن ص ٣٣

ج : مفهوم جزو مواليد و منشآت نفس است و به آن قیام صدوری دارد و واجب ، منزه از میلاد است.

د : مفهوم گاهی غروب و افول دارد و واجب ، مبرّای از افول است .

ه : مفهوم غایب است و واجب ، مصون از غیبت است.

بنابراین ، طبق چند برهان پیش گفته، که بر اثر تعدّد حد وسطها از یکدیگر ممتاز و متمایزند، واجب هرگز به ذهن نخواهد آمد هر چند افراد عادی چاره ای جز شناخت خدا با اندیشه حصولی ندارند.

شناخت کامل خدا با علم شهودی نیز برای احدی میسور نیست ، زیرا خداوند هویت نامتناهی وجودی است و هستی نامحدود هرگز در حیطه شهود موجود محدود واقع نمی شود ، لیکن تأثیر این مطلب درحد تنزیه ذات اقدس است ، نه تعطیل عقل از شناخت، بلکه همین مطلب در حد خود ، شناخت اجمالی از خدای سبحان است و همان گونه که افراط در شناخت موجب «تشبیه ذات» اوست ـ در حالی که خدای سبحان «لیس کمثله شیئ »[۱۱۹] است ـ تفریط در معرفت آن حضرت نیز باعث منع خرد و دل از هر گونه بینش و شهود است ، در صورتی که او «نور السموات و الارض » [۱۲۰] است و ظهور هر چیزی در پرتو ظهور اوست .

این گونه شناخت ، از گزند «تعطیل » و آسیب «تشبیه » مصون است ، بلکه تنزیه او عین تشبیه و تشبیه عین تنزیه است .

فهم این معنا از بارزترین مصادیق صراط مستقیم است که تشخیص آن از مو باریک تر و پیمودن آن از شمشیر برنده تیزتر است. البته معرفت متن ذات خدای سبحان ، نه مقدور است نه متوقّع و نه تکلیف و نه ترغیب، بلکه همواره محور تحذیر ، ترهیب و تخویف بوده است، « وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ۗ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ [۱۲۱] هرچند اوحدی از سالکان واصل کوی معرفت، از تحیر در آن وادی خبر داده اند».[۱۲۲]

استحالت شناخت ذات خداوند

ذات خداوند قابل شناخت نیست ، در راس نظام هستی آن قله وجود، آن ذات خداوند است، ذات حق وجود دارد ؛ و گفتیم که نقطه آغاز وجود و منشا تمام کمالات در عالم ذات خداوند است؛ اما ذات حق قابل شناخت برای هیچ کس نیست ؛ حق تعالی بندگان خودش را برحذر کرده که بخواهند در ذات خداوند تفکر کنند چون خداوند خالق انسان است . ما بالاترین قدرتی که داریم قدرت عقلی و روحی است آنچه که داریم مخلوق خداوند است آن معلول نمیتواند علت را بشناسد ما در وجودمان «عقل ، وهم و تفکر» داریم اما آلتی که بتوانیم حق را بشناسیم نداریم حتی پیامبران نتوانستند بشناسند و نمی شناسند.

پس ذات حق به گونه ای است که کسی بر شناخت حق راه ندارد حتی انبیاء و اولیاء به معرفت ذات دست رسی ندارند. جالب اینکه وقتی ما می گوییم خدا را دوست داریم محبت ما و عبادت

[۱۱۹] سوره شوری آیه ۱۱
[۱۲۰] سوره نور آیه ۳۵.
[۱۲۱] سوره ال عمران آیات ۲۸ و ۳۰
[۱۲۲] توحید در قرآن ص ۳۲ تا ۳٤.

ما به ذات نیست بلکه به اسماء است. بنابراین اگر بخواهید به ذات فکر کنید غیر از سرگردانی و حیرت چیزی دیگر نیست .

عجز اکتناه ذات و صفات ذاتی

"«لازم است عنایت شود که معرفت خدا با اعتراف به عجز و اغتراف قصور همراه است، زیرا گفته شد احاطه بر موجود غیر محدود، نه میسور موجود محدود است و نه برای او تکلیف. عجز از اکتناه ذات اقدس خدا و صفات ذاتی او ، اعتراف و معرفت جدیدی است که اصل معرفت خدا را تکمیل می کند.

بدیهی است که نه با همتهای فکری اندیشمندان حکمت و کلام که در سپهر معرفت حصولی پروازی دارند ، و نه با فطانت عارفانه افرادی که در دریای شناخت شهودی غواصی می کنند ، نمی توان به اوج آسمان یا عمق دریای شناخت ذات خدا ره یافت و به کنه گوهر او معرفت پیدا کرد، خواه در غوص معرفت ، آیات انفسی را تعمق کنند یا به قلعه آن پر کشیده، آیات آفاقی را بنگرند، در هر حال چون خدا ذاتی نامحدود دارد و از هر جهت مطلق و نامتناهی است ، از لحاظ جهت و مکان منزه است ، بلکه خود خالق جهت ، مکان و زمان است و هرگز جهت ، زمان و مکان بر او محیط نیست .

به خیال در نگنجد ، تو خیال خود مرنجان

ز جهت بود مبرّا ، مطلب به هیچ سویش

او از ماهیت نیز منزه است . لذا مفهوم گیری ماهوی از ذات او معنا ندارد . با این تحلیل ، بشر اندیشور با چه ابزاری می خواهد آن وجود مقدس را اکتناه کند؟ سخن نهایی آنان که عمری را در این راه صرف کرده اند این است که : «اما الذات فقد حارت الانبیاء و الاولیاء علیهم اسلام فیها» [۱۲۳] انبیا و اولیا در ذات او سرگردان هستند، چه رسد به شاگردان آنان . وقتی عارف شاهد و واصل کامل که دلمایه آنان شهود و حضور است، توان شناخت ذات خدا را ندارند ، نوبت به طمع خام متفکران و آز نپخته اندیشمندان که دستمایه آنان مفاهیم ذهنی است، نخواهند رسید.

حضرت علی (ع) می فرماید: «لا یُدرکه بُعد الهمم و لا ینالُه غوص الفطن» [۱۲۴] افکار بلند ژرف اندیشان کنه ذاتش را ادراک نکنند و غواصان دریای علوم دستشان از پی بردن به کمال هستی وی کوتاه است، چون برای صفاتش حدی نیست .

بنابراین ، مقام ذات و صفات ذاتی در دسترس نیست . البته مفاهیم حصولی که در براهین معهود فلسفی و کلامی طرح شود ، روزنهء ضعیفی است که خود چون سایه آن آسمانها و زمین ، بیش از شناخت ظلّی پیامدی نخواهد داشت.[۱۲۵]

---

[۱۲۳] شرح فصوص الحکم ، قیصری ، فص آدمی، ص ٦۹ - ۷۰ بنقل ار توحید در قرآن.ص ۳۵

[۱۲٤] نهج البلاغه خطبه ۱ .

[۱۲۵] توحید در قران ص ۳٤ و ۳۵ .

پاسخ به چند سوال

۱ـ آیا آنان که به مقام فنا نایل می شوند ،به کنه ذات واجب نیز پی می برند ؟

"«جواب : معنای اینکه کسی به مقام فنا می رسد این نیست که هستی او معدوم می گردد ؛ زیرا عدم محض ، نقص است نه کمال ؛ در حالی که مقام فنا از مراحل نهایی کمال محسوب می شود ، بلکه معنای آن ندیدن خود است . آنان که به این مقام می رسند، ابتدا از دیدن عالَم نجات پیدا می کنند ، انگاه از دیدن خود رهایی می یابند ، سپس از توجه به شهود خود رحلت می نمایند . چنین سالک فانی به مقدار تعیّن خویش، خدا را مشاهده می کند، نه در خور ذات واجب . پس هرگز چنین نیست که به کنه ذات اقدس اله راه یابد.

هر موجود مقیدی نسبت به برتر از خود چنین است ، حتی جبرئیل امین (س) نیز که مقام والایی نزد خدای سبحان دارد، در شب معراج گفت : «لو دنوت انملةً لاحترقت» [۱۲۶] اگر به اندازه سر انگشت نزدیک شوم می سوزم .

فاصله وجودی رسول اکرم (ص) از جبرئیل هر چند زیاد است ، ولی محدود است، اما فاصله هستی خدای سبحان از آن حضرت ، هر چند صادر اول است، نا متناهی است .

۲ ـ آیا انسان کامل ، یعنی رسول اکرم (ص) که به مرتبه «قاب قوسین» ، بلکه نزدیک تر رسید ، ذات خدا را اکتناه کرد؟.[۱۲۷] جواب :خیر . (بیان شد در قسمت استحالت شناخت ذات).

اعتقاد عالمانه به توحید[۱۲۸]

"«قرآن کریم به سه مسئله ریشه ای و اعتقادی، بیشتر از سایر مسائل می پردازد و چنین بیان می دارد که نظام هستی را مبدئی است که جهان از آنجا شروع شده، معادی است که سرانجام حرکت جهان به آن سمت منتهی می شود، و مسیری است، یعنی رسالت که راه واصل، بین آغاز و انجام است و تمامی معارف دین بدون واسطه به همین سه بخش بر می گردد، آغاز، توحید است و انجام معاد و مسیر رسالت.

به حضرت علی(ع) منسوب است که در سخنی کوتاه، اهمیت این سه مسئله را چنین بیان می دارد: «**رحم الله امرءً عرف من أین، و فی أین، و الی أین**» ، از رحمت الهی کسی بر خوردار است که بداند از کجا آمده، در کجا است و به کجا خواهد رفت.

مبدإ جهان یعنی خدا را بشناسید و منتهای آن، یعنی به معاد علم پیدا کند و راه و خطی را که از مبدأ حرکت می کند و به معاد می رسد بفهمد؛ چون هر علمی انسان را به سعادت ابدی نمی رساند و علم نافع خصیصه ای دارد که در علوم دیگر، یافت نمی شود. کسی که در این سه مسئله فراگیر بیندیشد و آنها را باور کند، از رحمت خاص خداوند بر خوردار است.

---

[۱۲۶] بحار ج ۱۸ ص ۳۸۲
[۱۲۷] توحید در قران ص ۳۵و۳۶
[۱۲۸] خلاصه ای از ص ۲۳ تا ۲۵ تفسیر موضوعی قرآن کریم (توحید در قرآن) آیة الله جوادی آملی

در بین این سه مسئله ریشه ای، بهترین و جامع ترین موضوعی که قرآن در باره آن بحثهایی گسترده دارد، اعتقاد تحقیقی به توحید است؛ یعنی اعتقادی که بر محور علم، آگاهی و معرفت باشد، نه اعتقاد تقلیدی؛ زیرا خداوند اعتقاد تقلیدی را علم نمی نامد.

خدای سبحان به پیامبر(ص) فرمود: به توحید علم پیدا کن؛ «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ[۱۲۹]»

و چون آن حضرت در سیرت علمی و سنت عملی اسوه همه سالکان کوی تحقیق است، دیگران نیز در پژوهش محققانه توحیدی باید به آن حضرت تأسی کنند؛ چنان که در باره افزون طلبی علم نیز آن حضرت قدوه است؛ «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا[۱۳۰] » . بنابراین، امت استوار آن حضرت نیز در دو اصل توحید پژوهی و افزون طلبی چنین علم نافعی ، مأمور به اقتدای به آن حضرت بوده، و با امتثال چنین مأموریتی مأجور خواهد بود، و گرنه چنانچه معذور نباشد، قطعاً وزر آن را به دوش خواهد کشید. بنابرآنچه گفته شد، قرآن دو هدف اساسی را تعقیب می کند:

۱ـ یکی مبدأ نظام امکانی چیست؟. ۲ ـ و دیگری موحد کیست ؟

در بخش اول مقصود آن است که خالق عالم و آدم، و پروردگار ربط بین این دو کیست ؟ (ربط بین انسان و عالم). پروردگار ما چه صفاتی دارد؟ صفات جمال و جلال او کدام است؟ و مسائل بسیاری دیگر از این قبیل، و این مسئله در درجه ای از اهمیت است که کمتر آیه ای در قرآن یافت می شود که مستقیم و یا غیر مستقیم، به نکته ای در باره شناخت خدای سبحان، صفات و افعال و آثار او نپرداخته باشد. قرآن مبدأ و معاد جهان امکان را با « هو الاول و الاخر» ، و مُلک و ملکوت، و غیب و شهادت هستی را با « و الظاهر و الباطن» تبیین می کند. در یک کلام روح و معنای این کتاب الهی توحید است و بس»".[۱۳۱]

بخش دوم: مربوط به موحد است

«هدف قرآن در این بخش «پرورش انسان کامل» تا بار یافتن به مقام خلافت الهی و مظهر صفات جمال و جلال خدا شدن است. بهمین جهت تعلیم آن همراه با تربیت و تزکیه است به طوری که تعلیم مقدمه تزکیه و تزکیه مقدم بر تعلیم است زیرا هدف برین «عالم شدن»، و «عاقل گشتن» است".[۱۳۲]

قرآن در بیست و دو موضوع خداوند را با لفظ وحدانیت ذکر کرده است از جمله در سوره بقره خداوند میفرماید **(الها واحدا ونحن له مسلمون)** ، **(و الهكم اله واحد)** بیشترین چیزی که در قرآن بیان شده این است که خدا یکی است ، که هم از لحاظ اثبات وجود خدا ، وهم وحدانیت یعنی اینکه خدا یکی است . زیرا مردم وجود خدا را فطرتاً میدانند.

البته از لحاظ فلسفی این را ثابت میکنند که خدا هست، و آن خدا ، خدایی است که هم خالق است و له الاسماء الحسنی..... الخ .

---

۱۲۹ سوره محمد آیه ۱۹
۱۳۰ سوره طه آیه ۱۱٤
۱۳۱ توحید در قرآن ص ۲۳ و ۲٤.
۱۳۲ توحید در قرآن ایه الله جوادي املي ص ۲٤

اما قرآن وقتی که میگوید خدا یکی است یعنی خدا هست ، و وقتی که میگوید خداوند قادر است یعنی هیچ قدرتی جز قدرت خداوند نیست .

بنابراین قرآن بطور عمیق خدا را معرفی میکند منتهی باید ایمان داشت که بتوان از معارف قرآن استفاده برد ، و اگر کسی شک و تردید دارد ، از قرآن درست استفاده نمی کند و بهره مند نمی شود. و یکي از راه های آسان و واضح برای معرفت الله راه فطرت است ؛

موحد حقیقی انسان کامل و خلیفه الله است ؛ او گاه در مقام پیامبر یا امام و یا...در بین مردم معرفی می شود گر چه مردم مقام معنوی او را نشناسند.

آنچه سالک راه معرفت باید بداند

آنچه سالک راه ، برای پیمودن راه معرفت در پیش دارد عبارتست از:

١ـ مقدمات تجلی و آشنائی با معنویات و عالم ملکوت

٢ـ سیر آفاقی ـ تجلی اسماء حق تعالی در عالم طبیعت

٣ـ سیر انفسی ـ تجلی حق در جان انسان که بالاترین مهبط انوار خداست

٤ـ برهان صدیقین ـ که ظهور حق تعالی در قلب عارف بی نیاز از برهان و دلیل آفاقی و انفسی است، «شهدالله انّه لا اله الا الله» و «یا مَن دلّ علی ذاته بذاته» و در آیه شریفه سوره فصلت مي فرماید:

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ۗ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»[١٣٣]

(به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌های جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی‌تردید او حق است . آیا بس نیست که پروردگارت [با ارائه کردن حقایق تکوینی و دلایل طبیعی] بر همه چیز گواه است [که تنها او آفریننده و بی‌نیاز است و غیر او مخلوق و از هر جهت نیازمند به اوست .])

دلائل توحید ذات اقدس الهی

صدیقین برای شناخت باریتعالی و یگانگی او از وجود، اثبات وجود می کنند و آنرا روش انبیاء و اولیاء دانسته میفرمایند: ذات مبارک الهی است که به ذات خویش هدایت می نماید «یا من دلّ علی ذاته بذاته»[١٣٤]. صدیقین کسانی هستند که از خود حق تعالی به خودش استشهاد کرده و سپس به ذاتش، بر صفاتش استشهاد می کنند، و به صفاتش بر افعالش، نه به اعتبار کردن امر دیگری ـ غیر از خودش، «از خودش به خودش ــــ ذات ــــ صفات ــــ افعال »

---

[١٣٣] سوره فصلت آیات ٥٢و ٥٣
[١٣٤] دعای صباح

برهان صدیقین

ملا صدرا در برهان صدیقین میفرماید: بدان که راههای بسوی خداوند بسیار است، چون او را فضائل و جهات فراوانی است «و لکل وجهة هو مولّیها» ولی برخی از برخی دیگر محکم تر و شریف تر و تابناکترا ند.

لذا سه گونه ظهور حق تعالی برای شناخت بندگانش مطرح است:

آفاقی (در عالم) و انفسی(در وجود خودت) و ذاتی (که همان برهان صدیقین است.) که در قرآن آمده است:سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ۗ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (به زودی نشانه‌های (معلولات خود را در جهان وجود و در نفوس و وجود خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی‌تردید او حق است) و سپس به این طریقه و روش اشاره کرده و فرموده: ۗ أ"وَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ "یعنی (ای رسول خدا) این کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی مشهود است (او برهمه چیز حضور دارد)

چنانکه سالار عارفان و رهبر سالکان سید الشهداء حسین بن علی(ع) در دعای عرفه اینگونه با رب العالمین مناجات می کند: «آیا بغیر از ذات تو ظهور و جلوه ای است که جلوه و ظهور تو نباشد تا آن بتواند تو را ظاهر سازد؟ کجا تو پنهان بودی تا محتاج دلیل بر اثبات باشی؟ کی دور مانده ای تا آثار بخواهند ما را بتو برسانند؟

کور باد چشمی که تو را نبیند، در آن حال که مادام او را مراقبی، و خسران زده کالای آن بنده که از عشق تو نصیبی نداشته باشد».

کی رفته ای زدل تا تمنّا کنم تورا ؟

کی بوده ای نهفته، که پیدا کنم تو را؟

غائب نگشته ای که شوم طالب حضور

پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را[۱۳۵]

"برای سیر و سلوک، هم سیر در آیات آفاقی لازم است و هم سلوک در آیات انفسی، لاکن چنین هشدار داده شده که اگر سیر آفاقی که همان تعلیم و تعلّم و در محدوده علم حصولی است. به سیر انفسی که دیدن جمال غیبی خدا با بصیرت دل است، منتهی نشود، هرگز سالک از سیر آفاقی خود طرفی نمی بندد. لذا در قرآن «قلب» بعنوان محور و مرکز ثقل سیر انفسی از جایگاه ویژه ای بر خوردار است. و بصیرت و کوردلی و عوامل هر یک بیان شده است.

---

[۱۳۵] فروغی بسطامی

عوامل صعود انسان

قرآن کریم، عوامل صعود انسان تا لقای حق را روشن کرده و به معارفی که با آغاز آفرینش، و انجام و نیز سیر بین آن دو ارتباط دارد، مفصل و دقیق پرداخته است. از این همه می توان به اهمیت موضوع خداشناسی و خداباوری در قرآن پی برد.

البته مقصود از معرفت خدای سبحان، شناخت ذات اقدس او با اسمای حسنای وی است که برخی عظیم و برخی اعظم اند، و اگر اسمای الهی بخوبی شناخته شود، مسئله مبدأ و معاد از یک سو، و وحی و نبوت از سوی دیگر معلوم می گردد". [١٣٦]

و مساله ولایت و مهدویت نیز بدون شناخت خداوند با أسماء و صفات او مشکل است. و همانطور که بیان شد، ارتباط است بین توحید با هدف خلقت و مهدویت. پایان

***

[١٣٦] توحید در قرآن ص ٢٤ تا ٢٥

بخش چهارم

بحث فطرت

-

انسان، ناشناخته ترین موجود

"در میان موجودات جهان هیچ موجودی به اندازۀ انسان نیازمند به تفسیر نیست ؛ انسان در میان اجزاء جهان چه امتیازی دارد که می‌گوییم «جهان» و «انسان»؟ مگر انسان جزء جهان نیست؟ بله، ولی این جزء با همۀ جزئهای دیگر تفاوتهایی دارد که از همۀ اجزاء دیگر جهان بیشتر نیازمند به تفسیر و توجیه است .

تعجب است که با اینکه انسان خودش عامل شناخت اشیاء دیگر است و اشیاء بسیار دور از خود را شناخته است ، و احیاناً مدعی است که مجهولی در مورد آنها ندارد در مورد نزدیکترین موجودات به خودش ، که خود همان عامل شناسایی یعنی انسان باشد مجهولات زیادی دارد . یکی از مجهولات در مورد انسان همین فطرت و مسأله فطریات انسان است که در دو قسمت است : ۱- در ناحیه شناختها ،درکها ، دریافتها. ۲- خواستها ومیلها .

فطریات انسان در ناحیه شناختها

آیا انسان دارای یک سلسله معلومات فطری هست یا خیر ؟؟

نظریه اول : این است که مطابق ظاهر آیه‌ی «والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده لعلکم تشکرون»، وقتی خدا انسان را از شکم مادران بیرون آورد، هیچ چیز نمی‌دانست؛ چشم و گوش به او داده شد ، و دل به انسان داده شد که مقصود، مایه‌ی تفکر است. یعنی در لوح ضمیر انسان چیزی نوشته نشده بود، با قلم حواس و با قلم دل و عقل است که روی این لوح صاف، چیزهایی نوشته می‌شود.

نظریه دوم: نظریۀ افلاطون :

– انسان وقتی به دنیا می‌آید، همه چیز را می‌داند. روح انسان قبل از بدن در دنیای دیگری وجود داشته است و روح انسان در دنیای مُثُل (که به عقیده‌ی او حقایق موجودات این عالم هستند)، مُثُل را درک کرده و به حقایق اشیاء رسیده است، بعد که به بدن تعلق می‌گیرد، یک نوع حجاب میان او و معلومات او برقرار می‌شود. وتعلیم و تعلم در مکتب او فقط تذکر است و بس .

نظریۀ سوم : نظریۀ حکمای اسلامی:

انسان بعضی چیزها را بالفطره می‌داند که آن‌ها البته کم هستند. اصول تفکر انسانی که اصول مشترک تفکرات همۀ انسانهاست، اصولی فطری هستند و فروع و شاخه‌های تفکرات، اکتسابی . مقصود از اصول تفکرات فطری هستند این است که انسان در این دنیا متوجه این‌ها می‌شود، ولی در دانستن این‌ها نیازمند معلم و نیازمند به صغری و کبری چیدن و ترتیب قیاس دادن یا تجربه کردن و امثال این‌ها نیست؛ یعنی ساختمان فکر انسان به گونه‌ایست که صرف این‌که این مسائل عرضه بشود، کافی است برای این که انسان آن‌ها را دریابد؛ نه این که انسان این‌ها را قبلاً می‌دانسته است. این نظری دیگر است که معمولا حکمای اسلامی همین نظریه را دارند .

نظریهٔ چهارم : نظر قرآن

از یک طرف دیدیم که قرآن می فرماید (والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا......) ولی در عین حال بعضی مسائل را به شکلی طرح می‌کند که فهمیده می‌شود که آن مسائل بی نیاز از استدلال است. مثلا مسأله توحید در قرآن چگونه مطرح شده و این آیات چگونه با یکدیگر جور در می آید ؟ مسأله توحید امری است فطری .

باز از خصوصیات قرآن است که دم از (تذکر) می زند خیلی عجیب است . در عین آنکه نظره افلاطونی به آن شدت در قرآن رد شده است می بینیم قرآن به پیغمبر می فرماید (فذکر) یاد آوری کن ، حتی خود قرآن ذکر نام گرفته است پس این آیات نشان می دهد که در عین حال قرآن قائل به مسائلی است که برای آن مسائل تذکر و یاد آوری کافی است و استدلال نمی خواهد (هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون) استفهام تقریری می کند ، قرآن با این روش خود مسائل را به صورت سؤال طرح می کند. صاحبان عقلها خودشان متذکر می شوند. "[١٣٧]

پس فطریاتی که در قرآن مطرح است، به معنای این است که استعداد اینها در هر کسی هست، به طوری که همین‌قدر که بچه به مرحله ای رسید که بتواند این‌ها را تصور کند، تصدیق این‌ها برایش فطری است . فطری است، به معنی این است که احتیاج به آموزش و استدلال ندارد.

فطریّات در ناحیهٔ خواستها

"قسمت دوم فطریات در ناحیهٔ خواستها است آیا انسان در ناحیهٔ خواستهای خودش یک سلسله فطریات دارد یا ندارد ؟ خواست‌های فطری یا غریزی انسان، دو نوع است :

«جسمی و روحی».

مقصود از خواست جسمی: تقاضایی است که صد درصد وابسته به جسم باشد. و مقصود از خواست روحی : یک سلسله غرایز یا فطریات است در ناحیه‌ی خواست‌ها و میل‌ها که آن‌ها را «امور روحی» می‌نامند و لذات ناشی از این‌ها را هم «لذات روحی» می‌نامند، مثل میل به فرزند داشتن که لذت جسمانی نمی‌باشد و به هیچ عضوی وابسته نمی‌باشد.

البته فرقی هم که خود روانشناسها میان لذات روحی و لذات جسمی گذاشته اند.

برتری طلبی، تفوق خواهی ، قدرت طلبی نیز در انسان یک عطش روحی است. انسان هر مقدار قدرت داشته باشد باز می خواهد قدرت بیشتری داشته باشد و این امر حتی لا نهایی هم هست. "[١٣٨]

گرایش‌های مقدس

انسان با همهٔ موجودات دیگری که ما می شناسیم یک تفاوتها دارد :

١- اینکه موجودی است که جهان خارج را درک میکند بعبارت دیگر در بارهٔ جهان خارج می اندیشد به تعبیر دیگری که فکر میکند بعتبیر امروزی موجودی آگاه است هم از خود آگاه است و هم از جهان آگاه است.

[١٣٧] استاد مرتضی مطهری کتاب فطرت ص ٤٦ تا ٥٣ بطور خلاصه
[١٣٨] همان ص ٥٩ تا ٦١ بطور خلاصه.

۲- دوم یک سلسه گرایشهای خاص در انسان است که این گرایشها را از یک طرف می توان گرایشهای مقدس نامید . مسآله این است یک سلسله گرایشهای دیگری دارد که این گرایشها اولا بر اساس خود محوری نیست ؛ و ثانیا انسان در وجدان خود برای این گرایشها نوع قداست قائل است یعنی برای اینها یک برتری و سطح عالی قائل است که هر انسانی به هر میزانی که از این گرایشها برخوردار باشد او را انسان متعالی تر تلقی می کند.

فطریّات احساسی

این گرایش‌ها اجمالاً پنج مقوله هستند، یا لااقل ما پنج مقوله از این‌ها را می شناسیم:

۱- حقیقت‌جویی

مقصود این است که در انسان چنین گرایشی وجود دارد گرایش به کشف واقعیت‌ها، آن چنان که هستند. این حس کم و پیش در همهٔ افراد بشر وجود دارد البته مثل همهٔ حسهای دیگر در افراد شدت و ضعف دارد و نیز بستگی دارد به اینکه انسان چقدر آن را تربیت کرده و پرورش داده باشد و لهذا انسان را به دلیل دانستن، بر غیر انسان ترجیح می دهند.

۲- گرایش به خیر و فضیلت

اموری هست که انسان به آن‌ها گرایش دارد، نه به دلیل این که منفعت است، بلکه به دلیل این که «فضیلت» و «خیر عقلانی» است. منفعت خیر حسی است و فضیلت، خیر عقلی است . و فضیلت دو نوع است : بعضی فردی و بعضی اجتماعی است.

۳- گرایش به جمال و زیبایی

در انسان گرایشی به جمال و زیبایی (چه به معنای زیبایی‌دوستی و چه به معنی زیبایی‌آفرینی که نامش هنر است) به معنی مطلق وجود دارد و هیچ‌کس نیست که از این حس، فارغ و خالی باشد.

۴- گرایش به خلاقیت و ابداع

این گرایش در انسان هست که می‌خواهد چیزی را که نبوده است خلق کند و بیافریند. چیزی را که نبوده است به وجود بیاورد .– در بعضی امور دو سه مقوله با یکدیگر توأم می‌شوند؛ مثلاً ممکن است در شعر در آن واحد هم حس خلاقیت ارضاء شده باشد و هم حس زیبایی.

۵- عشق و پرستش

هر عشقی که به مرحلهٔ عشق واقعی برسد، (یعنی حساب شهوات را باید جدا کرد) به مرحلهٔ پرستش می‌رسد، یعنی این دو در واقع از یک دیگر تفکیک پذیر نیستند.

عشق و پرستش، توجیه گرایش‌های انسانی

" این مطلب یک امر بسیار محسوسی هست که در انسان چیزی وجود دارد که ما آن را عشق می‌نامیم. عشق، چیزی است مافوق محبت. عشق بر خلاف محبت عادی انسان را از حال عادی خارج می‌کند، توجه را منحصر به همان معشوق می‌کند، یعنی یک نوع توحّد و تأحّد و یگانگی در او به وجود می‌آورد، یعنی او را از همه چیز می‌بُرد و تنها به یک چیز متوجه می‌کند.

بطوری که همه چیزش او می شود یکچنین محبت شدیدی . این حالت به این شکل مخصوص انسان است "[139]

فنای عاشق در معشوق

"عجیب‌تر این است که بشر افتخار می‌کند به این‌که همه چیزی را در راه معشوق فدا کند، خودش را در مقابل او نیست و فانی نشان بدهد، یعنی برای او عظمت و شکوه است که در مقابل او چیزی از خود ندارد، و هرچه هست اوست و به تعبیر دیگر «فنای عاشق درمقابل معشوق». در اینجا هم مسألهٔ عشق با مسألهٔ شهوت متفاوت است، چون اگر شهوت باشد، یعنی شیئی را برای خود خواستن.

فرق بین شهوت و غیر شهوت در همین جاست . آنجا که کسی عاشق دیگری است و مسأله، مسأله شهوت است هدف تصاحب و از وصال او بهره مند شدن است، ولی در «عشق» اصلاً مسأله وصال و تصاحب مطرح نیست ، مسأله فنای عاشق در معشوق مطرح است ، یعنی باز با منطق خود محوری سازگار نیست .

این مسآله قابل تحلیل است که این چیست در انسان؟ این چه حالتی است و از کجا سرچشمه می گیرد که فقط در مقابل او می خواهد تسلیم محض باشد و از منِ او و از انانیتش چیزی باقی نماند."[140]

فطرت در قرآن

یکی همان آیهٔ معروف فطرت است که در سوره مبارکهٔ روم می فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ [141] (روي خود را خالصانه متوجّه آئين (حقيقي خدا ، اسلام) كن . اين سرشتي است كه خداوند مردمان را بر آن سرشته است . نبايد سرشت خدا را تغيير داد (و آن را از خداگرائي به كفرگرائي ، و از دينداري به بي‌ديني ، و از راستروي به كجروي كشاند) . اين است دين و آئين محكم و استوار ، و ليكن اكثر مردم (چنين چيزي را) نمي‌دانند) .

آیات دیگری در قرآن هست ولی شاید به این صراحت نباشد اگر چه صراحت بعضی از آنها کمتر هم نیست مثل : (افی الله شک فاطر السموات والارض)[142] «آیا در خدا شکی هست؟ خدای آسمان‌ها و زمین؟» یعنی در رابطه انسان و خدا است مطلب به گونه ای که جای شک وتردید نیست مسأله کأنه استدلالی و نظری نیست که کسی یک نظریه را انتخاب کند، دیگری نظریه دیگر را انتخاب کند، بلکه اگر مسأله به صورت صحیحش طرح شود احدی شک نمی‌کند، پس اگر کسی شک می‌کند مسأله را به صورت صحیح [طرح نکرده] و در غیر خدا شک کرده و یا شک ندارد، عناد و جحود می ورزد.

---

[139] همان مطهری ص ۸۹ و ۹۰ بطور خلاصه
[140] همان ص ۹۵ و ۹۶.
[141] روم ۳۰
[142] ابراهیم ۱۰

آیه ای است که مطلبی را بصورت رمز و سمبلیک ذکر کرده است (انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض ...)[۱۴۳] و آیه دیگری که می فرماید: (ولئن سالتهم من خلق .....)[۱۴۴]

"جمله‌ای که از رسول اکرم(ص) رسیده است این حدیث معروف است (کل مولود یولد علی الفطره....)[۱۴۵] (هر مولودی متولد می شود ، بر فطرت الهی ، بر فطرت اسلامی به دنیا می آید ، پدران و مادران هستند که اینها را تغییر می دهند، اگر یهودی هستند یهودیش می کنند، نصرانی هستند نصرانیش می کنند ، مجوسی هستند مجوسیش می کنند ، هر که هر گروهی هست آن گروهی اش می کند.

آنکه در نهج البلاغه خطبه اول است این است (فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیاءه لیستادوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته .....) بعد آنکه خلقت عالم و انسان را اشاره می فرماید، نوبت مسأله بعثت رسل می رسد ، و می فرماید: خدا رسولان خود را در میان مردم مبعوث فرمود ، و انبیای خودش را یکی بعد از دیگری فرستاد ـ یعنی به یکی قناعت نکرد ، پشت سر هم فرستاد ـ که هر کدام آمدند و تأیید و تأکید قبلی کردند.

آمدند به انسان بگویند ای انسان! تو در آن عمق فطرتت با خدای خودت پیمان بسته ای ، ما آمده ایم وفای به آن پیمان را بخواهیم ، یک چیزی که در وجود دارد آمده اند به فعلیت برسانند.

امیر المؤمنین (ع) می فرماید: پیغمبران آمده اند ادای میثاقی را که در فطرت هست از مردم بخواهند ، نعمتهایی را که مورد غفلت و نسیان بشر است به یاد بشر بیاورند ، بشر را توجه بدهند به چیزی که از آن غافلند. بعنوان «مذّکر» (یادآوری) دارد.

پیامبران آمدند مردم را آگاه کنند که در عمق روح شما و در اعماق ضمیر باطن شما گنجها وجود دارد ، خودتان غافلید ؛ آمدند روی گنجها را عقب بزنند تا بشر متوجه بشود که عجب! این همه گنج در ما وجود داشته و ما بی خبریم؟!"[۱۴۶]

این تعبیر از همه اینها عمیق تر است (و یثیروا لهم دفائن العقول) در اعماق ضمیر باطن شما گنجها وجود دارد خودتان غافلید آمدند روی گنجها را عقب بزنند تا بشر متوجه بشود که عجب! اینهمه گنج در ما وجود داشته وما بی خبریم ؟!

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

آن که خود داشت ز بیگانه تمنّا می کرد

بی دلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

"از این جهت است که در قرآن، ما به دو گونه آیات بر می‌خوریم: آیات آفاقی و آیات انفسی. آیات آفاقی یعنی آنچه بیرون از ضمیر انسان است: خلقت انسان‌های دیگر، آسمان، زمین، ستارگان، کوه، دریا، گیاه، حیوان و...، ولی آیات انفسی یعنی آنچه در ضمیر خود انسان وجود دارد، و قرآن برای آیات انفسی اهمیت بیشتری از آیات آفاقی قائل است.

---

[۱۴۳] احزاب ۷۲.
[۱۴۴] لقمان ۲۵
[۱۴۵] صحیح بخاری ، کتاب الجنائز، ابواب ۸۰ و ۹۳ / بنقل از فطرت شهید مطهری ص ۲۴۸
[۱۴۶] همان فطرت ص ۲۴۸ تا ۲۵۱ بطور خلاصه

جمله ای در صحیفهٔ سجادیه است: «ابتدع بقدرته الخلق ابتداعا واخترعهم علی مشیئته اختراعا ثم سلک بهم طریق ارادته وبعثهم فی سبیل محبته) و بعثهم فی سبیل محبته» خلق را در راه محبت خودش برانگیخت، یعنی اصلاً تمام این حرکت‌ها و جنبش‌های خلق، چه خودشان بفهمند و چه خودشان نفهمند، در طریق محبت خداست ". [147]

"در باب فطرت، دو نوع فطرت می‌توانیم داشته باشیم که این‌ها با یکدیگر مانعه‌الجمع نیستند و بلکه با همدیگر هستند:

۱- یکی فطرت ادراکی

۲- دیگر فطرت احساسی .

فطرت ادراکی معنایش این است که دین یا خصوص توحید، از نظر ادراکی برای بشر فطری است، یعنی یک فکری است که عقل انسان بالفطره آن را می‌پذیرد و برای پذیرفتنش نیاز به تعلیم و تعلم و مدرسه نیست، [و به طور کلی] هر چه را که ما از نظر ادراک بگوییم «فطری» معنایش این است که یا دلیل نمی‌خواهد و بدیهی اولی است و یا از قضایایی است که اگر هم دلیل می‌خواهد دلیلش همیشه همراهش هست، چون دلیلش همیشه همراهش هست باز هم نیازی به اینکه معلمی در مدرسه آن را به انسان آموخته باشد نیست .

این را می گوییم ادراک فطری ، که مربوط به عالم فکر و ادرک و عقل است .

پس فطرت ، یکی به معنای فطرت ادراکی است که به این معنا (دین فطری است) یا بگوییم توحید فطری است یعنی از نظر ادراکی فطری است.

دوم فطرت احساسی است، یعنی توجه به خدا و حتی توجه به دستورهای دین [به گونه‌ای است که] احساسات انسان، انسان را به سوی خدا و به سوی دین می‌کشاند. این دو مطلب است. یکوقت می‌گوییم انسان بالفطره خدا را می‌فهمد، و یک‌وقت می‌گوییم انسان بالفطره به سوی خدا گرایش و کشش دارد و جذب می شود. [148]

خلاصه:

میتوان گفت : فطرت همان بینش شهودی انسان به هستی محض و گرایش آگاهانه ، کشش شاهدانه ، و پرستش خاضعانه نسبت به حضرت حق است . و نحوه خاص آفرینش است که حقیقت آدمی به آن نحو سرشته و جان انسان به آن شیوه خلق شده است ؛ و فصل اخیر انسان را همان هستی ویژه مطلق بینی و مطلق خواهی او تشکیل می دهد و هویت انسانی انسان به سیرت و فطرت و سرشت خاص اوست.

چکیده بحث فطرت

«موضوع فطرت از یک منظر بحث فلسفی است ؛ چرا که با «سه موضوع مهم فلسفه»

(خدا ، جهان، انسان) ارتباط دارد . و از منظر دیگر: بحث فطرت و عشق از موضوعات و مسائل عرفانی شمرده می شود (چرا که مهم ترین موضوع عرفانی عبارت از توحید و موحد

---

[147] همان خلاصه ای از ص ۲۵۱ تا ۳۵۳

[148] همان ص ۲۵۷ تا ۲۶۱ - پایان کلام استاد مطهری).پایان

است) و عارفان به نحو تفصیلی با زاویه دید نافذ خود به بحث و مذاکره و سرانجام به چشیدن آن پرداخته اند.

از منظر ثالث، به مباحث روانشناسی و علوم مرتبط به آن نیز مربوط می شود؛ چنان که با مباحث معرفت شناسی، خداشناسی، انسان شناسی، دین شناسی، معاد، تعلیم و تربیت و مباحث این گونه ای ارتباط دارد ، و در رأس همه آنها در منابع و آموزه های دینی (قرآن و سنت) نیز روی مسأله فطرت تکیه فراوانی شده است که در نهایت هر اندیشه وری با رویکرد خاص خود، آیات و روایات وارد در این باب به تفسیر نشسته که در این میان لطایف عرفانی عارفان متألّه حلاوت ویژه ای دارد که مباحث را در باب فطرت به نحو فطری تفسیر کرده، با نگاه ویژه خود با مبدأ فطرت و عشق و گام های عاشقانه به مقصد معشوق رهسپار شدند، از میان عارفانی که در این عرصه به بحث نشسته اند می توان به عارف کامل میرزا محمد علی شاه آبادی و خلف صالحش حضرت امام خمینی اشاره کرد که با استفاده از آموزه های پیشینیان، لطایف ذی قیمتی را نیز به آن افزوده اند».[۱۴۹]

فطرت در قرآن و احادیث با رویکردی به نظر امام خمینی (ره) .[۱۵۰]

فطرت یا بعبارت دقیق تر فطرت انسانی از جمله مباحث قرآن کریم است که توجه و شناخت آن نه تنها به خود شناسی که نهایتاً به خدا شناسی منجر می شود .وجود فطرت خدادادی و غیر اکتسابی در انسان باعث ایجاد معرفت و گرایش خاصی نسبت به خداوند متعال در وجود انسان می گردد . از نظر امام خمینی فطرت به معنای آگاهیها و گرایشهایی است که در بشر نهاده شده است . ایشان فطرتها و گرایشات مختلفی برای انسان ذکر می کنند که عبارتند از :

«فطرت بر اصل وجود مبدأ ، بر توحید ، بر استجماع ذات مقدس بر جمیع کمالات ، بر معاد، وجود ملائکه و انزال کتب» . ایشان بعضی از این موارد را از احکام فطرت دانسته اند و بعضی دیگر را از لوازم فطرت می دانند .

امام همچنین از فطرتی که محکوم به احکام طبیعت نشده باشد و وجه روحانیت و نورانیت خود را حفظ کرده باشد به فطرت مخموره غیر محجوبه یاد می کند که در این شرایط در حالت «خیر» بوده و از جنود عقل محسوب می شود ، و در صورت توجه فطرت به طبیعت و محکوم شدن به احکام آن ، از آن به مخمورة محجوبه یاد می کند که از جنود جهل بوده و منشأ شرور محسوب می گردد.

نکات قابل تأمل

باید توجه داشت بیان تعریف حقیقی از فطرت با در نظر گرفتن تمام حدود و ذاتیات آن برای شناخت مفهوم فطرت امکان پذیر نیست ولی می توان با بیان ویژگیها و احکام آن با مفهوم فطرت آشنا شد. در تعریف فطرت می توان از چند زاویه آن را مورد توجه قرار داد: در «منطق» به ادراکات بدیهی، اعم از تصور و تصدیق ، فطرت اطلاق می شود.

---

[۱۴۹] مجله قبسات (از ص ۳۹ تا ۵۲) گرجیان محمد مهدی؛ بنقل از انترنت .
[۱۵۰] مرجانه مهدیزاده / منبع پژوهشنامه متین شماره ٤٤ از انترنت .

در «فلسفه» ، جوهر و ماهیت انسان و آنچه را که انسان با آن بالفعل می شود فطرت یا عقل می نامند. چنانکه فیض کاشانی فطرت را به معنای عقل گرفته است. از زاویه ای دیگر علم حضوری انسان به بعضی از حقایق که بشر به صورت تکوینی (غیر اکتسابی) آن را دارا است (و به تعبیر معنوی از آن به حالت قدسی یاد می شود) فطرت اطلاق می شود . در قرآن کریم به این جنبه توجه شده است .

چنانکه حضرت امیر(ع) می فرماید: «جابل القلوب علی فطرتها» و با در نظر گرفتن این روایت «لا تدرکه العیون به مشاهدة الابصار و لکن رأته القلوب بحقایق الایمان» خداوند با مشاهده چشم سر درک نمی شود، بلکه قلوب با حقایق ایمان او را مشاهده می کنند. در اینجا فطرت به معنای مشاهده قلبی و بینش شهودی است و از این جهت آگاهانه تر و والاتر از غریزه است.

در معنای اصطلاحی فطرت خلاصه آنچه گفته شده: منظور از فطرت الله همان ابداع و آفرینشی است که خدای متعال در وجود مردم از گرایش به شناخت خدای متعال متمرکز ساخته و آن همان نیرو و توانایی است که در انسان برای شناخت خدا نهاده شده که در بعضی آیات نیز بدان اشاره شده است مانند: «لئن سالتهم من خلقهم لیقولُنَّ الله »[۱۵۱] و آیه

«ربکم رب السموات و الارض الذی فطرهن»[۱۵۲] ، و آیه ۳۰ سوره روم متکفل مفهوم عمیق فطرت است. (پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا دادی است . فطرتی که خدا بشر را بر آن آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست. این است دین قیّم، ولی بیشتر مردم نمی دانند) .

بنابراین فطرت ، خلقتی است که مردم بر آن آفریده شده اند ، و بقولی ، ولایت تکوینی است که در همه موجودات سریان دارد و ولایت تکلیفی که همه مردم به آن مکلف شده اند مطابق ولایت تکوینی است. و نیز علاوه بر این ویژگیهای دیگری از آیه برای فهم مفهوم آیه می توان بدست آورد.

۱ـ عمومیت فطرت : فطرت نسبت به همه بشر عمومیت دارد و این خلقت شامل جمیع انسانها می شود.

۲ـ ذاتی و غیر قابل تبدیل بودن فطرت : از آنجا که فطرت از جانب خداوند به مردم داده شده بنابراین اکتسابی نیست.

پس آنچه مردم با زحمت آن را به دست می آورند فطری نیست. فطرت، ذاتی انسانها است و خداوند مردم را بر فطرت آفریده است . و عبارت «لا تبدیل لخلق الله» این مطلب را تائید می کند. این فطرت که دین انسانها مطابق با آن یا عین آن است قابل تبدیل نیست، زیرا انسان در کسب آن دخالتی ندارد.

در روایات هم از فطرت به تعابیر مختلف یاد شده است که می توان از آنها به مفهوم مشترکی رسید و آنها را جمع نمود. علامه مجلسی در بحارالانوار می فرمایند: آنچه از اخبار ظاهر می شود این است که «خداوند عالم عقول خلق را بر توحید و اقرار به صانع عالم، در وقت میثاق گرفتن از ایشان قرار داده است که به آن یوم «الست» می گویند. پس قلوب جمیع خلق مقِّر و

---

[۱۵۱] زخرف ۸۷
[۱۵۲] انبیاء ۵٦

معترفند به آنچه گفته اند و اگر آنرا انکار کنند از روی عناد و تکبر و ضلال چنین کرده اند. (حسینی ١٣٦٣ ج ١٠: ٢٩٤) .

در روایاتی هم که فطرت تعبیر به «توحید و نبوت و ولایت» شده، از آنجا که خلقت انسان به گونه ای است که فهم این معانی در او مفطور شده است قابلیت درک این مفاهیم را دارد : زیرا انسان با وجدان خود در می یابد که به اسبابی احتیاج دارد که آن اسباب نیز سبب می خواهند، و این همان «توحید» است ؛

و نیز مفطور بر نبوت نیز هست، زیرا به وجدان خود اقرار می کند که ناقص است و این نقص او را نیازمند دینی می کند که تکمیلش کند و این همان «نبوت» است ؛

و نیز مفطور به «ولایت» و اعتراف به آن نیز هست ، برای اینکه به وجدان خود احساس می کند که اگر بخواهد عمل خود را بر طبق دین تنظیم کند، جز در سایه سرپرستی و ولایت خداوند نمی تواند، و فاتح این ولایت در اسلام همان علی بن ابی طالب است و برگشت روایتی که آیه را به ولایت تفسیر می کند به همین معنا است، چون ولایت مستلزم توحید و نبوت است و معقول نیست کسی ولایت داشته باشد و به آن معترف باشد ولی نبوت را قبول نداشته باشد .

همچنین روایت دیگری که فطرت را به توحید تفسیر کرد، همین معنا را افاده می کند، چون معنای توحید این است که انسان معتقد به وحدانیت خدای تعالی باشد خدایی که مستجمع تمامی صفات کمال است ، که مستلزم به معاد و نبوت و ولایت است . پس بنابراین برگشت تفسیر آیه در روایتی به شهادتهای سه گانه و در روایتی دیگر به ولایت و توحید به یک معنا است (طباطبایی ١٤١٧ ج ١٦ : ٢٨٠) .

در نتیجه آنچه از لسان تفسیر و روایات به دست می آید این است که فطرت بمعنای سرشته شدن به خلقت و معرفتی خاص است و برای انسان از جنبه آگاهیها نیز شناختهای فطری قائلند .

اندیشه امام خمینی (ره) در مورد فطرت

حضرت امام بعد از توضیح کلمه «فطرت» به روایات مختلفی که در آن فطرت به معانی متعددی چون توحید، دین و اسلام ذکر شده اشاره نموده، ضمن قبول آنها معتقدند تفسیر فطرت بمصادیق مختلف یا از باب تفسیر چیزی به اشرف اجزای آن است یا از باب مصادیق، و دلالتی بر تعارض بین این مفاهیم نیست .

ایشان در تعریف فطرت ، آنرا هیأت و حالتی دانسته اند که خداوند خلق را بر آن قرار داده است و فطرت را از الطاف الهی می دانند که خداوند متعال بنی انسان را از بین جمیع مخلوقات به آن اختصاص داده است و دیگر موجودات یا اصلا دارای این گونه فطرتها که ذکر می شود نیستند ، یا ناقصند و حظ کمی از آن دارند .(امام خمینی ١٣٨٣ : ١٨٠)

آنچه از تعریف امام بدست می آید این است که با آنکه امام به طور اشاره در ابتدا فطرت را نوعی هیأت و حالتی دانسته اند که خداوند خلق را بر آن قرار داده است، اما ایشان در توضیح امر فطرت در جای جای مطالب خویش از فطرت بعنوان نوعی گرایش و تمایلات در وجود انسان یاد می کند و امام بر این اساس از جمله اندیشورانی هستند که به فطرت از این دیدگاه می نگرند.

بعضی از دانشمندان اسلامی معتقدند فطرت هم شامل ادراکات (آگاهی و علم) و تمایلات و کششها است. اما امام معتقدند فطریات همه از جنس گرایشها و تمایلاتند و یکی از مهمترین این گرایشات، گرایش به کمالات (عشق و کمال) است که باعث حرکت و تحولات و شناخت مبدأ و بوجود آورنده مخلوقات خواهد شد.

ایشان حتی علم به معنای آگاهی (جمیع علوم جزئیه و کلیه مفهومیه) را مورد علاقه فطرت نمی دانند و تنها علم مطلق (که نقصی در آن موجود نیست) را بر اساس عشق به کمال مطلق که از گرایشهای فطری است ، مورد توجه فطرت می دانند و بر اساس وجود این گرایش توجه به علم را توضیح می دهند: غایت امر آن که در تشخیص علوم، خلاف بین آنها است ، و این خلاف نیز از احتجاب فطرت است، و الا علم مطلق مورد عشق و علاقه فطرت است .

و باید دانست که علم به این معنی مشهور پیش عامّه که عبارت از علم به مفاهیم و عناوین و علم ارتسامی است ، مورد عشق فطرت نیست؛ زیرا که اینها گر چه یک وجهه[ای] در آن نیز باشد ، ولی از جهاتی ناقص هستند، و هر چه در او نقص باشد از حدود عشق فطرت خارج است . پس جمیع علوم جزئیه و کلیه مفهومیه، مورد عشق فطرت نخواهد بود ، حتی علم بالله و شؤون ذاتیه و صفاتیه و افعالیه. بلکه مورد علاقه و عشق فطرت ، معرفت ، بطور مشاهده حضوریه است که به رفع حجب حاصل می شود...(امام خمینی ۱۳۸۲: ۲٦۲)

امام در عین حال به نکته ای در مورد امور فطری بر اساس آیه اشاره می نمایند و آن مسأله غفلت مردم در این اتفاق و هماهنگی است « و لکن اکثر الناس لا یعلمون» که شاید بتوان به یک نوع سرزنش از آن یاد کرد . ایشان در این زمینه می نویسند :

ولی از امور معجبه آن است که با اینکه در فطریات احدی اختلاف ندارد ـ از صدر عالم گرفته تا آخر آن ـ ولی نوعاً مردم از آن غافلند از این که با هم متفق اند ؛ و خود گمان اختلاف می نمایند ، مگر کسی به آنها تنبه داده شود آن وقت می فهمند موافق بودند در صورت مخالفت (امام خمینی ۱۳۸۳: ۱۸۱) .

استاد امام (ره) در این زمینه می فرمایند

در این کلام توبیخ و سرزنش است برای کسانی که به احکام و مقتضیات فطرت آشنا نیستند و خود را در بدن خلاصه می کنند و در کتاب فطرت خود (وجود خود) که مکتوب به دست قدرت الهی است تفکر و تعقل نمی کنند و تمیز بین احکام فطرت و طبیعت نمی دهند. اگر آنها تدبیر در کتاب ذات خود نمایند و مدرک (الله) شوند ، از خود بینی به خدا بینی ، و از خود خواهی به خدا خواهی می رسند. حافظ حقوق فطرت می شوند ، مانع از انحراف و اعوجاج آن می گردند . (شاه آبادی ۱۳٦۰ : ٥).

اشاره اجمالی به بعضی از احکام فطرت

حضرت امام خمینی(ره) به طور صریح اشاره می نمایند که طریقه بیان ایشان در کیفیت فطری بودن دین یا توحید همان روشی است که استاد اعظم ایشان شاه آبادی پیشه نموده اند: و می فرماید : در این مقام آنچه از محضر شریف شیخ عارف کامل ، شاه آبادی دام ظله، که متفرد است در این میدان، استفاده نمودم بیان می کنم (امام خمینی ۱۳۸۳: ۱۸۱).

سپس ایشان مهم ترین احکام و لوازم فطرت را که عبارتند از: اصل وجود مبدأ و توحید آن ، مستجع بودن تمام کمالات در آن ذات مطلق ، معاد ، نبوت ، و ملائکه ...را نام می برند و متذکر می شوند که بعضی از این امور از احکام فطرت هستند و بعضی از لوازم فطرت است.(امام خمینی ۱۳۸۳ : ۱۸۱ ـ ۱۸۲).

مقام اول) اصل وجود مبدأ متعال

ایشان در اثبات «اصل وجود مبدأ» برطبق گرایشات فطری ، ابتدا توضیحاتی در مورد یکی از گرایشهای اساسی و مهم بشر «فطرت عشق به کمال » در تمامی انسانها که در طول تاریخ مشترک است بیان فرموده، سپس بر اساس این گرایش که از نظر ایشان از بزرگترین و مهمترین گرایشهای آدمی است ، به اثبات اصل وجود مبدأ متعال می پردازد و می فرمایند: اگر چه در تشخیص کمال و آنکه کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست، مردم کمال اختلاف را دارند . هر یک معشوق خود را در چیزی یافته و گمان کرده کعبه آمال خود را در چیزی توهم کرده و متوجه به آن شده از دل و جان آن را خواهان است . اهل دنیا و زخارف آن کمال را در دارایی آن گمان کردند و معشوق خود را در آن یافتند، از دل و جان در راه تحصیل آن خدمت عاشقانه کنند ؛ و هر یک در هر رشته هستند و حب به هر چه دارند ، چون این را کمال دانند به آن متوجه اند ...

بالجمله ، تمام آنها متوجه به کمال اند، و چون آن را در موجودی یا موهومی تشخیص دادند ، با آن عشقبازی کنند . ولی بباید دانست که با همه وصف ، هیچیک از آنها عشقشان و محبتشان راجع به آنچه گمان کردند نیست . (امام خمینی ۱۳۸۳ : ۱۸۳ ـ ۱۸۲) .

و در رد این کمالات به ظاهر مطلق و موهومی ، علت مطلق نبودن آنها را ناقص بودن این توهمات دانسته و توضیح می دهند که ، از این جهت است که انسان به هر درجه ای از این کمالات مطلقه موهوم برسد اشتیاق به کامل تر و بالاتر از آن را می یابد، چنین می فرماید:...پس این نور فطرت ما را هدایت کرد به اینکه تمام قلوب سلسله بشر از طبیعیین و مادیین گرفته تا اهل ملل و نحل ، بالفطره قلوبشان متوجه به کمالی است که نقص ندارد و عاشق جمال و کمالی هستند که عیب ندارد و علمی که جهل در او نباشد و قدرت و سلطنتی که عجز همراه آن نباشد ، و حیاتی که موت نداشته باشد ؛ و بالاخره کمال مطلق معشوق همه است (امام خمینی ۱۳۸۳ : ۱۸٤ ـ ۱۸۳)

تا اینجا مشخص شد که انسانها فطرتاً به دنبال کمال مطلق هستند و به آن عشق می ورزند و از آنجایی که هر آنچه فطرت بدان تمایل و گرایش داشته باشد می بایست حقیقتی متناسب با آن موجود باشد ، لذا چنین کمال مطلقی می بایست بصورت فعلی موجود باشد ؛

چنانکه امام می فرمایند: پس این عشق فعلی شما معشوق فعلی خواهد ؛ و نتواند این موهوم و متخیل باشد، زیرا هر موهومی ناقص است و فطرت متوجه کامل است . پس ، عاشق فعلی و عشق فعلی بی معشوق نشود، و جز ذات کامل معشوقی نیست که متوجه الیه فطرت باشد. پس

لازمه عشق به کمال مطلق وجود کامل مطلق است . و پیشتر معلوم شد که احکام فطرت و لوازم آن از جمیع بدیهیات واضحتر و روشنتر است : «افی الله شک فاطر السموات و الارض » (امام خمینی ۱۳۸۳ : ۱۸۵ ـ ۱۸٤) . ایشان بدین ترتیب با بیان وجود گرایش و عشقی فطری (کمال گرایی مطلق) وجود مبدأ متعال را اثبات می نماید.

مقام دوم) توحید ذات و صفات و استجماع جمیع کمالات

ایشان با اشاره به این خصوصیت از گرایشهای فطری انسان که از «نقص» متنفر است ؛ ...بر این اساس توجه فطرت به موجودی خواهد بود که نقص در آن راه ندارد و مسلماً چنین موجودی می بایست از محدوده ماده خارج بوده تا دارای نواقص ماده نباشد ، و هیچ نوع نیازی در او راه نداشته باشد تا بتواند بعنوان کمال مطلق ، معشوق تمام موجودات دیگر باشد.

پس عیب و نقص مورد تنفر فطرت است ؛ چنانچه کمال مطلق مورد تعلق آن است. پس باید «واحد» و «احد» باشد؛ زیرا که هر کثیر و مرکبی ناقص است؛ و کثرت بی محدودیت نشود، و آنچه ناقص است مورد تنفر فطرت است؛ نه توجه آن ؛ پس ، از این دو فطرت ، که فطرت تعلق به کمال و تنفر از نقص است، توحید نیز ثابت شد. بلکه استجماع حق جمیع کمالات را و خالی بودن ذات مقدس جمیع نقایص نیز ثابت گردید (امام خمینی ۱۳۸۳: ۱۸۵).

امام در ذیل اثبات این مدعا ...اشاره به نکته تفسیری از قول استاد معظم خویش شاه آبادی می نماید و معتقدند که در سوره مبارکه توحید «هو» اشاره به آن ذات مطلقه است که مورد توجه فطرت است و شش صفتی که به دنبال آن ذکر می شود بیان کاملیت مطلق ، احدیت و استجماع او بر تمامی کمالات است.

از هویت مطلقه که متوجه الیه فطرت است و در صدر سوره مبارکه به کلمه مبارکه «هو» اشاره به آن شده است ، برهان بر شش صفتی است که در دنباله آن مذکور است ؛ زیرا که چون ذات مقدسش هویت مطلقه است و هویت مطلقه باید کامل باشد ، و الا هویت محدوده است ؛ پس «الله» است . و در عین استجماع جمیع کمالات بسیط است ، و الا مطلقه نخواهد بود، پس «احد» است ، و لازمه احدیت واحدیت است .

و چون هویت مطلقه مستجمعه همه کمالات از جمیع نقایص ، که منشأ همه برگشت به ماهیت نماید مبراست ، پس آن ذات «صمد» است و میان تهی نیست. و چون هویت مطلقه است چیزی از او تولید و منفصل نشود و او نیز از چیزی منفصل نگردد؛ بلکه او مبدأ همه اشیاست و مرجع تمام موجودات است، بدون انفصال که مستلزم نقصان است . و هویت مطلقه نیز کفوی ندارد، زیرا که در صرف کمال تکرار تصور نشود. پس ، سوره مبارکه از احکام فطرت، و نسبت حق تعالی است (امام خمینی ۱۳۸۳ : ۱۸۵).

نکته ای که قابل تأمل است : در حقیقت فطرت در نهاد بشر تعبیه نشده ، بلکه یک فطرت در او به ودیعه نهاده شده و آن عبارت از کمال خواهی او است و لازمه گرایش به کمال گریز از نقص است .

نکته دیگری که باید متذکر شد آن است که مواردی را که امام در این دو مقام و مقامات دیگر به عنوان فطرت از آن یاد می کنند (اصل مبدأ وجود و توحید ذات و صفات آن) نمی توان گفت اینها از صفات فطری هستند زیرا فطرت (از دیدگاه ایشان) چیزی جز گرایش نیست گرایشاتی که انسان بر اساس آن به اصل مبدأ و توحید ذات و صفات و استجماع جمیع کمالات می رسند.

و بنابراین می بایست عبارت ایشان را در این زمینه تأویل نمود ، زیرا ایشان بعد از اثبات وجود اصل مبدأ و توحید می فرمایند: پس ، این دو فطرت ، که فطرت تعلق به کمال و فطرت تنفر از نقص ، توحید نیز ثابت شد (امام خمینی ۱۳۸۳ :۱۸۵).

مقام سوم) معاد

مرحوم امام معاد را با اشاره به سه گرایش موجود در انسان به اثبات می رسانند .

سه گرایشی که امام در اثبات معاد استفاده می نمایند عبارتند از: گرایش به «عشق به راحت» ، «فطرت حریت و نفوذ اراده» و «عشق به بقای ابدی» .

البته با دقت نظر و توجه به این گرایشات مشخص می شود که باز گشت هر کدام از این گرایشها به نوعی بازگشت به آن گرایش اصلی و اساسی در انسان است و آن گرایش و عشق به کمالات و به تبع آن دوری و نفرت از نقص است.

انسان انواع زحمات را نقص می شمرد و آنچه که مزاحم اراده انسان است و خصوصاً موت را نقص بزرگ می داند و مسلماً راحتی و نفوذ اراده و حیات را چون کمال می پندارد به آن گرایش دارد و از آنجا که فطرت در گرایش خود اشتباه نمی کند و به خطا نمی رود؛ و می بایست مانند عشق فعلی که به دنبال آن باید کمال فعلی نیز وجود داشته باشد آنچه فطرت به آن متمایل است «و خداوند حکیم آن را در نهاد بشر قرار داده است و با این توجه که خداوند متعال فعل بیهوده انجام نمی دهد» متوجه الیه فطرت در این امور نیز باید موجود باشد و این چیزی نیست جز حیات ابدی در روز رستاخیز که از آن به معاد تعبیر می شود و فطرت به این حیات ابدی گرایش دارد و این گرایش او را به حقیقتی عظیم و واقعی می رساند. [۱۵۳]پایان

گرایش به مهدویت و منجی عالم نیز علاوه بر عقل و نقل نیز امری فطری است و بیان خواهد شد جهانیان با هر عقیده و مذهبی که باشند معتقدند که سرانجام عدل الهی در جهان حکم فرما خواهد شد و منتظر منجی هستند گر چه ممکن است در خصوصیات و تفسیر موضوع اختلاف داشته باشد.

اصول فلسفه سیاسی اسلام

آیین سیاسی مذهبی در اسلام : کسی که به احکام اسلام و گسترش آن در تمام شئوون جامعه بنگرد، چه احکام عبادی و چه قوانین اقتصادی و حقوقی، اجتماعی و سیاسی، خواهد دید که اسلام تنها عبارت از احکام عبادی و اخلاقی نیست چنانکه بسیاری از جوانان مسلمان پنداشته‌اند، بلکه اسلام برای تأسیس حکومتی عدالت گستر برپا گشته است [۱۵٤]

آیینی که پیامبر اسلام از جانب خداوند به آن مبعوث شد شامل سه قسمت است :

* اصول عقائد: مشتمل بر توحید، نبوت، امامت، عدالت و آخرت است .

* و فروع دین با برنامه های عملی مشتمل بر: ۱ـ عبادات و خود سازی، ۲ـ مسائل اقتصادی، ۳ـ مسائل خانواده ، ٤ ـ مسائل سیاسی و حقوقی.

---

[۱۵۳] مرجانه مهدیزاده / منبع پژوهشنامه متین شماره ٤٤. از انترنت

[۱۵٤] کتاب بیع: ج ۲، ص ٤٦۰ ـ بنقل از رساله نوین ج ٤ ص ۲۱ .

* و دیگر اخلاق یا ملکات فاضله انسانی .

اساسی ترین مسئله در آیین اسلام ایمان و تسلیم به خدای رب العالمین است ؛ پیمانی که خداوند به‌عنوان میثاق ازلی با تمامی نسل آدم منعقد ساخته است که «الست بربکم» (آیا من رب شما نیستم ؟) و بشر با کلمه «قالو بلی» به این پیمان جاودانه پاسخ مثبت داده است. رب در لغت به معنای مالک، مولا ، منعم ، مدبر و مربی است . آری، خداوند نه تنها آفریننده و مالک و روزی دهنده ما و جهانیان است، بلکه تدبیر و سیاست و رشد و تربیت آنها را هم بعهده دارد ؛

راغب اصفهانی در مفردات خود می نویسد: «رب در اصل به معنای تربیت ، پدید آورن و به کمال رساندن تدریجی موجودات است ، خداوند ربّ العالمین ـ ربّ جهانیان است » زیرا با نگاهی به طبیعت درمی‌یابیم که تمام موجودات عالم راه تکامل را طی می کنند و همواره از صورت های ناقص به صورت‌های کاملتری در می آیند به طوری که می‌توان گفت در طبیعت نه بازگشتی است و نه توقفی؛ و هرچه هست تکامل است .

این تکامل شامل هم تکامل مادی و هم تکامل معنوی است ؛ زیرا اسلام برای رسیدن به کمال ، خط و صراط مستقیمی ترسیم نموده که از هر جهت دارای اعتدال بوده ، و از هر گونه افراط و تفریط و انحراف به چپ و راست برکنار و مطابق با فطرت بشر است: «فطرت الله التی فطرالناس علیها» (آن فطرت خدادادی که خدا آدمیان را با آن سرشته است).

حرکت و هجرت از چاه عمیق نفسانیت و خودپرستی به سوی خدا پرستی و نزدیک شدن به صفات کمال الهی و احراز مقام خلافت و جانشینی خدا در زمین ، این است حقیقت اسلام و ایمان به اینکه خدا رب (مدبر و مربی عالم است) و جهان و جهانیان در حال تکاملند و اسلام هدایت کننده انسان ها به سوی کمال است و آمده تا با هرگونه توقف و انحرافی مبارزه کند.

متاسفانه در طول تاریخ، انسان ها بر خلاف فطرت خود غافل از این حقیقت ، دچار ارتجاع و بازگشت از تکامل معنوی و کمالات انسانی و الهی گردیده و در امور مادی و دنیوی متوقف و راکد شده اند، و پیامبران آمده اند تا انسانها را از رکود و انحراف در آورند و آنها را در خط و صراط مستقیم تکامل مادی و معنوی تربیت کنند.[١٥٥] لذا بعد از پیامبران، اولیاء و اوصیاء و نیز باید کسانی باشند که کاروان بشریت را هدایت کنند بسوی این تکامل مادی و معنوی .

انسان در سیاست اسلامی

ایجاد جامعه ای خداگونه، در درجه اول نیاز به رهبری خداگونه و خلیفة الهی دارد. وظیفه حاکم، فراهم کردن شرایط و مقدمات لازم برای خلیفه الهی انسان، و از پیش پا برداشتن موانع و مشکلات برای رسیدن انسانها به جانشینی خدا در زمین است. انسان در این دیدگاه یک حیوان، یک برده، یک موجود نفهم و ذلیل و خوار نیست، بلکه موجودی است که باید «استعدادهای نهفته او برای جانشینی خدا در زمین» شکوفا گردد.

لذا این «رهبران الهی باید خود راه یافته باشند». وظیفه خلیفة الله و رهبر الهی تربیت انسانها، اصلاح جامعه، اصلاح نفوس، و اصلاح عقاید و اخلاق و دین مردم است. او معلم بشریت است. {خلیفه خدا مظهر اسماء الله است}. و اوست که می تواند مردم را با خدا و اسماء و

[١٥٥] رساله نوین ج ٤ ص ٢١ تا ٢٣.

صفاتش آشنا کند، چون خود بیشترین فردی است که به این معرفت نائل شده، لذا چون خود راه را پیموده، راهنمای خوبی است. مسیر خلیفة الله و رهبران الهی مسیری است که با علم و نورانیت و کمال سازش دارد. رهبران الهی مردم را از ظلمات به سوی نور هدایت می کنند. و مسیر او مسیر علم و عدالت و انسانیت است.

و نیز تمام احکام اسلام، برای تربیت انسان است تا در پرتو این احکام الهی و تحت تربیت رهبران الهی در مکتب اسلام به کمال انسانیت برسد. پس نقشه متکاملی که می تواند انسان را به کمال انسانیت برساند، آن سیاست اسلام است.

اسلام میخواهد که انسان به آن معرفت برسد که در قول و قلب و عملش «وحده لا اله الا هو» حکمفرما باشد. اگر انسان تحت تربیت الهی قرار گرفت و به معرفتی برسد که خدای خود را «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» بداند، خواهد فهمید که رازق و قادر و معزّ فقط اوست. یعنی خدا را به این عظمت باید شناخت. انسان زمانی مسلمان حقیقی و موحد می شود، که به هدف خلقت یعنی عبودیت برسد، و حقیقت عبودیت با معرفت الله و عبادت آگاهانه و خالصانه توام است. لذا نیاز به مربی دارد. این تعریف ـ که جامعترین معنی امامت است ـ که از قرآن و سنت گرفته شده.

و قرآن در معرفی انبیایی که مقام رهبری و امامت را داشته اند، می گوید: وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا (آنها را امامانی قرار دادیم که به راه و شیوه ای که مقرر کرده ایم، هدایتگر باشند). در این آیه، معنی «هدایت که بُعد معنوی و وسیع امامت» است، معرفی شده است.

و در حدیث نبوی، مسؤلیت امامت چنین بیان شده است «الامام راع و مسؤول عن رعیته» امام پیشوا و مسؤل امت است. به یک مفهوم، «مسؤول امت بودن» دارای ابعاد گسترده ای است که در مدیریت سیاسی جامعه خلاصه نمی شود. یکی از مهمترین ابعاد این مسؤولیت هدایت و رهبری معنوی در جهت رشد و ارتقای انسانی است.

و ویژگیهایی چون جامعیت و گستردگی تعالیم اسلام، و جهانی بودن و جاودانگی این دین ، و نیز الهی و متکی بودن آن به وحی، اهمیت و جایگاه «امامت» را در مجموعه معارف الهی مشخص می کند. و در ولایت خاصه این اهمیت بیشتر بیان می شود.

بخش پنجم

راهنما شناسی

«نبوت»

هدف از بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی

«اللّهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَكَ لَمْ اَعْرِف نَبِیَّكَ» (خدایا خود را به من بشناسان، زیرا اگر خود را به من نشناسانی فرستاده ات را نشناخته ام).«اَللّهُمَّ عَرِّفْنی رَسُولَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی رَسُولَكَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ» (خدایا فرستاده ات را به من بشناسان، زیرا اگر فرستاده ات را به من نشناسانی حجّتت را نشناخته ام، و...).

نبوت

اَللّهُمَّ عَرِّفْنی رَسُولَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی رَسُولَكَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ

خدایا فرستاده ات را به من بشناسان، زیرا اگر فرستاده ات را به من نشناسانی حجّتت را نشناخته ام

تمام پیامبرانی که از جانب خداوند مبعوث ، و کتابهای آسمانی که نازل شده اند برای این بوده که مردم را به سوی خداوند هدایت کنند یعنی همه آمده اند که خبر بدهند از خداوند متعال ، منتهی هر شریعتی کاملتر از شریعت دیگری است، اما آن طوری که قرآن خدا را معرفی کرده و راجع به اسماء و صفات خداوند بیاناتی فرموده است، هیچ پیامبری این طور عمیق خدا را معرفی نکرده است چون عقول مردم آن طور نبوده که خداوند را با آن صفات بشناسند.

هنگامی که پیامبران به آنها میگفتند بتها را نپرستید مردم تعجب میکردند، می گفتند چطور میشود چیزی را که دیده نمی شود بپرستیم ؟ همه مردم به خدا ایمان دارند، اما این که آن خدا کیست برای آنها قابل فهم نبوده . وقتی که فرعون میگوید انا ربکم الاعلی بلکه مردم زمان او معنی «رب» و صفات رب را نمی دانستند. بهرحال کاملترین معرفت و معرفی خداوند متعال در قرآن است.

ستارگان هدایت یک به یک ظاهر شدند و درخشیدند تا مقدمه باشند بر طلوع خورشید توحید. نور خدا امروز در قامت بشر، قدم بر چشمان زمین می گذارد. ابلیس نعره می زند ، آتشکده ای ویران می شود. کمر کسری می شکند، بتها سقوط می کنند تا بدانند همه، که این طفل خوش سیما همان کسی است که رسولان پیشین وعده ظهورش را به پیروانشان داده بودند. "ستوده ای" که عیسی (ع) طلوعش را چنین بشارت داد:

«وَ إِذْ قالَ عیسَى ابْنُ مَرْیَمَ یا بَنِي إِسْرائیلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْكُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَيَّ مِنَ التَّوْراةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ...»؛[١٥٦] و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده

[١٥٦] سوره صف آیه ٦ .

کتابی که قبل از من فرستاده شده [تورات] می‌باشم، و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است!»

همان که همای رحمت است بر جمیع خلایق:«وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعالَمينَ»[۱۵۷]؛ و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. مهربانی که آنچنان دل می سوزاند برای دشمنانش که برحذر می داردش خدا که ای حبیب من «لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ ان لّم یؤمنواْ...»[۱۵۸] گویی می خواهی جان خود را از شدّت اندوه از دست دهی بخاطر اینکه آنها ایمان نمی آورند! غم خواری که دل ندارد رنج دوستانش را ببیند.

«لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَريصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنينَ رَؤُفٌ رَحيمٌ»[۱۵۹] به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است. درود خداوند بر او و بر آینه تمام قد صفاتش صادق آل محمد(ع) که در چنین روز مبارکی طلوع کرد و بار دیگر مدینه را به عطر وجود رسول خدا(ص) معطر گردانید.

« إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْليماً»[۱۶۰]؛

خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستد؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و سلام گویید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

هدف از ارائه این مطالب نگاهی عمیق تر به اسلام و معرفت رسول اکرم محمد صلی الله علیه وآله وسلم است آیا ما در کسب این معرفت به تحقیق پرداخته ایم ؟ چه بسا غیر مسلمانانی که پیامبر اسلام را بهتر از خیلی از مسلمانان بشناسند چون در باره او تحقیق کرده اند. شنیده اید گفتار عده ای از دانشمندان و غربی های غیر مسلمان را راجع به رسول اکرم (ص) که با تحقیق به معرفت پیغمبر اسلام رسیده بودند. آیا ما که مسلمان هستیم هم در باره پیغمبرمان و حقانیت دین اسلام تحقیق کرده ایم؟

آیا اگر کسی راجع به پیامبر اسلام و دین اسلام از ما سؤال کند میتوانیم با دلیل و برهان حقانیت پیامبر و قرآن و دین اسلام را بیان کنیم ؟ آیا کلام رهبر برای ما هم هست یا فقط برای جوانانی که در اروپا و کشورهای دیگر زندگی میکنند ؟ پس بیایید برای معرفت اسلام و پیامبر اکرم و دین اسلام و قرآن کریم به تحقیق و مطالعه بیشتری بپردازیم.

عظمت دریای معارف قرآن

قرآن به مانند دریایی است ، در کنار دریا، سنگ‌های کوچک، ریگ و شن وجود دارد؛ اما همین‌که بیشتر به عمق دریا وارد شویم، جواهراتی نظیر: مروارید و مرجان عایدمان خواهد شد. البته رازها و اسرار بسیاری در دریاها وجود دارد که انسان تا به حال به آن‌ها پی نبرده است:«یامن فی البحر عجائبه» استفاده انسان‌ها از دریا متفاوت است. برخی به ساحل دریا می‌روند و از غروب دریا لذت می‌برند، برخی نیز دریا را برای شنا می‌خواهند.

---

[۱۵۷] سوره انبیاء آیه ۱۰۷ .
[۱۵۸] کهف ٦
[۱۵۹] توبه ۱۲۸
[۱۶۰] احزاب ٥٦ .

اما برخی دیگر خود را مجهز به وسایلی از قبیل: لباس غواصی، آموزش‌های قبلی، به غواصی در قعر دریا می‌پردازند. بی‌تردید، اگر انسان بخواهد از دریا استفاده بیشتری کند، ناگزیر باید استعداد بیشتری داشته باشد و به قصد غوص و استخراج لؤلؤ و مرجان وارد دریا شود.

استفاده انسان‌ها از بحر عمیق معارف قرآن نیز متفاوت است ، برخی تنها با فراگیری تجوید به ظاهر قرآن اکتفا می‌کنند، بعضی حتی این زحمت را هم بخود نمی دهند، و برخی اندکی به فراگیری تفسیر قرآن می‌پردازند. اما اگر انسان بخواهد از حقایق قرآن بهره‌مند شود، باید تزکیه نفس کرده، و علومی را نیز فرا بگیرد تا اینکه بتواند حقایقی از قرآن را درک کند. افرادی که به حقایق قرآن کاملاً آگاهی دارند، همانا حضرت رسول(ص) و خاندان پاکش هستند؛ چرا که آن‌ها «مطهرین» هستند.

تمسک به قرآن و حضرت رسول(ص) و ائمه اطهار(ع) باید با همدیگر باشد و یکی، بدون توجه به دومی هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت.

چرا قرآن فقط مایه هدایت متقین(هدی للمتقین) است؟ البته قرآن در آیات دیگری فرموده است: «هدی للناس» . پس چرا ، هدایت برای متقین است؟ برای پاسخ به این سؤال به ذکر مثالی می‌پردازیم: هر روز، نور خورشید همه‌جا را فرامی‌گیرد و نسبت به همه انسان‌ها یکسان پرتوافشانی می‌کند. عده‌ای از این نور استفاده می‌کنند و عده‌ای دیگر به اختیار خود از آن بهره نمی‌گیرند. آیا این مسأله مربوط به خورشید است؟

قرآن نیز سبب هدایت همه انسان‌هاست؛ اما اگر کسی نخواهد از آن استفاده کند، مسأله‌ای است که به خود آن انسان باز می‌گردد . اگر کسی ـ مانند «متقین» ـ بخواهد استفاده بیشتری از قرآن و کلام خدا ببرد، این امکان برای او وجود دارد.

ولی حتی برخی از افراد به واسطه قرآن به جهنم می‌روند! این‌ها افرادی هستند که حجت بر آن‌ها تمام شده است و با اینکه کلام خدا را می‌دانند، ایمان نمی اوردند و به ضلالتشان افزوده می‌شود. لذا قرآن از نظر اینکه «هدی للناس» است، مایه هدایت تمام انسان‌هاست. اما متقین چون هدایت اولی (یعنی هدایت فطری و هدایتهای اولیه) را قبول کرده‌اند، خداوند نیز به هدایت آن‌ها می‌افزاید: «وزادهم هدی»؛ از این‌رو، استفاده بیشتری از قرآن می‌کنند.

لذا چون غیر متقین، استعداد هدایت را ندارند! به خاطر داشتن حجاب‌هایی بر قلبشان (ریب و شک و جهل و تعصب و) نمی‌توانند نورانیت قرآن را درک کنند، و گرنه خداوند راه هدایت را بر همگان باز کرده است، چنان‌چه می‌فرماید: «والله یقول الحق و هو یهدی السبیل» و در جای دیگر این‌چنین می‌فرماید: «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق» که این آیه بیان‌گر صادق بودن دعوتش می‌باشد.

استقامت وپايداري پيامبر(ص)براي هدايت مردم وتثبيت دين

اگرچه همه رسولان الهي در راه انجام مأموريت الهي وابلاغ رسالت خويش رنجها، مرارتها و خون دلها كشيدند و در برابر عناد و لجاجت مردمان جاهل و بت‌پرستان شكيبايي كردند. اما آنچه پيامبراكرم (ص) در رهگذر ابلاغ رسالت و در طول دوران بيست و سه ساله نبوتش متحمل گرديد، قابل مقايسه با ساير پيامبران نيست.

شاهد اين مطلب سخن آن حضرت است كه فرمود: هيچ پيامبري بسان آنچه كه من اذيت شدم، اذيت نشد. جهالت و شرك و بت‌پرستي مردم و سران جاهليت در هنگام بعثت آن حضرت از

يك سو و جامعيت و خاتميت دين اسلام و عظمت قرآن كه براي سعادت و رستگاري همه بشريت تا روز قيامت از جانب خداوند ابلاغ شده است، موجب شده بود كه فهم و پذيرش اين معارف بلند براي آنان دشوار باشد و پيامبر اكرم(ص) براي تبيين اين صراط مستقيم و معارف دين در آن جامعه‌ي جاهلي چه دشواري‌ها و رنج‌ها را تحمل كند.

اميرالمؤمنين(ع) به شكل زيبايي اين وضعيت را ترسيم مي‌كند.آن حضرت مي‌فرمايد: پيامبر(ص) در راه رضايت حق در كام هر دشواري وبلا، فرو رفت و جام مشكلات وناگواري‌هارا سر كشيد. روزگاري خويشاوندان او به دورويي و دشمني پرداختند و بيگانگان در كينه‌توزي و دشمني با او متحد شدند. اعراب براي نبرد با پيامبر، لجام گسيخته و تازيانه بر مركب‌ها نواختند و از هر سو گرد آمدند و از دورترين سرزمين و فراموش شده‌ترين نقطه‌ها، دشمني خود را بر پيامبر فرود آوردند.

هنگامي كه حضرت علي(ع) عظمت روحي و اقتدار معنوي پيامبر«ص» را ياد مي‌كند و مي‌خواهد به مردم بياموزد كه چگونه بر وجود مطهر آن حضرت صلوات بفرستند، چنين مي‌فرمايد: «اي خدا» گرامي‌ترين درودها و افزونترين بركات خود رابرمحمد (ص)، بنده و فرستاده ات اختصاص بده كه خاتم پيامبران گذشته و گشاينده درهاي بسته وآشكار كننده حق با برهان است.

او دفع‌كننده‌ي لشگرهاي باطل و درهم كوبنده شوكت گمراهان است. آنگونه كه بار سنگين رسالت را بردوش كشيد و به فرمانت قيام كرد و به سرعت در راه خشنودي تو گام گذاشت. حتي يك قدم به عقب برنگشت و اراده او سست نشد و در پذيرش و گرفتن وحي نيرومند بود. حافظ و نگهبان عهد و پيمان تو بود و در اجراي فرمانت تلاش كرد تا آنجا كه نور حق را آشكار و راه را براي جاهلان روشن ساخت و دل‌هايي كه در فتنه و گناه فروخته بودند هدايت شدند و پرچم‌هاي حق را برافراشت.

هرگز سخن نمی گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت ، در موقع سخن گفتن به قدری نافذ الکلمه بود که همه سکوت اختیار می کردند و تکان نمی خوردند ، و به هنگامی که ساکت می شد آنها به سخن درمی آمدند ، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی کردند ... هرگاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و درخواستی می کرد تحمل می نمود ، و به یارانش می فرمود : هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد به او عطا کنید ، و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد .

آری اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود آن ملت عقب مانده جاهلی و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی گرفتند ، و به مصداق لانفضوا من حولک همه پراکنده می شدند . ﴿لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ﴾ ﴿أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾

سوال: منظور از اینکه پیامبر(صلی الله علیه وآله) اسوه و الگو در همه جهات است چیست؟ پاسخ : می دانیم انتخاب فرستادگان خدا از میان انسان ها به خاطر آنست که: بتوانند سرمشق عملی برای امت ها باشند، چرا که مهمترین و مؤثرترین بخش تبلیغ و دعوت انبیاء، دعوت های عملی آنها است. و به همین دلیل دانشمندان اسلام، معصوم بودن را شرط قطعی مقام نبوت دانسته اند، و یکی از براهین آن، همین است که آنها باید «اسوه ناس» و «قدوه خلق» باشند.

قابل توجه این که: تأسّی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) که در آیه ۲۱ سوره «احزاب» آمده، به صورت مطلق ذکر شده، که تأسّی در همه زمینه ها را شامل می شود، هر چند شأن نزول آن، جنگ «احزاب» است، و می دانیم، شأن نزول ها هرگز، مفاهیم آیات را محدود به خود نمی کند. بديهي است، پيامبري كه از جانب پروردگار عالم، مأموريت تربيت و تهذيب همه بشريت تا پايان عمر دنيا را به عهده مي‌گيرد بايد از تربيت الهي برخوردار باشد و چنان متخلق به اخلاق الهي و فضيلت‌هاي انساني باشد كه به حق خليفه‌الله و تجسم جمال و جلال آفريدگار هستي باشد. و پيامبر اكرم (ص) از اين تربيت الهي به خوبي برخوردار بود و صورت و سيرت آن حضرت آئينه‌ي تمام نماي خداوند بود.

معرفی پیامبر(ص) در قرآن:

قرآن خصوصیات مختلفی را برای رسول عظیم الشأن ذکر می کند که پاره ای از آنها در ذیل می آید.

عفو و روی گردانی از جاهلان:عفو و بخشش داشته باش و با مردم به نیکوئی رفتار کن و از مردم نادان دوری گزین"[۱۶۱] .

مقام اطاعت(عبودیت): " ای پیامبر(ص) بگو: من نمی گویم که خزائن الهی نزد من است، و نمی گویم غیب می دانم و نمی گویم فرشته هستم، من از چیزی که به من وحی شده است پیروی می کنم..."[۱۶۲] دراین آیه مقام اطاعت و بندگی از هر امر دیگری برتر شمرده شده است و از این رو است که در نماز، اول به " عبودیت" پیامبر(ص) و بعد به " رسالت" او شهادت می دهیم...

و خوشخويي و مشورت و تصميم و توكل از ديگر صفات رسول اكرم (ص) است. خداوند می فرماید: " از ناحیه رحمت خداست که تو با مردم نرم خو هستی. اگر خشن و سخت دل بودی، مردم از گرد تو پراکنده می شدند، برای آنها طلب بخشش کن. برای آنها استغفار و در امورات با آنها مشورت کن و آن هنگام که تصمیم لازم را اتخاذ کردی(برای انجام آن) بر خدا توکل کن" [۱۶۳].

در این آیه چهار خصلت پیامبر(ص) بیان شده است که داشتن آنها برای بهره معنوی (از امام جماعت گرفته تا مرجع تقلید و...) لازم است و بدون آنها دارای نفوذ معنوی نمی شوند...

سعه رحمت و صبر پیامبر (ص)

بعضی پیامبر(ص) را مورد آزار قرار می دادند و پشت سر پیامبر(ص) می گفتند:" او گوش است" کنایه از این که هرچه بگوئیم قبول می کند. قرآن جواب آنها را می دهد و اضافه می کند:" این که پیامبر(ص) حرف هایتان (در امور فردی و پیش پا افتاده) را جدی نمی گیرد از جهت رحمت اوست به مومنین.[۱۶۴]

---

[۱۶۱] سوره اعراف ۱۹۹
[۱۶۲] انعام ۵۰
[۱۶۳] آل عمران ۱۵۹.
[۱۶۴] توبه ۶۱ .

صبر: خداوند رسولش را به صبر دعوت می کند. چیزی که همه رسولان اولولعزم از آن بهره مند بودند. زیرا بسیاری از ندامت ها به خاطر تعجیل درتصمیم گیری و شتاب در عمل کردن است.[۱۶۵]

آری او اسوه ای است حسنه که قلمها و زبانها ازتوصیف آن عاجزند. او جامع اضداد است. هم رحم و شفقت در دریای بیکرانش موج می زند و هم خشم و قهر در وجود نازنینش مواج است. او رسول خداست و نسبت به کفار و هر آنچه بوی شرک و نفاق می دهد سخت گیر و خشن است. و نسبت به مومنین مهربان و رحم دل است.

حقيقت پيامبر اكرم(ص)

نخستين جلوه آفرينش است

برخي از حقيقت وجودي رسول اكرم(ص) به عنوان جوهر و حقيقت نبوّت ياد كرده و حقيقت محمديه را به كتاب مبين تعبير نموده اند كه آيات حكمت و معرفت در آن درج گرديده است. در وجه ديگر، وجود رسول الله(ص) را بعينه صراط مستقيم دانسته است، كه رسيدن به معرفت حق تعالي جز از طريق معرفت به حقيقت او ممكن نيست[۱۶۶].

امام خميني(ره) به عنوان صاحب نظر در فلسفه و هم به عنوان يک عارف، با الهام از آموزه‌هاي ديني، مي فرمايد: «...ذات مقدس حق ـ جل و علا ـ به حسب تجلي به اسم اعظم و مقام احديت جمع... در مرآت عقل اول به جميع شئون و مقام جامعيت تجلي فرمود؛ و از اين سبب همين اول مخلوق را به نور مقدس نبي ختمي... تعبير نموده‌اند چنانچه در حديث است از رسول خدا كه: «اول مخلوق، نور من است».[۱۶۷] و در بعضي روايات «اول مخلوق روح من است»[۱۶۸]

طبق بيان امام خميني(ره) ذات مقدس حق تعالي در مقام احديت به اسم اعظم«الله» تجلي نموده وانگهي در مرآت و آينه عقل اول، حقيقت محمديه تجلي نمود. ترديدي نيست كه شناخت ابعاد شخصيت عظيم وآسماني پيامبر اكرم (ص) هرگز براي ما ميسور نيست و گستره دانش آدمي به كرانه وجودش نخواهد رسيد و عقاب انديشه را ياراي پركشيدن بر قله عظمت و رفعت او نباشد.

پيامبر اكرم – حضرت محمد (ص)- آئينه ي تمام نماي جمال وجلال خداوند ذوالجلال است و پروردگار بزرگ كه آفريدگار همه زيبايي ها ست در كتاب كريمش ، به تعريف وتحسين اين پيامبر برگزيده پرداخته و او را مايه ي رحمت براي همه جهانيان وداراي خلق عظيم معرفي كرده است. اگرچه عقل از ادراک و زبان از توصيف وقلم از ترسيم سيماي محمد (ص) عاجز است. اما از آنجا كه آن خورشيدعالم تاب ، اسوه ي زيبا و الگوي كامل انسانيت است، بايد در كسب معرفت و محبت ودلدادگي به شمع وجودش تلاش كرد.

---

[۱۶۵] احقاف ۳۵ .
[۱۶۶] (بانوي اصفهاني، مخزن العرفان في تفسير القرآن، ج۱۲، ص ۴۰۱).
[۱۶۷] (مجلسي، بحار الانوار، ج۱۵ ص۲۴ ح۴۴،)
[۱۶۸] (همان، ج۵۴ ص۳۰۹ ح۴)؛ (امام خميني (ره)، شرح حديث جنود عقل و جهل، ص۲۹)

پیامبر اسلام(ص) در نزد خداوند دارای مقامی با عظمت است و بر دیگر پیامبران الهی برتری دارد. اسم مبارك پیامبر ـ صلی الله علیه و اله و سلّم ـ در قرآن پنج بار آمده است که یك بار با نام احمد ـ صلی الله علیه و اله و سلّم ـ و چهار بار با نام محمد ـ صلی الله علیه و اله و سلّم ـ آمده است که در آیات زیر می‌باشند.

١ـ «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»[١٦٩] «و بشارت دهند به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است.

٢ـ «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرسل»[١٧٠] «محمد فقط فرستاده خداست و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند.

٣ـ «ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ »[١٧١] «محمد پدر هیچ یك از مردان شما نیست ولی رسول خدا و ختم کننده و آخرین پیامبران است.»...

٤ـ « وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلى مُحَمَّدٍ»؛[١٧٢] و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد نازل شده ایمان آوردند.

٥ـ «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»[١٧٣] محمد فرستاده خداست. اللهمَّ صَلِّ علی مُحمَّد وآل مُحمَّد .

صفات پیامبر (ص) در قرآن

١. اول المسلمین: سوره انعام، آیه ١٦٣.

٢. اول المؤمنین: سوره شعراء، آیه ٥١.

٣. اول العابدین: سوره زخرف، آیه ٨١.

٤. برهان: سوره نساء، آیه ١٧٤.

٥. بشیر: سوره سباء، آیه ٢٨.

٦. خاتم النبین: سوره احزاب، آیه ٤٠.

٧. داعیاً الی الله: سوره‌احزاب، آیه ٤٦.

٨. رحمه للعالمین: سوره‌انبیاء، آیه ١٠٧.

٩. رحیم: سوره توبه، آیه ١٢٨.

١٠. رسول: سوره آل عمران، آیه ١٤٤.

١١. رسول الله: سوره فتح، آیه فتح.

---

[١٦٩] صف ٦ .
[١٧٠] آل عمران ١٤٤.
[١٧١] احزاب آیه ٤٠
[١٧٢] سوره محمد أیه ٢ .
[١٧٣] فتح أیه ٢٩

۱۲. رسول مبین: سوره زخرف، آیه ۲۹.

۱۳. رسول کریم: سوره حاقه، آیه ٤۰.

۱٤. رئوف: سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۱٥. سراج منیر: سوره احزاب، ٤٦.

۱٦. شاهد: سوره احزاب، آیه ٤٥.

۱۷. شهید: سوره بقره، آیه ۱٤۳.

۱۸. صاحب: سوره نجم، آیه ۲.

۱۹. طه: سوره طه، آیه ۲۰.

۲۰. عبدالله: سوره اسراء، آیه ۱.

۲۱. مبشر: سوره اسراء، آیه ۱۰٥.

۲۲. مدثر: سوره مدثر، آیه ۱.

۲۳. مذّکر: سوره غاشیه، آیه ۲۱.

۲٤. مزمل: سوره مزمل، آیه ۱.

۲٥. منذر: سوره رعد،آیه ۷.

۲٦. ناصح امین: سوره اعراف، آیه ٦۸.

۲۷. النبی: سوره انفال، آیه ٤۳.

۲۸. النبی الامی: سوره اعراف، آیه ۱٥۸.

۲۹. نذیر: سوره هود، آیه ۱۲.

۳۰. نذیر مبین: سوره عنکبوت، آیه ٥۰.

۳۱. ولی: سوره مائده، آیه ٥٥.

۳۲. یس (یاسین): سوره یس، آیه۱.

آری اگر حقیقت اسلام را مردم بدانند همه در آغوش اسلام به ارامش و فلاح و رستگاری خواهند رسید چون دین اسلام با فطرت انسان سازگار است برای همین است که عده ای نمی خواهند چهره حقیقی اسلام نمایان شود.

سؤالی که باید جواب گوی آن باشیم؟

چقدر برای معرفت پیامبر اسلام محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت او تلاش کرده ایم؟ آیا میتوانیم با الگو قرار دادن انها و پیاده کردن دستورات اسلام محمدی در زندگی خود را به فضایل اسلام مزین کنیم و از این راه اسلام را به جهانیان معرفی کنیم ؟

به امید آن روزی که پرده از چهره اسلام حقیقی برافراشته شود و اسلام حقیقی به جهانیان نشان داده شود و در عالم فقط یک پرچم و آن لوای «لا اله الا الله محمد رسول الله» برافراشته شود و دنیا پر از عدل و آرامش شود . پس وظایف ما در برابر عظمت این پیامبر چیست ؟

پیغمبری که نام و نشانش در تورات و انجیل آمده است: «مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراه وَ الْإِنْجيل»[۱۷۴] ، آخرین پیغمبر است: «خاتَمَ النَّبِيّين»[۱۷۵] ، به معراج رفت: «أَسْرى بِعَبْدِه»[۱۷۶] .

خدا به او می‌گوید: «وَإِنَّکَ لَعَلى خُلُقٍ عَظيمٍ»[۱۷۷] پیغمبری که نزدیک‌ترین مقام قرب را به خداوند دارد: «ثمُ دَنَا فَتَدَلى، فَکانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى» [۱۷۸] تنها پیغمبری که خدا می‌گوید: مکتب تو کره زمین را فرا خواهد گرفت: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّه»[۱۷۹] . پیغمبری که خداوند و فرشته‌ها دائماً بر او صلوات می‌فرستند: «إِنَّالله وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»[۱۸۰] .

و اما وظیفه امت در قبال رسول خدا

۱ - ایمان و اطاعت: گاهی می‌پرسند این حکم دین کجای قرآن است. وقتی خدا در قرآن گفته: «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» هرچه رسول برای شما آورده بگیرید و هرچه را نهی کرده، انجام ندهید: «وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»[۱۸۱] ، پس سخن پیامبر سخن خداست.

۲ - یاری پیامبر: «يَنْصُرُونَالله وَ رَسُولَهُ»[۱۸۲] پیغمبر را باید یاری کرد. ایمان خالی فایده ندارد.

۳ - دفاع از پیغمبر(ص): «تُعَزِّرُوهُ»[۱۸۳] خدا از پیغمبر دفاع می‌کند. به پیغمبر مجنون گفتند. خدا گفت: «وَ ما صاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ»[۱۸۴] به پیغمبر گفتند: ابترا! خدا فرمود: «إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ»[۱۸۵] معنای آزادی این نیست که کسی به پیامبر جسارت کند. قرآن به ما گفته: به بت پرست‌ها جسارت نکنید. «لاتَسُبُّوا»[۱۸۶] .

۴ - احترام پیامبر، «تُوَقِّرُوه»[۱۸۷] خدا به پیغمبرش احترام می‌گذارد: «يا أَيُّهَا النَّبِی»، «يا أَيُّهَا الرَّسُول» (مائده/۴۱) دو جای قرآن می‌گوید: فقط به‌خاطر گل روی تو این کار را کردم. قبله را عوض کردم، «فَلَنُوَلِّيَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها»[۱۸۸] که تو راضی باشی. «وَلَسَوْفَ يُعْطيکَ رَبُّکَ فَتَرْضى»[۱۸۹] مقامی به تو می‌دهم، شفاعت کنی که تو راضی باشی.

---

[۱۷۴] اعراف/۱۵۷
[۱۷۵] احزاب/۴۰)،
[۱۷۶] اسرا/۱)،
[۱۷۷] قلم/۴)
[۱۷۸] نجم/۸و۹).
[۱۷۹] توبه/۳۳)
[۱۸۰] احزاب/۵۶)
[۱۸۱] حشر ۷ .
[۱۸۲] حشر ۸ .
[۱۸۳] فتح ۹
[۱۸۴] تکویر ۲۲ .
[۱۸۵] کوثر ۳ .
[۱۸۶] انعام ۱۰۸ .
[۱۸۷] فتح ۹ .
[۱۸۸] بقره ۱۴۴.
[۱۸۹] ضحی ۵ .

۵ - بیعت کردن: «إِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَالله»[۱۹۰] کسانی که با پیغمبر بیعت می‌کنند، با خدا بیعت می‌کنند. حضرت مهدی(عج) به شیعه پیغام داد: زمانی که دست شما به امام نمی‌رسد، سراغ مجتهد عادل بی‌هوس، مجتهد جامع‌الشرایط بروید.

٦ - الگوگیری: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِالله أُسْوَة حَسَنَه» [۱۹۱] اسوه بودنش زمان بردار هم نیست. در هر موضوع خاص هم اسوه است...خود را به فضایل اسلام مزین کنیم و از این راه اسلام را به جهانیان معرفی کنیم . به امید آن روزی که پرده از چهره اسلام حقیقی برافراشته شود و اسلام حقیقی به جهانیان نشان داده شود و در عالم فقط یک پرچم و آن لوای «لا اله الا الله محمد رسول الله» برافراشته شود و دنیا پر از عدل و آرامش شود .

---

[۱۹۰] فتح ۱۰
[۱۹۱] احزاب/۲۱)

بخش ششم
ولایت و خلافت

عظمت مقام ولایت و خلافت حجت خدا

اگر معنی خلافت و ولایت فهمیده مي شد، دیگر بحث نداریم که چرا امام حسن (ع) صلح کرد و چرا امام حسین (ع) قیام کرد . اگر ولایت را به معنی عمیقتری بشناسیم ، خیلی از مسائل بیشتر فهمیده میشود. فهمیدن مسئله ولایت آسان نیست . مسئله ولایت وخلافت حتی ملائکه را به شبهه انداخت ملائکه نتوانستند درک کنند، وقتی که خداوند فرمود: "انی جاعل فی الارض خلیفه" ملائکه اعتراض کردند و گفتند "اتجعل فیها ...".ملائکه نتوانستد معنی خلافت و ولایت را بفهمند . خداوند متعال مساله جعل خلیفه الله را در قرأن این طور بیان مي دارند که نیاز به تدبر دارد در سوره بقره مي فرماید: [١٩٢] و [به یاد آر] زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من قراردهندۀ جانشینی [با استعدادهای ویژه] در زمین هستم، گفتند: آیا موجودی را در زمین قرار می دهی که در آن به تبهکاری و فتنه انگیزی برخیزد، و دست به خون ریزی زند!؟ در حالی که تو را پیوسته همراه با سپاست به پاک بودن از هر عیب ونقصی می ستاییم و تقدیس می کنیم.

خداوند فرمود: من [از وجود این جانشین و مایه های کرامتش] اَسراری می دانم که شما به آن آگاه نیستید«۳۰»خداوند اسامی همۀ حقایق را به آدم آموخت، آن گاه هوّیت حقایق را به فرشتگان ارائه کرد و فرمود: مرا از اسامی اینان خبر دهید اگر [در ادعای خود نسبت به پُرکردنِ خلأِ جانشین با حمد و تسبیح و تقدیس] راستگویید«۳۱» فرشتگان گفتند: تو از هر عیب و نقصی پاک و منزّهی، ما را دانشی جز آنچه خودْ به ما آموخته ای نیست، مسلّماً تو بی نهایت دانا و حکیمی «۳۲» خداوند گفت: ای آدم! فرشتگان را از اسامی حقایق خبر ده! چون اسامی آن ها را به فرشتگان خبر داد، خدا فرمود: آیا به شما نگفتم که من قطعاً غیب آسمان ها و زمین را می دانم، و به آنچه شما آشکارا انجام می دهید و به اعمالی که همواره پنهان می داشتید دانایم؟«۳۳» و [به یاد آر] زمانی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همۀ فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که [از فرمان حق] سرپیچی کرد، و تکبّر ورزید، و نهایتا از کافران شد.

خداوند عملا به آنها ولایت و خلیفه را نشان داد

خداوند به ادم أسماء را یاد داد ولي به ادم گفت به ملائکه خبر بده از اسماء آیا ملائکه استعداد تعلیم اسماء را داشتند و خداوند به انها یاد نداد و به ادم تعلیم کرد ؟ بنابراین فرمودند: **"انی اعلم ما لا تعلمون"** و آنگاه که اسماء را به آدم یاد داد ، آدم معلم ملائکه شد و از اسماء به ملائکه خبر داد ، انجا بود که فهمیدند آن چیزی که آدم دارد آنها ندارند.

[١٩٢] وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۖ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۖ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ ۖ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ

این بذر معرفت در وجود همه انسانها هست اما کسانی که به آن ولایت تامه و به آن مقام خلیفه الله میرسند عده ای محدودی هستند، البته راه برای همه باز است اما همه توانایی ندارند که به این مقام رفیع برسند . درک مقام ولایت عظیم است اما این که ما سعی و کوشش نکنیم برای درک و شناخت مسآله ولایت ، مسؤل هستیم .

در بیان مقام و عظمت ولایت به حدیثی که اهل سنت و شیعان بر آن متفق هستند اشاره می شود: رسول الله(ص) فرمود: «من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتةً جاهلیةً»[۱۹۳] (هرکس در حالی بمیرد که امام زمان و حجت الهی عصر خویش را نشناسد به مرگ جاهلیت می میرد) یعنی به آئین جاهلیت و خارج از اسلام مرده است .

این حدیث از پر رمز و رازترین احادیث عرصهء ولایت است و اسرار ولایت در این حدیث نهفته است. چرا؟ چون عدم شناخت ولایت و امام را مساوی با خارج شدن از ایمان، و مساوی با کفر عصر جاهلیت بیان می کند. این مسئله که انسان کامل در هر زمانی، امام زمان آن امت است و ائمه اطهار(ع) نیز هر کدام امام زمان دوران خود بوده اند و حال هم دوازدهمین امام عصر حجة بن الحسن(عج) امام زمان و واسطه فیض برای همه مردم جهان است گر چه خود ندانند.

شناخت ولایت بدون شناخت خدا و رسول الله(ص) و پیامبران گذشته میسر نیست برای همین است که در شناخت ولایت گروهی متحیر شده اند. قصور ما فقط در معرفت امام نیست، بلکه در معرفت خدا و پیامبر و معاد و هدف خلقت نیز می باشد.

رأس ولایت خداوند است

رأس ولایت، خداوند متعال است «و هو الولی الحمید» .

و پیامبر(ص) که کاملترین انسان است ، ولی الله، خلیفة الله، رسول الله می باشد. و آنچنان به خدا نزدیک شده است که (این قرب مکانی نیست زیرا که خداوند محدود در مکان نیست) در سوره نجم فرمودند:

«وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ﴿٧﴾ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿٨﴾فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»

(در حالی که در اُفق اعلی قرار داشت!«۷» سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد...«۸» تا آنکه فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود) . (حتی قبل از رسالت هم) او در افق کمال بود، آنگاه نزدیک تر شد و وحی بر او نازل گشت و فاصله اش با خدا به قدر دو کمان یا کمتر از آن شد.

در مرحله بعد، ولایت ائمه اطهار، و ائمه معصومین(ع) یکی پس از دیگری صاحب مقام ولایت، خلافت، حجت الهی بوده اند. و حضرت مهدی(عج) خاتم اولیاء است. باین معنی که به عالی ترین مراتب ولایت، و اقصی ترین درجات قرب و نزدیکی به خدا رسیده اند. و البته با اقتدا به اولیای خدا می توان به خدا نزدیک و نزدیکتر شد و به تکامل رسید و انسان کامل شد. زیرا هدف از آفرینش، انسان کامل ، و رسیدن به کمال است.

مقصد نهائی بشر رسیدن به کمال مطلق است ؛ بشر خاصیتهائی دارد که در هیچ موجودی نیست، از جمله در فطرت بشر طلب «قدرت مطلق» است نه قدرت محدود، طالب «کمال

[۱۹۳] وسائل شیعه ج۱۶

مطلق» است نه کمال محدود. و چون قدرت و کمال مطلق در غیر حقتعالی تحقق ندارد، بشر به فطرت، حق را می خواهد و خودش نمی فهمد.

ولایت عامه و ولایت خاصه

ولایت، گذشته از معنای سر پرستی، حکومت و زمامداری، به معنای قرب است و آن بر دو نوع است: ولایت عامه، و ولایت خاصه. حال می گوئیم: خدای سبحان بر انسان سه نوع ولایت دارد.

اولین ولایت: «ولایت عام» است که با ربوبیت مطلقه خدا همراه می باشد و همه موجودات را زیر پوشش خود قرار می دهد. مؤمنین، کافران و حتی شیطان تحت این ولایتند، زیرا شیطان نیز مخلوق خداست و در پیشگاه خدای سبحان ذلیل است.

دومین ولایت: «ولایت خاص» است که خداوند تبارک و تعالی نسبت به همه مؤمنین دارد. صدر آیةالکرسی ناظر به این ولایت است:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

(خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده)

انسان کامل مظهر حق است

ابن عربی که اولین کسی بود که در عرفان اصطلاح «الانسان الکامل» را وضع کرد و در کتب خویش بکار برده. او انسان کامل را گاهی به عنوان «الانسان الحقیقی» و گاهی

«نایب الحق» در زمین و «معلم الملائکه» در آسمان یاد کرده است.

به عقیده ابن عربی «انسان»، کامل ترین صورتی است که آفریده شده است، او صورت کامل حضرت حق و آینهء جامع صفات الهی است؛ او حادث ازلی و دایم ابدی است.

مقصود اصلی از ایجاد عالم، انسان، به ویژه انسان کامل می باشد که بوسیله او اسرار الهی و معارف حقیقی ظاهر می شود و اتصال اول به آخر حاصل می گردد. به واسطه انسان کامل، مراتب عالم باطن و ظاهر کامل گردیده و عالم خلق شده است. او رحمت عظیم الهی است . و کسی که می خواهد به طریق مشاهده، نه اندیشه، نسبت به حق تعالی معرفت پیدا کند، باید به انسان کامل بنگرد، زیرا او مظهر کامل حق است. انسان کامل روح عالم است و عالم جسد اوست ...

قوام هستی به وجود خلیفة الله است ، «عالم خیمه ای است که عمودش امام عصر(عج) است». و خیمه برای برپا ماندن نیازمند عمود است، زیرا امام عصر(عج) مظهر اسم «قیوم» است مظهر حقیقتی که (قوام همه چیز به اوست) و مظهر اسم قیّوم به تبع ظاهر خود قیوم است. براین اساس، ابن عربی خلیفة الله را «عمود السّما، ستون آسمان» می نامد. و این حقیقت در احادیث بازتاب گسترده ای دارد . در حدیث نبوی آمده است:

«ولا تخلواالارض منهم و لو خلت لانساخت»

(زمین از اهل بیت خالی نمی شود و اگر خالی شود، اهلش را در خود فرو می برد).

و در روایت دیگری آمده است: «لو خلت الارض طرفة عينٍ من حجةٍ لساخت باهلها» . و امام رضا(ع) می فرماید: «لا تبقی ساعة اذاً لساخت» انسان کامل با همه چیز مرتبط و همه و همه کس با او در قلمرو تکوین آشنا است.

«شناخت، اعتقاد و محبت به امام عصر(عج) در صورتی کامل، و عمیق و همه جانبه خواهد بود که از نگرش و معرفت سطحی گذر کرده، به لایه های میانی و نهان هم سر زند. این گونه شناخت ها، تنها یک دانستنی و معلومات خشک، نیست که دفتر دانسته ها و معلومات ما را ضخیم تر و قطورتر سازد. شایسته است این معارف را به عرصهء زندگی کشاند. آن گاه نهر زلال و پر خروشی جاری می شود که قلمروهای گوناگون زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، اعتقادی و عبادی را سرسبزتر و حاصل خیزتر می سازد. غنچه های معرفت می شکفند و از درخت محبت میوه های شیرین به بار خواهد آمد. حیف است و اندوه بسیار دارد که این معارف گوشه نشین باشد و دست بشریت کوتاه از آن. به قول سعدی:

شور غم عشقش حیف است پنهان داشتن

در گوش نی رمزی بگو تا بر کشد آواز را

اگر در باور و آگاهی افراد از امام زمان، از این حد که هر هفته تنها برگه مکتوب تقدیم حضرتش می گردد و ایشان نظر می اندازد، به معرفتی ژرف تبدیل شود.بی تردید ثمرات عملی بی شماری در پی دارد. اگر در باور ما روزنه تنگ ارتباط و اطلاع امام، (از طریق نامهء مکتوب اعمال در طول هفته) جای خود را به «شاه راه مشاهده مستقیم» بلکه فیض رسانی و بخشیدن لحظه به لحظه وجود، حیات، علم، اراده، قدرت و روزی و اشراف و احاطه ای قوی تر از شخص بر خودش و بسیاری دقایق و ظرایف دیگر بدهد، بی گمان انقلابی بس عظیم در فهم اندیشه مهدویت و در شناخت امام زمان(عج) رخ می دهد.

آن گاه معرفت، محبت، اعتقاد و فهم ما از انتظار و ظهور و دیگر حوزه ها، دگرگون خواهد شد. و ثمره عملی این معارف عمیق ، در زندگی ما نمایان خواهد شد. و اندیشه و تأمل در این باب و سرایت این معارف به قلمروهای مختلف زندگی و فکری ما تأثیر بسیار دارد.

بامید روزی که شاهد حضور و ظهور آن وجود مبارک و انسان کامل، و حجت الهی شویم، و از یاران او قرار گیریم «انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا».اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی ابائه فی هذه الساعه و فی کل الساعه ولیاً و حافظاً و قاعدا و ناصرا و دلیلاً و عیناً حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه طویلا .

ولایت تکوینی و ولایت تشریعی

"«نسبت به ولایت تشریعی و تکوینی ائمه اطهار شنیده شده ؛ و اینکه ائمه معصومین ولایت تشریعیشان مسلّم و لاکن ولایت تکوینی محلّ گفتگو است. بسیار مورد تعجب است که ولایت تشریعی که عبارت است از امر و نهی در عبادات و محرّمات و دستوراتی که در حفظ سیاست و یا در تذکّرات نسبت به عوالم روح و نشئه برزخ و قیامت می باشد، نسبت به ساحت مطهرین روا داشته ولی زائد بر این مقدار که تصرّف در موجودات صرفه باشد محل بحث بشود.

برای روشن شدن موضوع این مطلب به دو طریق اشاره می شود.

اولاً: اوامر و نواهی امام(ع) از طرف خودش نیست، بلکه از آباء گرامیشان تا برسد به حضرت «مدینه علم» علی (ع) و ایشان از مدینه علم خاتم الانبیاء (ص) و خاتم انبیاء از جبرائیل و

جبرائیل از خداوند عالمیان، پس لا محاله قلوب این چهارده وجه وجیه خداوند متصل به ملک الملوک و علام الغیوب و رب الارباب است و در این اثر این اتصال قطعی در اثر تلقین علوم رب العالمین را به حضرت علی (ع) ، پس از ایشان هر یک تا حجت بن الحسن العسکری (سلام الله علیهم اجمعین) . نه اینکه الان جبرئیل بر آنها نازل می شود و یا اینکه دستگاه وحی منحصر به پیامبر (ص) نباشد.

پس هر امر و نهیی که از حضرات طاهرین صادر بشود از رب الارباب صادر می شود . لا محاله چنین امر و نهیی که از مصدر جلال صادر شد، واقع صرف و حقّ یقینی و فوق صورت بینی و عالم خیال است. پس آورنده چنین حکمی در عالم بشریت متصرف در این نشئه می باشد از حیث واقع بینی. البته تصرف به نحو علم بلنسبه به مقرّبات عالم الوهیت و تقوا و این بینش علمی عین تصرف است در تکوین ؛ زیرا تصرف در تکوین پرده جهل دریدن و آگاه شدن است از واقع.

خداوند عالم هر کس را از واقعیات عالم روح و انسانیت آگاه فرمود، متولی کار خود نموده. لهذا خداوند عالم ، به صرف اطلاع دادن ائمه طاهرین را به مقربات مبعّدات عالم قدس ربوبی ، متولی کار خود فرموده و فاصله‌ای بین فهماندن و متولی فرمودن نیست. لهذآ خواهی نخواهی پایه ولایت تشریعی از بین می‌رود. به تولیت صرفه رب الارباب احکام را تشریح می فرمایند ، نه از ناحیه اکتساب و تاثیر و تاثّر عالم ملک و نشئه فعلی محسوس.

ثانیاً : تشریع احکام متاخر است از عالم ادراک و علم ربوبی کما اینکه در تمام اوقات گوینده می فهمد، سپس سخن می گوید و دائماً اظهار به کلام ، فرع فهمیدن سابق به کلام است و نرخ رایج در تمام نفوس است که باید شخص بفهمد تا بگوید.

به همین نسبت درک عوالم قرب حضرت رب العزه و تقوی و عبودیت سابق است بر عالم اظهار فرمودن و سخن گفتن. لهذا ائمه اطهار می فهمیدند زیاده از اندازه در اوقات شبانه روزی، ولی یک میلیاردم فهمشان را بیان نمی کردند.

لهذا عالم تشریع متأخر از واقع، و تولیت به واقع و به فهم می خورد، نه در کلام و سخن گفتن تولیت باشد، بلکه تولیت در مرتبه سابقه است، نه لاحقه و چون شرع فرع است بر عالم واقع و طریقست به واقع و عالم قدس و تقوی و عبودیت و شخص به شرع مشروب می شود تا مهیای «مقعد صدق» گردد.

محال است علت در مرتبه معلول واقع شود. خداوند عالم محیط بر جمیع معلومات و ناظر و شاهد بر موجودات است. ولی هرگز در مرتبه آنها نیست. بل عین احاطه به موجودات، اعلی اجل از جمیع به تمام اقسام می باشد، چه در ملکوت آنها ، چه در صورت آنها ، اعلی اجل است . به همین نسبت، تولیت دادن امور خودش را به کسی ، حتی در ادراک علمی و احاطه علمی. پس امور متأخره از تولیت ولیّ که امر و نهیش و دستوراتش باشد، در مرتبه معلول نفس ولیّ؛ و ولیّ و تولیتش در مرتبه علت و اجل از امر و نهی و دستوراتش می باشد»".[۱۹۴]

به آیاتی از قرآن راجع به ائمه معصومین اشاره می شود:

---

[۱۹۴] سه رساله ص ۳٤ تا ۳٦ با کمی تصرف .

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ [۱۹۵]

كافران مي‌گويند : تو فرستاده (خدا) نمي‌باشي . بگو : كافي است ميان من و شما خدا و كسي كه از كتاب (قرآن) آگاه باشد گواه شوند . (همين بس كه خدا مي‌داند كه من فرستاده او هستم ، و كساني هم كه از محتواي قرآن مجيد آگاه باشند ، از اعجاز قرآن مي‌فهمند كه كتابي را كه با خود آورده‌ام ساخته و پرداخته مغز بشري نيست و از سوي آفريننده مغزها به دستشان رسيده است). « مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ » : مراد آگاهان از قرآن .

"«در عصر شریف خاتم الانبیاء چه کسی نزد او علم الکتاب بود که خداوند متعال وی را در مرتبه خودش قرار داده، و رب الجلیل آن شخص را در ردیف خودش قرار داده و خودش و آن کسی که نزد اوست علم الکتاب شاهد بر رسالت قرار داده که رسالت الهی امریست مستور از چشم و فعالیت فرد .

لهذا منحصراً در تمام کتب سماوی خداوند فقط در همین یک مورد شاهد بر رسالت را دو قرار داده یکی خودش دیگری حضرت مولانا علی (ع) می باشد. بسیار واضح هست که علمای یهود و نصارا خارج می باشند به بداهت و ضرورت، زیرا از اول بعثت تا آخرین روز بنای عناد داشتند. حتی در مجلس مأمون وقتی مناظره حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام با اسقف یا رأس الجالوت عرض کرد: دو شاهد بیاور که جد تو محمد بن عبدالله همان نبی موعود است و نبوتش را دو شاهد عادل از غیر ملت خودت ثابت بنما.

پس اینها با این عناد و فسق حسب نص قرآن، خداوند متعال این ها را در ردیف خود قرار نخواهد داد و قرین خدا در شهادت نیستند. پس منحصر است به غیر انصار و یهود کلمه «من» ابهام دارد و پس از مراجعه در تمام کتب فریقین، نمی‌یابیم که خاتم انبیا تطبیق و حمل نموده باشد به کسی «درِ شهر علم» الا علی بن ابیطالب علیه السلام. در تمام کتاب فرموده خاتم انبیاء را درج و ثبت نموده اند که فرموند:

«انا مدینه العلم و علی بن ابیطالب بابها و مَن ارادَ العلم و الحکمه فلیاتها من بابها»

معلوم می‌شود که خاتم انبیاء(ص) ایشان را «دَرِ شهر علم» قرار داده است. و علم خودِ خاتم الانبیاء به کتاب بوده نه علم به حکم فقط، بلکه جمیع علوم راجع به رب الارباب و اوصاف رب الارباب و اسامی رب الارباب و کلمات رب الارباب است که در سوره کهف آیه ۱۰۹ می فرماید:

قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً[۱۹۶]

بگو : اگر دريا براي (نگارش شماره و صفات و ويژگيهاي) موجودات (جهان هستي) پروردگارم جوهر شود ، دريا پايان مي‌گيرد پيش از آن كه (سخن از تعداد و حقائق و رموز) موجودات پروردگارم پايان پذيرد ، هرچند هم همسان آن دريا را به عنوان كمك بدان بيفزائيم (و مركّب و جوهرش نمائيم) . توضيحات : « كَلِمَاتِ » : سخنان . مراد موجودات و مخلوقات جهان هستي است و مرادِ آيه ، ترسيمي از بي‌نهايت و بيان كثرت است عالم به نعم رب الارباب كه: وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا [۱۹۷]

---

[۱۹۵] رعد آیه ۴۳

[۱۹۶] سوره کهف آیه ۱۰۹ .

[۱۹۷] ابراهيم ۳۴.

(و اگر بخواهيد نعمتهاي خدا را بشماريد (از بس كه زيادند) نمي‌توانيد آنها را شمارش كنيد).

خواهی نخواهی این «شهر علم» درش حضرت امیرالمؤمنین (ع) می باشد، به نص کلام خود خاتم الانبیاء (ص) . یعنی نفس کتاب تکوین و عین کتاب تکوین که جمیع علوم پروردگار عالمیان در وی درج است ، که ایشان می باشند، زیرا کتاب تکوین محال است درش علم به کتاب تشریعی باشد ، حتما «در» و «شهر» هر دو تکوینی است .

یعنی محمد(ص) و علی (ع) هر دو علمشان نه فقط تشریع است ، بلکه تشریع مرتبه نازله علوم «آن دو » می باشد، اولاً و بالذات تکوین دارند ، ثانیاً و بالعرض علم تشریع دارند.

بالنتیجه فرمودند: متولی علوم رب العالمین و رب الارباب منم. و ولایت تکوینی رب الارباب را به من عطا فرموده صاحبش، و علی (ع) را متولی «در» تکوینی شهر علم قرار داده، ثالثاً: قرآن بر خانواده طاهر نازل شده. و خودشان فرمودند «مَن» در آیه شریفه آخر سوره رعد علی (ع) و اوصیای او هستند.

پس از این آیه شریفه، مقطوع می گردد که علی (ع) علم کتاب تکوین نزدشان می باشد، البته علم به کتاب تکوین غیر از علم به کتاب تشریع است. یعنی کتاب تشریع خداوند (قران) را می توان با درس و تعلّم و رنج و زحمت یاد گرفت، و به عبارت واضحه :

قرآن شریف و آخرین کتاب آسمانی خداوند را می توان به رنج و زحمت یاد گرفت مانند سایر علوم طبیعی و ریاضی و علوم دیگر.

اما علم به کتاب تکوین درس خواندنی نیست. زیرا اولاً معلم علم کتاب تکوین ، ائمه طاهرین می باشند، ثانیا : علمی نیست که خدا خواسته باشد در دست هر کسی بیفتد و از اسرار حضرت ربوبیت است که به این علم در طرفه العین تمام کائنات و موجودات بهم خورده می شود همان علمی که عصای موسی (ع) نمود با سحره فرعون . این علم یک ملیارد برابر از فعل عصای موسی قویتر و شدید تر و حدّت عملش در کائنات سریع تر است. قرآن می فرماید:

«قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ [۱۹۸]

كسي كه علم و دانشي از كتاب داشت گفت : من تخت (بلقيس) را پيش از آن كه چشم بر هم زني ، نزد تو خواهم آورد . هنگامي كه سليمان تخت را پيش خود آماده ديد ، گفت : اين از فضل و لطف پروردگار من است .

« قَالَ الَّذِي عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ » : مراد كسي است كه مرد خدا بوده و دانش فراوان و عميقي از كتاب فراچنگ آورده است . بعضي نام اين شخص محترم را آصف ابن برخيا ذكر كرده‌اند .

خلاصه آنچه در نظر است اینکه: «گفت آصف بن برخیا که بعض علم کتاب نزد وی بود: من می آورم تخت بلقیس را قبل از برگشتن چشمت بروی هم. هنگامی که سلیمان تخت بلقیس را دید فرمود: این کار (به این سرعت) از فضل خداوند من است.

[۱۹۸] سوره نمل آیه ۴۰

(....هنگامی که سلیمان آگاه شد به ورود بلقیس گفت خوب است بعضی از آیات پروردگار عالم را به رأی العین مشاهده کند تا یقینش به خداوند مهربان زیاد شود و بر نبوت سلیمان نبی نیز دلالت داشته باشد. و رو به حاضرین در مجلس کرد و گفت کدام یک از شما عرش بلقیس را می آورد قبل از اینکه وارد شوند مسلمانان...(آصف بر اثر یک دانستن علم به بعض الکتاب) که دانستن یک حرف از اسم اعظم و یک حرف از حروف کتاب تکوینی بود تخت را از جایگاهش حرکت داده سالم و بدون نقص در محضر سلیمان گذاشت .

پس علم الکتاب، اسامی اعظم حضرت رب الارباب می باشد که این تصرف در کون به فاصله چشم روی هم گذاشتن انجام داده شده بدون اینکه تخت از هم پاشیده شده باشد و هیأت تخت از حال اول بیرون آید و معیوب گردد. (٤٢

پس از ملاحظه در کتاب شریف معلوم می شود کتاب دو قسم استعمال شده : یکی تدوینی همان قرآن که کلام وحی که در دسترس همگی و موجب هدایت خلایق گردیده که علم خداوند درج در همین کتاب می باشد.

و قسم دوم نیز دو قسم است:

قسم اول از دوم کتاب مکتوب است نه به این حروف و کتابت مزبور ، بلکه اسماء اعظم الهی می باشد که تمام کائنات بدون فرق بین موجود و موجود به این علم ظاهر و هویدا می شود و فاصله ندارد این علم با مبدأ موجودات و تمام اجزاء موجود اگر مرکب است با آن علم تمامش معلوم و جهت قلب و ظاهرش از هر حیث واضح است.

مثلاً یک فرد آدمیزاد محل تولدش مکاناً و زماناً و پدرش مادرش و کیفیت نشو و تربیتش و افعال صادره از وی و روح و عقل و منویاتش و دین و معارفش و برزخیش و اولاد و زوجه و اقاربش و امام و پیامبرش و کیفیت قیامش و رجوعش به اصحاب شمال و یمین یا مقربیتش، به آن علم اسم اعظم رب الارباب واضح و آشکار می باشد .(٤٣

البته این حال یک فرد بود . همین طور است علم به تمام کائنات و موجودات خواه سفلی یا علوی باشد مرئی و غیر مرئی البته این دسته از علوم اگر درج و ثبت و ضبط در فردی از افراد بشر بشود خواهی نخواهی دفتر تکوین و صفحه و صفحات کتاب تکوین خواهد بود.

به عبارت واضحه آن کس که این همه علوم نزدش موجود شود به لطف پروردگار عالمش، این شخص ، کتاب و صفحه ربش گردیده، خواهی نخواهی. البته در تطبیق منحصر است در بعضی از پیامبران...مانند اولالعزم و اوصیای خاتم انبیاء تا حجه بن الحسن علیهم السلام اجمعین تا روز قیامت و بعضی از اولیاء صغار .

دفتری که علوم و کمال رب الارباب در وی ثبت شده ، نفس شریف حضرات می باشد و همین قسم کتاب دوم تکوین می باشد . پس کتب سماوی یا مدون است از قبیل تورات ، انجیل ، صحف ابراهیم ، زبور داود و قرآن شریف خاتم الانبیاء (ع) یا فوق تدوین و اکتساب بشر و گاهی صرف صرف اسماء اعظم الهی است که به هیچ وجه ید بشر در وی دخالت ندارد و عطای صرف رب الکریم است و منافاتی ندارد با اضافه علم به کتاب.(٤٣

(معنی کتب عام است همه کتابه را شامل می شود.). و نیز معلوم می شود که علومی که از رب الارباب تنزل فرموده و در این نشئه مورد عمل است سه قسم است :

اول راجع به فطرت و اعطای رب الارباب به افراد از طفل شیرخوار تا موقع وفات ، خواه به نحو مفت و مجانی باشد از قبیل اوصاف الهی که «رحم ، محبت، حیا، طهارت، تقوا، ذکاء، استقامت، ثبات، حلم، عفو، کرم و شجاعت الی آخر اوصاف الله می باشد و خواه به نحوه اکتساب باشد از قبیل علوم ریاضی و طبیعی و جغرافی و علوم روزمره.

قسمت دوم عبارت است از علم رب الارباب که مناسب با طاقت بشری نیست بلکه مناسب به خصوص انبیا است و غیر از انبیا به هیچ وجه برخوردار از این علم نیستند چون عطا نفرموده و آن علوم رب الارباب است که در عالم تدوین نامیده اند به صحف ابراهیم، تورات موسی، انجیل، زبور داوود، و قران شریف خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که اینها بالاخص قرآن محمدی علم پروردگار عالم به حسب طاقت انبیا و اولیاء در این کتاب مدوّن و ضبط ثبت و درج شده است. لهذا حق تفسیر در غیر بدیهی و ضروری آن ندارند افراد ، الا اهل قرآن و «هم ائمه علیهم السلام» .(٤٥

قرآن می فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»[۱۹۹]

ما پيغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به ميان مردم) روانه كرده‌ايم ، و با آنان كتابهاي (آسماني و قوانين) و موازين (شناسائي حق و عدالت) نازل نموده‌ايم تا مردمان (برابر آن در ميان خود) دادگرانه رفتار كنند .

از امام صادق(ع) : «الکتابُ الاسم الاکبر الذی یُعلَمُ بهِ علم کلِّ شیءٍ الذی کان مع الانبیاء »

پس قسم سوم عبارت است از « علم الاسماء الاعظم الاکبر» که یک حرف آن نزد آصف بن برخیا بود و بقیه نبود و در نزد علی بن ابی طالب (ع) است . حسب نص «من عنده علم الکتاب » ....

همانطور که رب الارباب اطلاعش بر مخلوقاتش ، زیر هیچ پرده ای نیست الا اینکه نزدش روشن و بی پرده است ، به همین نسبت این علم کتاب همان طور اشیاء را بی پرده می نماید برای حاملین آن علم که ائمه اطهار باشند سلام الله علیهم اجمعین. پس خواهی نخواهی اقوی التصرفات نزد این خانواده طهارت موجود می باشد.(٤٦

عصای حضرت موسی هر چند آیت قطعی بود ولی این علم اعظم و انفع از آن است، ناقه صالح و بچه اش هر چقدر آیه الله قطعی بود این علم اعظم و انفع است. فرقی که دارد این است که ، این دو آیه به روح و قلب آنها قائم نیست بلکه جدا از آنهاست. اما با امامان طاهر، با جان و روح عجین است.

ثانیاً بر آنان اظهار واجب بود چون پیامبر خدا بودند اما بر امامان طاهر از جهتی واجب نبود اظهارش، بلکه هر وقت مشیت رب الارباب تعلق بگیرد می فرماید: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ »[۲۰۰] آنان (آن قدر مؤدب و فرمانبردار يزدانند كه هرگز) در سخن گفتن بر او پيشي نمي‌گيرند ، و تنها به فرمان او كار مي‌كنند (نه به فرمان كس ديگري) .

[۱۹۹] حدید ۲۵
[۲۰۰] انبیاء ۲۷.

« لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ » : چيزي نخواهند گفت تا خدا نگويد و فرمان ندهد . به فرمان او عمل مي‌نمايند و چانه نمي‌زنند و ستيزه نمي‌كنند . عرض شد اين هبه صرفهء رب است و چون قلوب خلق را قطب و مدار می باشند لهذا عطا شده به آنها. این یک دسته تصرفات حضرات می باشد که ناشی از علم الکتاب است .(٤٦

دسته دوم برای حضرات معصومین الی حجت بن الحسن علیهم السلام تصرف در عالم هستی و آنات هر موجودی است. «وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ »[٢٠١] که از ناحیه «کل شی» و احصیناه فی امام» واضح می گردد. البته تمام اشیا نه به اعتبار جهت خیالی یا واهمه، بلکه از ناحیه اثر شیء و فوائد شیء، و حیات شیء و کیفیت توالد و تناسل و ترکیب بندی موجودات مرکبه و صورت بندی موجودات صاحب صورت، و تدبیر نفس در بدن و اعمال روح در نفس، و اعمال تقسیم قوا در اعضاء و تصفیه خون در تمام اوقات و در تمام عروق

و اعمال قوه‌های مختلفه در قلب ، از قبیل تذکر محبت و حسد، رحم ، علم، فتوت الی آخره و دسته بندی های موجودات و ارزاق آنها (یا در پستان یا در حوصلهء مادر)، یا نه این نه آن بلکه از زمین تغذیه نمودن، یا رساندن آب به اعضاء و شاخه نباتات و درخت و میوه درخت و برگ های درخت، حتی فوقانی و جمع علوم ریاضی و طبیعی و طب و نجوم، نعم الهی.

پس «کل شی» مصداقاً، فوق احصاء بشر است (شی از اعراض عامه است) و احصاء به معنای شماره نمودن میباشد، شمردن رب الارباب از قبیل شماره حساب بانگ نیست که در دفتر بزرگ ثبت باشد، یا دفتر دوایر سجل احوال که شماره نفوس مملکت در آن درج شده باشد، بلکه ثبت خداوند منحصر به نور است، ثبت نوری است، و ثبت نوری چون فوق عالم خیال و نفس و روح و قلب و بی سبب حتی از وسطیت حضرت جبرئیل و وسایرین از ملائکه محترم خداوند بوده ؛ (ص ٤٧

لهذا نور مطلق از هر حیث هر چیز را به حقیقتش که خودش آگاه است ثبت می نماید در روح شریف ولیّ که اعظم اسمای خودش می باشد و از گنجایش روح بشر بیرون و فوق عقول بشری است، اشیاء مندرجه در اسماء اعظم و اوسط و اصغر خودش که تعبیر به علم کتاب می‌شود.

جمیع اوصاف کمالیه علمی و حیاتی از حیث فعالیت با دانش و قوه‌های مبدلیّت (تبدیل) یعنی شیء را به صورت شیء دیگر در آوردن یا برگرداندن به حالت اول، و جمیع کتب سماوی از صورت و معنی او جمیع کمالات ظاهره در بشر به «من البدو الی الختم»، آنچه از پیامبران برجسته پیدا شده از حیث تصرف در کائنات حسب اطلاق «کل شیء» رب الارباب.(٤٨

پس دفتر ثبت تکوینی رب الارباب که از آن ثبت شده ها ، قوه متصرفه در کل موجودات است ، حضرت امیرالمومنین ع می باشد حسب اطلاق «کل شیء». زیرا تمام معانی که به عالم تصور می آید شی بر او تطبیق می‌شود.(٤٨

البته در اثبات این چه جهت نبودیم که تعیین شود امام مبین که باشد. مسئله را مفروق عنه گرفته مجملا عرضه می‌شود که یازده روایت از معصومین صادر شده که «امام مبین» مولا موحدین است.(٤٨

[٢٠١] یس ١٢

۴۹) پس این علم اولین و آخرین بشر که در قرآن است و علم اسماء و صفات رب العزه که در قرآن است غیر از علی(ع) در شرق و غرب عالم نمی یابی که بویی از این علوم برده باشد.

و اگر دیگران کلامی مختصر در کتب خود دارند و یا مقدار کمی در کتب شیعه پیدا می شود آن هم از ائمه اطهار است. آیا در غیر صرف و نحوی که امیرالمؤمنین واضعش بوده اند «گویی» راجع به تفسیر در میدان زده اند.؟ حاشا و کلا.

ثانیاً در این نشئه فعلی محسوس اگر جهت علم امام بر شخص ظاهر نشد، در نشئه های بعد علوم امام واضح نمی شود مگر برای عده قلیلی که از محبین اهل بیت طهارت (ع) . زیرا نص قطعی قرآن در این موضوع وارد شده:

وَمَن كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الآَخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً»[۲۰۲]

و هرکس در این (جهان) کور (دل و گمراه) باشد ، در آخرت کورتر و گمراهتر خواهد بود . (چرا که وجود اخروي انسان ، درخت روئیده از دانه زندگي دنیوي او است). یعني کورتر و نابیناتر برانگیخته شود و راه بهشت و سعادت را نبیند.

اگر نزد ارباب قرآن «امام مبین» که اساس مذهب جعفری است ظاهر نباشد پس نزد عامه که غیر از قرآن و سنت چیز دیگری را عقلشان نمی رسد چطور؟ (چون از احدیث و کلام ثقل دوم قرآن استفاده نمی کنند) فلهذا اصلاً از مخ عادی بیرون نمی روند. نه رسالت را جهت الهی آن را استفاده می نمایند نه قرآن را حبل الله المتصل بودنش را رعایت می نمایند .

(ص۵۰) لهذا علوم پروردگار و تعالیت پروردگار در خاک و تمام افلاک و در تمام نفوس و ارواح و عوالم بعد ، در این (آن) نشئه بر همه کس خداوند واضح فرماید ، لکن در این نشئه میسر نفرموده مگر به نشان دادن ائمه طاهرین.

لهذا تشریف فرمایی حضرت حجت بن الحسن (عج) برای همین جهت است که خلق را حسب الامر رب الاجلّ قریب به رب الارباب فرماید: «سَنُرِيهِم آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِم حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُم أَنَّهُ الحَقُّ ۗ»[۲۰۳]

ما به آنان هرچه زودتر دلائل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمانها و زمین، که جهان کبیر است) و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیراست) به آنان نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که او حق است.

«و لهذا قبل از قیامت کبری حضرت تشریف می آورد . زیرا متعین است این نشان دادن در این نشئه که آفاق و انفس بر قرار است تا مردم استفاده نمایند سعهء قدرت رب الارباب را.

چاره ای نیست برای رفتن به سعادت و ثبات در آن راه الاّ تشریف فرمایی حضرتش و آگاهانیدن ایشان خلایق را حسب میل و خواهش آنها البته الان ممکن است که بفهماند خداوند ذوالقدر و المجد به طالبین این موضوع و این مطلب حسب نص شریف آیه شریفه :

---

[۲۰۲] سوره إسراء آیه ۷۲
[۲۰۳] فصلت ۵۳

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ »[٢٠٤]

كساني كه براي (رضايت) ما به تلاش ايستند و در راه (پيروزي دين) ما جهاد كنند ، آنان را در راههاي منتهي به خود رهنمود (و مشمول حمايت و هدايت خويش) ميگردانيم ، و قطعاً خدا با نيكوكاران است (و كساني كه خدا در صف ايشان باشد پيروز و بهروزند)

. لاكن قليل اندر قليل اندر قليل »".[٢٠٥] اللهم صل على محمد و ال محمد و عجل فرجهم .

ولايت انسان كامل و اولياء الهي

مقام إبراهيم خليل(ع) و أسماء الله تعالي

از جمله كساني كه به مقام وجهُ اللهيّ رسيده و متحقّق به حقيقت ملكوت آسمانها و زمين شده است، حضرت إبراهيم خليل الرّحمن(ع) است. آن پيامبر بزرگ كه بنياد گذار توحيد اسلام و آورندهٔ دين حنيف است، در ميان جميع پيغمبران غير از پيغمبر اسلام، داراي تشخّص و مزايائي است كه مقام و مرتبهاش را از سائر پيامبران بالاتر برده است، چنانكه در قران مي خوانيم:

«وَ كَذَٰلِكَ نُرِيَ إبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَٰوَٰتِ وَ الارْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»[٢٠٦]

(و اينچنين ما به إبراهيم ملكوت آسمانها و زمين را مينمايانيم، و براي اينكه از صاحبان يقين باشد.).

خداوند تبارك و تعالي به دست حضرت إبراهيم عليه السّلام مرده زنده كرد، بواسطهٔ همان «جنبهٔ وجهُ اللهيّ» كه در او بود و تحقّق آن حضرت به اسم مُحيي خداوند عزّوجلّ بود. حضرت إبراهيم(ع) از خدا خواست كه كيفيّت زنده كردن مردگان را بدست خدا بداند. خداوند اين عمل را به افاضهٔ اسم المُحيي (زنده كننده) بدست خود او انجام داد. باذن خداوند اسماء الله در بندگانش تجلی و ظهور می یابد.

هر پيامبری مظهر چند اسم از اسماء هستند مثال حضرت عيسی(ع) مظهر دو اسم از اسماء الله «اسم شافی و محيی» بود و بدين وسيله كور مادر زاد را بينا می كرد و يا مرده را زنده ميكرد. آيات شريفهٔ قرآن صراحت دارد بر آنكه حضرت عيسي بن مريم ميگفت: من به اذن خدا مردگان را زنده ميكنم، و به اذن خدا كور مادرزاد را بينا ميكنم، و كسي كه به مرض پيسي دچار است شفا ميبخشم.

---

٢٠٤ سوره عنكبوت آيه ٦٩

٢٠٥ ولايت از كتاب سه رساله ص ٣٨ تا ٥٠ بطور خلاصه با كمی تصرف

٢٠٦ سوره انعام آيه ٧٥.

۞ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللهِ وَأُبْرِئُ الأكْمَهَ والأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ [۲۰۷]

(... نشانه‌اي را از سوي پروردگارتان برايتان آورده‌ام ، و آن اين كه : من از گِل چيزي را به شكل پرنده برايتان مي‌سازم ، سپس در آن مي‌دمم و به فرمان خدا پرنده‌اي (زنده) مي‌گردد ؛ و كور مادرزاد و مبتلاي به بيماري پيسي را شفا مي‌دهم و مردگان را به فرمان خدا زنده مي‌كنم و از آنچه مي‌خوريد و از آنچه در خانه‌هاي خود ذخيره مي‌كنيد به شما خبر مي‌دهم ! بيگمان در اينها نشانه‌اي براي شما است اگر (اراده پذيرش) ايمان داشته باشيد .

پس اگر با این نگاه هم به عالم و هم به امام نگاه کنیم ، در هر کس هر اسم از اسماء خداوند ظهور و تجلّي کند، به اذن خدا و امر خدا، مفاد و مصداق آن اسم را میتواند در خارج تحقّق بخشد. "پس انسان کامل و اولیاء الهی از بُعد مادی بشری مانند دیگرانند ، اما باعتبار باطن و حقیقت ولائی، ظهور اسماء حق هستند. بنابراین امام جهت ظهور و بروز و ظاهر شدن آن اسماء است گفتیم آنان آئینه تمام نمایی هستند که اسماء و صفات در آنها تجلی کرده ".

نور اسماء در آن آیینه اولی (وجود آنها می تابد) و بوسیله آنها به عالم هستی نمایش داده و گسترش می یابد. به هر حال با چنین نگرشی به عالم و امام، عدم شناخت امام مساوی با عدم شناخت اسماءاست . و عدم شناخت اسماء یعنی بی بهره بودن از توحید و معرف حق و هر کس چنین باشد مصداق «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتةً جاهلیة» خواهد بود.

امام علی(ع) در حدیثی به سلمان و جندب فرمود:«.....هرگز مرا خدا و پروردگار نخوانید و حال آنکه هر چه می خواهید، در فضیلت ما بگویید که هرگز نمی توانید به معرفت و شناختی که خدا متعال در فضیلت و بزرگواری ما اهل بیت قرار داده است، دست یابید. از هزار هزار تا بی نهایت درجه هم که برسید، باز هم نمی توانید در صدی (اتمی) از شناخت و معرفت ما را پیدا کنید، چون ما آیات الهی، دلایل، برهانها، حجتهای خدا، امناء و خلفای او هستیم. خداوند ما را به این درجات منسوب نموده است. ما وجه الله، عین الله، و لسان الله هستیم.» .

به راستی کسی که اهل بیت(ع) و به ویژه امام عصر(عج) را دارد، خدا چه عنایتی به او نموده است ! و هر کس ایشان را ندارد، چه سرمایه ای دارد؟ زیرا حق با آنها، در آنها، از آنها و به آنها است.

در زیارت جامعه می خوانیم: «...والحق معکم و فیکم و منکم و الیکم... و أنّ ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرشه محدقین حتّی منّ علینا...».(...و حق با شماست و در خانواده شماست و از شماست و بسوی

---

[۲۰۷] سوره ال عمران آیه ۴۹

شماست و متوجه شماست...و به راستی ارواح شما و نور شما و سرشت شما یکی است. پاک است و پاکیزه، بعضی گرفته از بعضی. خداوند شما را بصورت نورهایی آفریده و گرداگرد عرش خود قرار داده و خدا بر ما منت نهاده به وجودتان...» *

خلاصه با تحلیل عرفانی: شناخت خداوند و توحید، با شناخت اسماء ممکن است، و شناخت اسماء بدون شناخت مظهر کامل آن ها شدنی نیست. از این رو انکار ائمه ، که حقیقت اسمائند برابر با انکار توحید است. ائمه اطهار ارکان توحید و باعث ظهور و گسترش "لا اله الاالله" در عالم، و راه معرفت و اعتقاد به حق هستند چون انها حلقه وصل هستند که خلق را به حق میرسانند انها واسطه فیض الهی هستند. و البته هم اکنون هم هر خیر و برکتی که از اسماء الله نازل می شود واسطه رساندن آن فیض ، امام زمان (عج) هستند .

ولایت انسان کامل همان نور ولایت خداوند است که ولایت پیامبر(ص) پرتوی از نور خداست. و ولایت ائمه اطهار از نور ولایت پیامبر(ص) است. بهرحال انها در سیر نزولی آن ولایت قرار دارند، این بود رابطهٔ امام با توحید.

واسطه هاي فيض

واسطه های فیض در عرفان ، علم و آگاهی :

ممکن است گفته شود که شیعیان در باره امامان خود غلو و مبالغه میکنند . باید توجه داشت که ، خداوند به بعضی از بندگان علوم و قدراتی عطا فرموده است و واسطه فیض به بندگان هستند. قرآن تاکید دارد به آگاهی و قدرت و (علمی) که دیگران نمی دانند مگر عده کمی از اولیاء الله. به چند نمونه از قرآن اشاره می شود.

۱ـ در علم و آگاهی :

(علم حضرت خضر به آینده) مثل قضیه بناء دیوار ، سفینه و غلام در سوره کهف.

[پیش آگاهی]. در داستان حضرت موسی او به عبد صالح خوانده می شود. و داستان و قصه او را با عبد صالح در سوره کهف چنین می فرماید:

وقتی [از آنجا] گذشتند ، موسی به خدمت کارش گفت : غذای صبحگاهی ما را بیاور که از این سفرمان خستگیِ بسیار دیدیم . خدمت گزارش گفت : آیا ندانستی چون کنار آن سنگ جای گرفتیم ، من ماهی را از یاد بردم و آن با وضعی شگفت‌انگیز راه خود را در دریا گرفت و رفت ، و جز شیطان از خاطرم نبرد که آن را به یاد داشته باشم .

موسی گفت : این [جای فراموش کردن ماهی] همان است که ما در طلبش بودیم . پس با پی گرفتن جای پای خود [از راهی که آمده بودند] برگشتند . فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (آنجا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که او را "از نزد خود رحمتی" داده و از پیشگاه خود "دانشی ویژه" به او آموخته بودیم) .

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ، وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (موسى به او گفت : آيا [اذن مى‌دهى كه] من تو را [به اين هدف پيروى كنم كه از آنچه به تو آموخته‌اند ، مايه رشدى به من بياموزى ؟ گفت : [اى موسى !] تو هرگز نمى‌توانى بر همراهى من شكيبايى ورزى ، و چگونه مى‌توانى بر چيزى كه به آن احاطه [علمى] ندارى شكيبايى ورزى ؟

گفت : اگر خدا بخواهد ، مرا شكيبا خواهى يافت ، و هيچ فرمانى را از تو مخالفت نخواهم كرد . گفت : [اى موسى !] اگر دنبال من آمدى ، از هيچ چيز از من مپرس تا خودم درباره [حقيقتِ] آن با تو آغاز سخن كنم . پس هر دو به راه افتادند تا وقتى كه در كشتى سوار شدند ، او شكافى در كشتى ايجاد كرد . موسى گفت : آيا آن را شكافتى تا سرنشينانش را غرق كنى ؟ به راستى كه كارى بسيار زشت كردى ! "قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا" گفت : [اى موسى !] آيا نگفتم كه تو هرگز نمى‌توانى بر همراهى من شكيبايى ورزى ؟

موسي گفت : مرا بر آنچه از ياد بردم ، مؤاخذه مكن و در كارم به من سخت مگير . آنگاه [هر دو] به راه افتادند تا [زمانى كه] به نوجوانى برخوردند ...؛ كه باز با اعتراض موسي مواجه مي شود .

گفت : [اى موسى !] آيا نگفتم تو هرگز نمى‌توانى بر همراهى من شكيبايى كنى ؟ گفت : بعد از اين اگر چيزى از تو پرسيدم ، ديگر با من مصاحبت مكن [براى آنكه] از جانب من به عذر قابل قبولى رسيده‌اى [و براى جدا شدن از من دليل قاطعى دارى .] پس [هر دو] به راه افتادند تا هنگامى كه به مردم شهرى رسيدند ، از مردمش خوراك خواستند و آنان از اينكه آن دو را مهمان كنند ، خوددارى كردند . پس در آن شهر ديوارى يافتند كه مى‌خواست فرو ريزد، او آن را [به گونه‌اى] استوار كرد [كه فرو نريزد] .

موسى گفت : اگر مى‌خواستى براى تعمير آن ديوار ، مزدى مى‌گرفتى [كه براى خود خوراك فراهم آوريم .] قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ۚ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا گفت : [اى موسى !] اكنون زمان جدايى ميان من و توست ؛ به زودى تو را به تفسير آنچه نتوانستى بر آن شكيبايى ورزى آگاه مى‌كنم .

اما آن كشتى از بينوايانى بود كه [با آن] در دريا كار مى‌كردند و در برابرشان پادشاهى بود كه هر كشتى بى‌عيبى را غاصبانه تصرف مى‌كرد ، من خواستم معيوبش كنم [تا به دست آن ستمگر نيفتد .] و بعضي از حكمت و اسرار كارهايش را براي موسي بيان ميكند. و جالب اينكه مي فرمايد: وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ۚ ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا [٢٠٨] و من اين را از پيش خود انجام ندادم . اين است تفسير آنچه نتوانستى بر آن شكيبايى ورزى

٢ـ در حوزه توانايي و علم

<u>ذي القرنين</u>

٢ـ حال (اكنون) مى داند و بقيه نمى دانند. (علم حال) و داستان ساخت سد كه در اخر سوره كهف بيان شده . راجع به علم و قدرتي كه به ذوالقرنين داده شده مي فرمايد:

---

[٢٠٨] سوره كهف تا أيه ٨٣

وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ ۖ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا [۲۰۹](و از تو درباره ذوالقرنين می‌پرسند بگو : به زودی بخشی از سرگذشت او را [به وسیله آیاتی از قرآن] برای شما می‌خوانم).که ر سوره کهف اشاره شده .

توانایی های حضرت عیسی (ع)

حضرت عیسی(ع) می فرماید: "انبئکم " من خبر میدهم ، من شفا می دهم ، من مرده را زنده میکنم باذن الله...قرآن می فرماید: وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ

وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾ ...وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿٥٠﴾ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ

با مردم در گهواره [به صورت کاری خارق العاده] و در میان‌سالی [با زبان وحی] سخن می‌گوید ـ و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد . و به رسالت و پیامبری به سوی بنی‌اسرائیل می‌فرستد که [به آنان گوید :] من از سوی پروردگارتان برای شما معجزه‌ای [بر صدق رسالتم] آورده‌ام ؛

۱ـ من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم و در آن می‌دَمم که به اراده و مشیّت خدا پرنده‌ای [زنده و قادر به پرواز] می‌شود ؛

۲ـ و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را بهبود می‌بخشم ؛

۳ـ و مردگان را به اِذن خدا زنده می‌کنم ؛

٤ـ و شما را از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر می‌دهم؛

مسلماً اگر مؤمن باشید این [معجزات] برای شما نشانه‌ای [بر صدق رسالت من] است ؛«٤٩» وآنچه را از تورات پیش از من بوده ، تصدیق دارم و [آمده‌ام] تا برخی از چیزهایی را که [در گذشته به سزای ستمکاری وگناهانتان] بر شما حرام شده حلال کنم ، وبرای شما دلایلی [برصدق رسالتم] از سوی پروردگارتان آورده‌ام ؛ پس [ای بنی‌اسرائیل !] از خدا پروا کنید و مرا فرمان برید ؛«٥٠» یقیناً خدا پروردگار من و پرودگار شماست ؛ پس او را بپرستید ، این است راه مستقیم است.

چه گروهایی دارای این توانایی هستند

۱ـ انبیاء (اعجاز)

۲ـ اولیاء (کرامات)

۳ـ جن (اجنه در بعضی امور قدرت بیشتری دارند از انسان).

٤ـ آنان که ارتباط با جن دارند (سحر) از قدرت اجنه استفاده می کنند ، مثلا تصرف در بعضی اشیاء، با چشم و یا...

[۲۰۹] کهف ۸۳

آوردن عرش ملکه سبا

در سوره سبا و حضرت سليمان و تخت بلقيس و بيان قدرت خدادادنی به بعضی از بندگان...

[سليمان] گفت : ای سران و اشراف ! كدام يك از شما تخت او را پيش از آنكه همگی به حالت تسليم نزد من آيند ، برايم می‌آورد ؟ قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾ يكی از جنّيان كاردان و تيزهوش گفت : من آن را پيش از آنكه از مسند خود برخيزی نزد تو می‌آورم ، و من بر اين [كار] توانا و امينم . قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ ۖ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ، و اما : قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ۚ [٢١٠] كسی كه دانشی از كتاب [لوح محفوظ] نزد او بود گفت : من آن را پيش از آنكه پلك ديده‌ات به هم بخورد نزد تو می‌آورم . [و آن را در همان لحظه آورد] و او آصف بن برخيا بود كه علمی از كتاب داشت (كمی از علم كتاب داشت).

نکته ها

عفريت من الجن مثلاً در عرض دو ثانيه ، می گويد : قبل از اينكه بلند شوی. اما آصف بن برخيا كه بخشی از كتاب داشت ميگويد: قبل از اينكه پلک بزنی عرش را می آورم. اولياء الهی گر چه پيامبر نباشند (باندازه سعه وجوديشان علم كتاب و علم الهی دارند.

«حالا اگر كسی باشد كه همه علم كتاب را داشته باشد چه قدرتی دارد؟» قران او را هم معرفی می كند ؛ و در قرآن خداوند به رسول اكرم (ع) می فرمايد:

"وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا ۚ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ" [٢١١]

(كافران می‌گويند : تو فرستاده [خدا] نيستی . بگو : كافی است كه خدا [با آيات حكيمانه قرآنش] و كسی [چون اميرالمؤمنين علی بن ابی‌طالب عليه‌السلام] كه دانش كتاب نزد اوست ، ميان من و شما [نسبت به پيامبری‌ام] گواه باشند) .

آصف يكی از اولياء خدا بود آن قدرت را داشت پس انسان كامل و «ولیّ خدا» قدرتش چگونه و در چه حد است؟ مسلما خيلی بالاتر. لذا انسان كامل كه مظهر علم و قدرت و صفات الله است باذن خدا ولايت تكوينی و قدرت تصرف در كائنات را دارد و ما با استفاده از آيات قرآن اين مقام را برای اهل بيت (ع) قائليم گر چه دركش برای خيلی ها آسان نيست!!!.

قرآن می فرمايد: فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ ۖ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ [٢١٢] چون سليمان تخت را نزد خود پابرجا ديد ، گفت : اين از فضل و احسان پروردگار من است ، تا مرا بيازمايد كه آيا سپاس گزارم يا بنده‌ای ناسپاسم ؟ و هر كس كه سپاس گزاری كند ، به سود خود سپاس گزاری می‌كند و هر كس ناسپاسی ورزد ، [زيانی به خدا نمی‌رساند] ؛ زيرا پروردگارم بی‌نياز و كريم است .

---

[٢١٠] سوره نمل ٣٨ تا ٤
[٢١١] سوره رعد آيه ٤٣.
[٢١٢] سوره نمل ٣٨ تا ٤٣.

بخش هفتم

فلسفه امامت

ولایت و امامت تداوم رسالت (ولایت خاصه)

اَللّهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی

خدایا حجّتت را به من بشناسان، زیرا اگر حجّتت را به من نشناسانی، از دین خود گمراه می شوم.

دعای غیبت

مطالب ما راجع به دعای زمان غیبت بود این دعا که از جانب امام زمان عج بما رسیده که سفارش شده در زمان غیبت خوانده شود . نکاتی عرفانی در این دعا است که نمیشود آنرا نادیده گرفت و ما را الزام میکند باینکه برای کسب معارف الهی کوشش کنیم و وقت بگذاریم وگر نه به مرگ جاهلیت خواهیم مُرد؛ با مطالبی که بیان شد، فهمیدن معانی عمیق در این دعا آسان تر خواهد شد. و اکنون به ارتباط توحید با معرفت امام و مرگ جاهلیت اشاره می شود.

دانستیم که ، اصل معارف و دانستنی ها اینست : دانستن توحید و وحدت حق و أصول اعتقادات ، و اینکه بدانیم : تمام عالم را توحید و وحدت حق فراگرفته و کثرات، ظاهر و پوسته حقیقتند، ما آن پوسته را می بینیم و اهل معرفت وحدت آن را می نگرند. آخرین منزل و غایت آمال عارفین توحید است، و پس از توحید مهم ترین مسئله عرفان، انسان شناسی و شناخت موحد حقیقی است.

در قرآن و روایات از جایگاهی رفیع برای انسان، خصوصاًانسان کامل و موحد حقیقی سخن رفته است. در رأس این مقامات، قرآن به خلافت، ولایت، مظهریت اسماء و پذیرش امانت الهی اشاره شده است. و احادیث معصومین (ع) که شرح و تفسیر قرآن است نیز بطور عمیق به این مقامات پرداخته است. و در زیارت جامعه کبیره به مقام والای اهل بیت (ع) اشاره شده است. در رأس قله انسانیت و توحید، اهل بیت (ع) و در زمان ما ولی عصر (عج) بر فراز این قلعه ایستاده است.

فلسفه امامت

در گذشته در باره مفهوم امامت و اهمیت آن مباحثی مطرح گردید اکنون می پردازیم به این موضوع که فلسفه امامت چیست و چرا به وجود امام معصوم جامعه بشری نیاز دارد؟

شناخت و معرفت دینی یک ضرورت انکار ناپذیر است و بهترین منبع برای معرفت دینی قرآن کریم است که معارف فراوانی از دین را در خود جای داده است. از سوی دیگر آنچه در قرآن آمده به صراحت خود آن، به شرح و بیان پیامبر نیاز دارد. چنانکه فرموده‌است:

«و أنزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم»؛ [213]

(ما برای تو ذکر را فرستادیم تا آنچه را که برای مردم فرستاده شده تبیین نمایی).

آنچه در دوران بیست و سه ساله رسالت پیامبر(ص) انجام شد، گرفتن وحی و ابلاغ آن به مردم و تلاش برای هدایت مردم به دین اسلام بود. پیامبر(ص) بیشترین تلاش خود را برای جلب عقل و دل مردم در طول رسالتش به کار برد؛ اما حوادث پس از رحلت آن حضرت نشان داد که هنوز دین در میان مردم نهادینه نشده و تلقی کامل و درستی از همه ابعاد آن ایجاد نشده است. شاهد بر آن ارتداد جمعی از مسلمانان در قلمرو دولت اسلامی پس از پیامبر(ص)، و دست به دست شدن امر زمامداری و خلا استوانه علمی و دینی و پیدایش انحراف فکری و پدید آمدن جریان اسرائیلیات در عالم اسلام، و به وجود آمدن کشمکش های خونین کلامی است.[214]

تحقق این رویداد به خوبی گواه است که وجود کسانی با ویژگیهای پیامبر برای تبیین حقایق دین برای مردم تا چه اندازه ضروری بوده است. کسانی که از علم موهوب الهی برخوردار بوده و از علم لدنی سیراب شده باشند، تا با چنان دانشی حقایق دین را به گوش مردم برسانند. نقش امام پس از پیامبر، بیان دقیق دین الهی است تا حقیقت دین در میان مردم راه پیدا کند و راهی برای تفصیل احکام و رسیدن به آنچه پیامبر بیان نکرده و خداوند خواسته است وجود داشته باشد.

و همان گونه که حکمت، لطف و مهر خداوند اقتضا کرده که زمینه های کمال موجودات را فراهم کند،(سوره طه؛ آیه۵۰) اقتضا دارد که زمینه های رشد و سعادت انسانها را نیز فراهم آورد؛ و رشد انسانها علاوه بر تنظیم و وضع مقررات، نیاز به الگوی عملی دارد، و تحقق آن با انسانهایی ممکن است که در عین برخورداری از ویژگی های انسان زمینی، از خطا و گناه مبرا باشند.[215] همان گونه که در فلسفه بعثت انبیا گفته شده‌است، یکی از دلایل بعثت پیامبران اتمام حجت بر مردم است.(سوره نساء؛ آیه ۱٦۵) نیاز به حجت مسأله ای همیشگی است. به هر دلیلی که در گذشته نیاز به حجت بوده، پس از ختم رسالت این نیاز باقی است.

از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است: "اللهم انک لاتخلی ارضک من حجة لک علی خلقک"[216] "پروردگارا! تو زمین را از حجت خود بر مردم خالی نمی گذاری." قریب به همین مضمون از امام صادق (ع) نقل شده است که خداوند عظمت تر و بزرگ تر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها کند.(همان، حدیث ٦) در چند روایت آمده است که حتی اگر در زمین دو نفر باشند، یکی از آن دو حجت خدا خواهد بود.

[۲۱۳] سوره نحل، آیه ٤٤
[۲۱٤] ر.ک : طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲٦٤ - ۳۰٦
[۲۱۵] طوسی، خواجه نصیرالدین، کشف المراد، ص ۳٦۳؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۳۱۳، باب ۲ از رکن)
[۲۱٦] کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، حدیث ۷.

فرق امام با پیامبر

فرق امام با پیامبر اینست که: پیامبر مؤسس مکتب می باشد، ولی امام حافظ و پاسدار مکتب است. و نیز بر پیامبر(ص) وحی نازل می گردد ولی بر امام نه، او تعلیماتش را از پیامبر(ص) می گیرد، و دارای علم فوق العاده ای است.

از نظر شیعه، امام معصوم تنها بمعنی رهبر حکومت نیست، بلکه رهبری معنوی و مادی، ظاهری و باطنی، و خلاصه رهبری همه جانبهء جامعه اسلامی را بر عهده دارد، او پاسداری عقاید و احکام اسلامی را ـ بدون هیچگونه اشتباه و انحراف بر عهده دارد و او بندهٔ بر گزیده خدا است.

ولی اهل سنت، امام را چنین تفسیر نمی کنند، آنها او را تنها به معنی رئیس حکومت جامعه اسلامی می دانند، و به تعبیر دیگر، زمامداران را در هر عصر و زمان، خلفای پیامبر و ائمه مسلمین می شمرند.

ـ ولایت ، امت ، امامت

۱ـ امت در قرآن کریم:

امّت ، واژه ای عربی بمعنای قوم، قبیله، عشیره، گروه های نژادی و نیز ملت یا جامعه ای مذهبی که تحت لوای هدایت یک پیامبر قرار دارد . این واژه ٦٥ بار در قرآن بصورت مفرد و جمع آمده است و معنای وسیعی دارد.

در مطلق جامعه ای که در امری مشترک باشند بکار رفته اعم از اینکه آهنگ حرکت آنها در جهت تکامل باشد و یا انحطاط. در قرآن می فرماید:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» (یاد آر روزی را که از هر امتی گروهی را محشور می کنیم) اما امامتی که شیعه به آن اعتقاد دارد همان رهبری امت بسوی فلسفه آفرینش است .

۲ـ امامت در قرآن:

قرآن این کتاب آسمانی، بهترین راهگشاء در همه چیز، و در مسئله «امامت» است، و آن را از ابعاد مختلفی مورد بررسی قرار داده است.از دیدگاه قرآن، مسأله امامت چون نبوت از اراده و قرارداد الهی سرچشمه می گیرید و مفهومی نظیر نبوت دارد و تنها در دین اسلام نیست که امامت بعد از پیامبر اسلام(ص) مطرح است، بلکه در مورد انبیاء گذشته و حتی در زمان پیامبران نیز بعنوان یک سنت حتمی الهی، در هدایت بشر وجود داشته است.

قرآن در کنار نبوت، حقیقتی دیگر را به نام امامت مطرح کرده است و حتی آن را مقامی برتر از آن شمرده که پیامبران پس از گذر از مراحل مختلف آزمایشهای سخت، صلاحیت رسیدن به آن مقام را پیدا می کنند. قرآن امامت را عهد خدا می شمارد و کسی را امام می خواند که طی یک دورهء آزمایشی، «انسان کامل بودن خود و پیشوایی» را به اثبات رسانده باشد.

لذا قرآن امامت را از سوی خدا، و جعل او را از «جانب رب العالمین» می شمارد، و در مورد حضرت ابراهیم(ع) می فرماید: وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۖ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ([یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را

پروردگارش به تكاليفی [بسيار مهم] آزمايش كرد ، پس او همه را به طور كامل به انجام رسانيد ، پروردگارش [به خاطر شايستگی او] فرمود :من تو را برای همه مردم پيشوا قرار دادم .

همانطور به ابراهيم و انبياء الهی(ع) كه انسان را در جهت فلسفه آفرينش رهبری می كنند «امام» اطلاق می شود و می فرمايد: وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ ۖ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (و آنان را پيشوايانی قرار داديم كه به فرمان ما [مردم را] هدايت می‌كردند ، و انجام دادن كارهای نيك و برپا داشتن نماز و پرداخت زكات را به آنان وحی كرديم ، و آنان فقط پرستش كنندگان ما بودند).

و در آيه ديگر می فرمايد: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا ۖ وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (و از آنان امامان (و پيشوايانی) قرار داديم كه به فرمان ما (مردم را) هدايت می‌كردند؛ چون شكيبايی نمودند، و به آيات ما يقين داشتند).

امامت چه معنی دارد ؟ وامام چه کسی است ؟

امامت همانگونه كه از اسمش پيدا است به معنی پيشوا و رهبر مسلمانان است چنانچه پيشنماز مسجد را نيز امام جماعت می گويند كه افراد نماز گزار به او اقتدا می كنند.

دراصول عقايد شيعه، امام بايد معصوم باشد و در همه امور جانشين پيامبر باشد. و چون معنی امام در نزد شيعه با ساير مذاهب متفاوت است لذا عقيده آنها نيز با سايرين فرق می كند. همين يک عقيده (اعتقاد به عصمت امام) باعث تفاوتهای بسيار زيادی در نوع رفتار پيروان مذهب شيعه با ساير مذاهب است . چون در نزد ساير مذاهب كه معتقد به عصمت امام نيستند هر فردی می تواند عهده دار اين منصب گردد در صورتی كه در عقيده شيعه اين منصب منحصر به افراد بسيار خاصی می شود .

در ثانی طبق مذهب شيعه امام بايد جانشين پيامبر(ص) در تمام شئون باشد. يعنی تمام اموری كه مربوط به پيامبر(ص) بوده، امام هم بايد در آن امور جانشين پيامبر(ص) گردد لذا هر فردی نمی تواند امام و جانشين پيامبر باشد. البته بين امام و پيامبر تفاوتهايی نيز وجود دارد از جمله اين تفاوتها می توان به امور زير اشاره كرد :

۱) پيامبر مؤسس دين است اما امام نگاهدارنده و حافظ دين می باشد .

۲) بر پيامبر وحی نازل می شود ولی برامام وحی نازل نمی شود بلكه همان راه پيامبر را ادامه می دهد، و تعليمات را از پيامبر می گيرد يعنی در حقيقت همان امر خدا را اجرا می كند اما با واسطه نه بدون واسطه .

پس در نزد شيعه علاوه بر اينكه امام رئيس جامعه و حكومت اسلامی است رهبری معنوی و باطنی را نيز بر عهده دارد. يعنی امام بايد رهبر مسلمانان در تمام شئون زندگی شان باشد . همانطور كه پيامبر(ص) بودند.

امام بايد پاسدار و حافظ دين باشد ، يعنی هم از اصول دين حمايت و نگهداری كند هم از فروع دين و مسلماً كسی كه می خواهد از دين پاسداری كند بايد كاملا به دين آگاه باشد. لذا امام بايد منحرف نگردد و اشتباه نكند پس بايد معصوم باشد. «بنابراين امام بايد از جانب خداوند انتخاب گردد». اين خصوصيات و ويژگيهائی كه برای امام بيان شد از ديدگاه مذهب تشيع بود، حال به معرفی امام از ديدگاه اهل سنت می پردازيم .

امام از نظر اهل سنت

برادران اهل تسنن امام را تنها رئیس حکومت اسلامی می دانند یعنی در هر عصر و زمانی زمامدار و حاکم (امام) محسوب می گردد که خلیفه پیامبر و خلیفه مسلمانان واقع می شود.

به تعبیر دیگر، زمامداران را در هر عصر و زمان، خلفای پیامبر و ائمه مسلمین می دانند.

بنابراین در نزد اهل تسنن هر کسی می تواند امام باشد، در صورتی که نزد شیعه اینچنین نیست، در حقیقت هرگونه انحرافی که در هر امری اعم از امور دینی و یا غیر آن صورت می گیرد مربوط به اصل و سرچشمه آن است، چنانکه می بینیم اختلاف بر سر امامت نیز در اصل به معنی و مفهوم امامت در نزد سنی و شیعه بر می گردد.

بنابر این امام حافظ دین است و در بحث نبوت نیز بیان کردیم دین در نزد خداوند یکی است، و اصل اعتقاد تمام ادیان به وجود خدا و نبوت و معاد است، اما شاخه شاخه شدن دین به مذاهب مختلف به خاطر تفسیرهای غلطی است که افراد از دین دارند .

خلاصه ، فلسفه وجود امام

۱ـ تکامل معنوی در کنار وجود رهبران الهی

۲ـ پاسداری از شرایع آسمانی .

۳ـ رهبری سیاسی و اجتماعی امت.

٤ـ لزوم اتمام حجت .

٥ـ امام واسطه بزرگ فیض الهی است.

شرایط و صفات ویژه امام

۱ـ معصوم بودن از خطاء و گناه ، ۲ـ حفاظت از دین

۳ـ علم سرشار، ٤ـ شجاعت ، ٥ـ زهد و وارستگی، ٦ـ جاذبه اخلاقی

آن چه بیان شد راجع به مسئله امامت بمعنای عام بود، حال به آیاتی که در باره «امامت خاصه» در قرآن بیان شده اشاره می شود.

<u>۱ـ آیه ولایت:</u>

طبق احادیث متعددی که توسط محدثین اهل تسنن و شیعه نقل شده ، آیه ولایت در باره علی(ع) نازل شده است که در حال نماز، انگشتر خویش را به مستمند بخشید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

(همانا ولیّ شما، خدا و رسول او و کسانی هستند که در حال رکوع زکات می دهند)

بی شک ولایت خدا و رسول او تنها بمعنی دوستی و یا نصرت نیست، بلکه معنی آن اختیار داری و اولویت در تصرف و زعامت و وجوب اطاعت در کل شؤون مربوط به ولایت تشریعی خداست و این نوع ولایت، نظر به مفاد کلمه «انّما» منحصر به خدا و رسول(ص) و علی(ع) است و ترتیب ذکری نیز نشانگر آن است که ولایت امام، شعاع ولایت رسول، و ولایت رسول، شعاعی از ولایت الله می باشد . {هر نوع ولایتی که از شعاع این سه مرحله خارج باشد و به آن باز نگردد، مردود و نا مشروع می باشد}.

۲ـ آیه تبلیغ:

اکمال رسالت به ابلاغ ولایت امام است، که در این آیه بنا بر احادیث بسیاری از پیامبر(ص) در مسئله «ولایت» است.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۖ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

هان ای رسول ! آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده است، ابلاغ کن که اگر نکنی، رسالتت را (بدرستی و کامل) ابلاغ ننموده ای. با نزول این آیه، پیامبر اکرم(ص) در باز گشت از حجة الوداع ، مسلمانان را در محلی به نام «غدیر خم » جمع نمود و علی رغم گرمای سوزان صحراء، علی(ع) را به عنوان ولیّ امر، با این بیان معرفی فرمود: «الست باولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی

قال: من کنت مولاه فهذا علیٌّ مولاه: اللهم والی من ولاه و عادِ مَن عاداه».(آیا من نسبت به شما از خود شما اولی به تصرف و اختیاردار نیستم، مسلمانان حاضر یکصدا گفتند: آری! سپس پیامبر(ص) فرمود: هر کس را که من ولیّ و صاحب اختیارم، این علی نیز او را چنین است. خداوندا! آن کسی را که ولایت علی را بر عهده می گیرد، نصرت فرما و آن کس را که علی را دشمن می دارد، دشمن دار.

بحثی جالب در باره آیه تطهیر [۲۱۷]

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

خداوند قطعاً ميخواهد پليدي را از شما اهل بيت (پيغمبر) دور كند و شما را كاملاً پاك سازد .

[۲۱۷] از کتاب «بصائر» یا «قرآن و اهل بیت ع» شرح و ترجمه «شواهد التنزیل» از مرحوم آیت الله شیخ حسنعلی نجابت ره کتاب سه رساله ـ عشق ، سرو ، ولایت / ص ۵۱ تا ۵۶ .

"«آیه ۳۳ سوره احزاب مشهور به آیه تطهیر مربوط به اهل بیت می باشد. که سزاوار است در معنی آن دقت بیشتری گردد. بهترین معنی برای اذهاب رجس (بردن پلیدی) جهالت و کمبود وجودی از جهت شهود و ادراک است.

چنانچه بهترین معنی برای طاهر نمودن خداوند اهل بیت طهارت علم به ذات و صفات و اسماء و افعال خداوندیست که این دانشها موجب نهایت قرب پروردگار و به اصطلاح کمال آن ولایت خداوندی را همراه می آورد.

حال (جا دارد) شرحی در باره «رجس و بردن» و سپس طهارت و تطهیر داده شود، و آنگاه در باره اراده و فعلیت آن نسبت به خداوند سخن گفته شود.

پلیدی جهل و پاکی علم

اذهاب رجس ـ خداوند تعالی رجس یعنی پلیدی را به طور کلی و به اصطلاح به نحو ایجاب کلی برداشته است. بنابراین بر حسب ظاهر باید لفظ «الِ» استغراق یا جنس باشد و هر کدام باشد عمومیت را می رساند.

نکته جالب و دقیق در آیه شریفه: بر داشتن پلیدی جهل از هر جهت ملازم و همراه طهارتِ علم از هر جهت نیست و لذا عطف فرموده جمله « وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» را به « لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ» تا واضح شود میان بودن پلیدی و آمدن تطهیر فاصله و به تعبیر دیگر دو افاضه و لطف و نعمت جداگانه است .

قبلاً باید گفته شود در افراد معمولی و دانشهای جزئی میان علم و جهل تقابل عدم و ملکه است. یعنی اگر جهل به چیزی نبود خواهی نخواهی علم به آن چیز خواهد بود و این مطلب مربوط به مقوله ای از مقولات و مخیّله و عاقله و خلاصه فعل بشر می باشد در عالم محدود در تحت شرایط ماده و زمان و مکان تلازم میان بردن جهل و آمدن علم می باشد.

اما نسبت به علم خداوند که خالق عالم ماده و زمان و مکان است و هرگز فعل او مقید به این قیدها نمی گردد، نمی توانیم آن را با فعل بشر که محدود به این قیود است مقایسه نمائیم.

در مورد اذهاب رجس، نمی شود آنرا معصیت یا حتی مکروه تعبیر کنیم که خداوند گناه یا مکروه را از اهل بیت علیهم السلام بُرد . زیرا شأن ایشان از ارتکاب خلاف رضای خداوند قبل از آیه تطهیر برتر می باشد .

و در ضمن شرح کلمه «يُرِيدُ» متذکر می شویم که عنایت تازه ای از طرف خداوند هنگام نزول آیه تطهیر به اهلبیت (ع) گردید که قبلا نبوده است .

مخصوصاً به گواهی روایاتی که از رسول خدا (ص) کسا را برایشان افکند و از خداوند این معنی را درخواست نمود : «خداوندا، ایشان اهل بیت من هستند. پلیدی (جهل) را از ایشان ببر و پاک فرما (به نور علم) ایشان را پاک کردنی» لذا بهترین معنی همانطوری که گذشت برای پلیدی، جهل و برای پاکی علم می باشد.

اینک اصل سخن: اذهاب رجس غیر از تطهیر می باشد و به تعبیر دیگر بردن جهل (در فعل خداوند) غیر از منور کردن به نور علم است. بردن جهل به طور کلی از ، ایجاد قابلیت و صلاحیت است برای اهل الله و ولیّ خدا شدن.

و شاید بتوان آن را به درک اجمالی تشبیه کرد با اینکه جهل نیست ولی علم حقیقی هم به آن اطلاق نمیشود کرد (تنها صلاحیت برای ولایت خداوندی) ، غیر از ولیّ خدا شدن است . ولایت خداوندی که دارا شدن کمالات علمی پروردگار و توانایی تصرف در موجودات علوی و سفلی و خلیفه الله شدن است.

این دو با هم خیلی فرق دارد. اذهاب رجس و صلاحیت ولایت مانند ایجاد استعداد دانش‌آموز و دانشجو است . تا این استعداد نباشد کجا میتواند دانشمند گردد. ولی این استعداد دانش نمی آورد بلکه نعمت تازه میخواهد.

گواه بر این مطلب را میتوانیم از قرآن مجید و کلمات خود اهل بیت پیدا کنیم در قران با این که نسبت به خاتم انبیا می فرماید «و ما ینطق عن الهوی » از روی هوس سخن نمی گوید؛ و به تعبیر دیگر اذهاب رجس از او به نحوه اکمل شده که شخصیت خودش و جهات نفسانی دیگر در کار نیست و هر چه به زبان جاری می فرماید: وحی و الهام خداوندی است.

مع الوصف می فرماید «قل ربی زدنی علما» پروردگارا دانش ام را زیاد فرمان ـ و همچنین «علمک ما لم تک تعلم» یاد داد تو را آنچه را که نمی دانستی ـ لذا خوب واضح می‌گردد که میان اذهاب رجس و منور شدن به نور علم فرق می باشد.

چنانچه در دعای منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام « مناجات شعبانیه » می فرماید:

«هب لی کمال الانقطاع الیک» نهایت بریدگی (از دیگران و چسبیدگی به خودت) را به من عنایت فرما تا چشمهای دل‌ها پرده های نور را بشکافد (و معرفت کامل نصیب گردد) همچنین جمله مشهوری که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله است «ما عرفناک حق معرفتک» تو را آنطور که سزاوار شناسائی تو است نشناختیم (آنطور که خودت خودت را را می شناسی). پس معلوم می‌شود که اذهاب جهل کلی ملازم با معرفت (علم به علم) نیست، بلکه معرفت عطای تازه لازم دارد (وگرنه جایی برای این کلام پیغمبر نمی ماند.).

فعلیت اراده و اطلاق تطهیر

مطلب دیگر در اذهاب رجس «لیذهب» تعبیر می فرماید: و «ل» که مقابل «سین و سوف» که برای آینده است داشته ، و به تعبیر دیگر هم اکنون را می رساند و به اصطلاح اراده در این آیه شریفه مساوی با فعلیت است .

ای اهلبیت گرامی پیغمبر صلی الله علیه و آله خداوند هم اکنون همه قسم پلیدی نادانی را از شما برد (اراده بردن پلیدی هم اکنون محال است از مراد تخلف پیدا نماید یعنی دیگر هیچگونه پلیدی جهل در آنان باقی نماند.).

نکته مهم در آیه شریفه اسناد فعل به ذات خداوندی است. یعنی خود پروردگار خواسته که پلیدی جهل را ببرد و طهارت علم بیاورد، و فعل خداوند وقتی که بلا واسطه باشد به هیچ وجه جزئی

نخواهد بود. یعنی اگر خدا بخواهد جزئی و مربوط به امری از امور باشد مقید به قید شده که فعل خدا از آن پاک است (چنانچه در بحث فعل خدا در کتابهای کلام آمده است).

بنابراین همانطور که اذهاب رجس (بردن پلیدی جهل) به طور کلی است و هیچگونه جهلی باقی نگذاشت، تطهیر (طاهر و منور کردن به نور علم) نیز به طور کلی خواهد بود.

فعل حق که مناسب خود او است تقیید نخواهد داشت و جزئی هم نخواهد بود. از همه اینها گذشته اگر جهل مختصری (به نحوه ایجاب جزئی) باقی بماند منافات با مفعول مطلق (تطهیر) دارد. زیرا اطلاق و بی قیدی مفعول مطلق (بی قیدی از اینکه برای کسی یا با چیزی یا با کمک چیزی یا در چیزی باشد مقابل مفعول له و معه و فیه) می رساند که عطاء پروردگار از هر جهت کامل می باشد.

اگر جهل در شأنی از شؤون یا اسم و فعل خداوند یا حکمی از احکام الهی یا خبری از اخبار یا واقعه ای از وقایع باقی باشد نقیضش که طهارت علم باشد دیگر نیست و عطاء خداوندی که طهارت علم باشد دیگر نیست و عطاء خداوندی که طهارت علم باشد مقیّد به بعض و جزئی گردید و تقیّد با اطلاق مفعول مطلق تنافی دارد.

نا گفته نماند که این تعبیر « لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» برای هیچ یک از پیغمبران حتی ابراهیم خلیل الرحمن نشده است . برطرف کننده پلیدی جهل خود خداوند و پوشاندن لباس علم و طهارت واقعی نیز خود خداوند است بدون واسطه.

ممکن است گفته شود بردن ناپاکی از اهلبیت فرع بر وجود آن است مثلاً حضرت زهرا سلام الله علیها که از بدن و روح پاک شریف خاتم الانبیا پدید آمده و تا دوران رشد در دامن معلم بشر تربیت شده و سپس در خانه ولی اعظم خداوند علی ابن ابیطالب علیه السلام و با فرزندانی چون حسن و حسین سر و کار داشته، پلیدی از کجا آمده بود تا خداوند آن را برطرف سازد؟

پاسخ این است که اولا امور نسبی است و با جهل و علم خود نباید آن را مقایسه کنیم چنانچه همین جواب در ذنب و گناه انبیاء و اولیاء گفته شده است.

ثانیاً ممکن است بردن پلیدی ، کنایه از مانع شدن از آمدن باشد (و به تعبیر علمی اذهاب رجس دو مصداق دارد که قابل تطبیق بر هرکدام می باشد: رجس موجود را بردن و مانع از آمدن رجس شدن) این دو جواب اجمالی علاوه بر مطالبی که ذکر گردید." [۲۱۸].

---

[۲۱۸] خلاصه سه رساله از ص ۵۱تا ص ٥٦

فصل

مقام امامت و فلسفه وجود امام

"مقام امامت مقامی معنوی و عهدی الهی است . به شرح مختصری اشاره میشود :

«فلسفه وجود امام چیست؟ به عبارت دیگر ما چه نیازی به وجود امام داریم؟ یکی از فلسفه های وجود امام این است که :

« تکامل معنوی در کنار وجود رهبران الهی صورت می گیرد».

و اگر بخواهیم امام را بشناسیم باید قبل از آن انسان را شناخت و هدف از آفرینش انسان را دانست. در حدیث قدسی خالق متعال به پیغمبرش می فرماید:

"خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی[۲۱۹]

(همه چیز را برای تو خلق کردم و تو را برای خودم)

بشر راه بسیار طولانی و سختی را باید بپیماید، تا به تکامل و مقام انسانیت برسد. چنانچه در قرآن و روایات نیز بیان شده، خداوند انسان را آفرید تا اینکه خلیفهٔ خدا در روی زمین گردد. اما آیا همه انسانها خلیفه خدا در روی زمین هستند؟ یا اینکه این انسان استعداد بالقوه دارد که خلیفهٔ خدا گردد؟.

انسان باید یک سیری را طی کند تا قابلیت بالفعل یابد و خلیفهٔ خدا در روی زمین گردد .و خداوند وسائلی را جهت طی کردن این سیر و به تکامل رسیدن در اختیار انسان قرار داده است . که این مسئله نیز به ربوبیت خداوند بر می گردد .

این رب چون خالق است تمام احتیاجات خلق را مهیا نموده، برخی از این وسائل جهت رسیدن به تکامل انسان، تکوینی هستند مانند قوه درک و عقل و فهم و همین طور وسائلی چون سمع و بصر برای معرفت و شناختن راه و راهنما می باشند.

وبرخی دیگر از این وسائل تشریعی هستند که این وسائل همان فقه است که باعث تکامل انسان می شود. لذا باید رهبری نیز وجود داشته باشد تا راه را به انسان نشان دهد و انسان تحت تربیت او قرار گیرد .

بنابراین خداوند نیز از بین انسانها در هر زمانی فردی را به عنوان معلم برگزیده که مانند تمام انسانها است اما از جهاتی نیز با سایر انسانها فرق می کند که « انا بشر مثلکم یوحی الیّ» این فرق مربوط به (يُوحَى إِلَيَّ) می باشد . حال این معلم (پیامبر هر قوم) است که در هر دوره برای هدایت انسانها مبعوث شده، و باید خصوصیات و ویژگیهای معینی داشته باشد

ویژگی های رهبران الهی

۱) دانا ترین و عالم ترین انسانها باشد . تا اینکه راه رسیدن به خدا را به آنها نشان دهد. و با توجه به اینکه انسان راه بسیار پرپیچ و خمی را در پیش دارد تا به آن کمال مطلوب برسد،.و

۲۱۹

چون نیاز دارد که به تکامل معنوی برسد، و این تکامل معنوی ابعاد مختلفی دارد لذا باید رهبری، وجود داشته باشد که انسان را در این راه طولانی و پر فراز و نشیب راهنمایی کند .که اگر انسان این راه تکامل معنوی را در سایه رهبران الهی در پیش نگیرد، گمراه می شود و به تکامل نخواهد رسید.

مانند بچه ای که از شکم مادر ناقص الخلقه متولد می شود، چرا که تکامل لازم را در دوران جنینی پیدا نکرده است ، واین نوزاد پس از تولد در دنیا معذب و ناراحت خواهد بود . اگر انسان بداند که بیهوده آفریده نشده و مسافری است محصل، و برای زندگی وسیعتری باید خود را آماده کند. و بداند این سفریست معنوی

این سفر مصر و عراق و شام نیست

این سفر جائیست که آنرا نام نیست

بلکه این سفری است که در رابطه با آن بیان شده است.

طی این مرحله بی همرهی خضر نکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

بعضی فکر می کنند فقط در سیر و سلوک عرفای نیاز به استاد دارند، در صورتی که همه انسانها در سیر و سلوکند و قانون این سیر هم در قرآن است که به وسیله آن انسانها راه تکامل را می پیمایند. پس باید کسی باشد تا دست این انسان را بگیرد و او را به مقصد برساند حال چه کسی می تواند عهده دار این مسئولیت در قبال انسان گردد ؟

مسلماً آن کسی است که خودش این راه را طی کرده است، و راه را می شناسد، و با خطرات راه به طور کامل آشنایی دارد. پس باید یک انسان کاملی باشد که بشر را به آن کمال راهنمایی کند . این فرد باید یک رهبر آسمانی باشد چرا که: «ظلمات است بترس از خطر گمراهی» .

حال ممکن است کسی فکر کند با توجه به اینکه خداوند به انسان قوه عقل و درک داده، و کتب آسمانی را نیز برای هدایت او فرستاده است دیگر نیازی به رهبر ندارد چنانچه برخی از برادران اهل سنت نیز با این عقیده می گفتند: {یکفینا کتاب الله} کتاب خدا ما را کافی است. اما باید در پاسخ به این گروه گفت آیا شما قادر به درک تمام امور ذکر شده در این کتاب هستید؟ !

وقتی که قرآن می فرماید :" لَّا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ[220] " (جز پاکان بر آن دست نیازند) پس باید یک طهارت باطنی باشد تا بتواند باطن کتاب خدا را بفهمد. لازم به ذکر است که مقصود از درک کتاب تنها روخوانی ظاهری قرآن نیست. بنابراین امام کسی است که پس از پیامبر رهبری انسانها را به عهده دارد

« لذا وجود امام تکمیل کننده هدف آفرینش است ».

[۲۲۰] ..سوره واقعه آیه ۷۹

قاعده لطف

مسئله بعدی در رابطه با فلسفه وجود امام تحت عنوان

(قاعده لطف) می باشد .

اینکه خداوند انسان را خلق کرد و تمام وسائلی را که جهت رسیدن به هدف آفرینش (تکامل) نیاز دارند در اختیار آنها قرار داده است، این نشان دهندهٔ لطف خداوند است . پس طبق قاعده لطف خداوند باید پیامبرانی را برای هدایت انسانها مبعوث کند و به همراه این پیامبر باید کتب الهی باشد تا بتواند قوانین الهی را به انسانها آموزش دهد .

لذا وجود پیامبران و پس از آنها جانشینانی که راه پیامبران را ادامه دهند به مثابه حجتی برای انسانها هستند . چنانچه خداوند نیز می فرماید :

مَّنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً[۲۲۱] (هر کس هدايت يافت ، فقط به سود خودش هدايت مي يابد و هر کس گمراه شد ، فقط به زيان خودش گمراه مي شود . و هيچ بردارنده بار گناهی ديگری را به دوش خود بر نمي دارد می فرماید: « و ما بدون اینکه پیامبری را [برای هدایت واتمام حجت به سوی مردم] بفرستیم، عذاب کننده [آنان]نبودیم».

«بنابراین وجود یک رهبری الهی جهت رسیدن به هدف تکامل ضروری است».

رهبری سیاسی و اجتماعی امت

یکی دیگر از مسائل مربوط به فلسفه وجود امام :

{ رهبری سیاسی و اجتماعی امت } می باشد

بیان شد که شیعیان برای امام خصوصیات ویژه و منحصر به فردی را مطرح می کنند، از جمله اینکه از نظر آنان امام باید معصوم باشد که رهبری همه جانبهٔ امت را بر عهده بگیرد، در صورتی که اهل تسنن امام را تنها به عنوان رهبر سیاسی و اجتماعی امت قبول دارند، اما از نظر شیعه این رهبر باید دارای شرایط خاصی باشد و هرکسی نمی تواند عهده دار این پست گردد.

همه مردم، هر گروه با هر گونه هدفی که مد نظر داشته باشند رهبری را برای خود انتخاب می کنند. اگر فردی که به عنوان نماینده انتخاب شده، صالح بود در جهت منافع مردم فعالیت می کند و اگر فرد ناشایسته باشد، در جهت عکس حرکت کرده و تنها منافع خود و پیروان خود را مدنظر قرار می دهد.

نماینده سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیزعلاوه بر تزکیه نفس، باید آگاهی کامل از احکام و قوانین اسلام داشته باشد تا بتواند وظیفه پاسداری از اسلام را به نحو احسن انجام دهد . لازم به ذکر است که احکام قرآن تنها شامل امور عبادی نیست بلکه تمام «امور سیاسی ، عبادی و اجتماعی و.تربیتی و سیر و سلوک و تکامل» انسانها را شامل می شود.

---

[۲۲۱]. سوره اسراء آيه ۱۵

لذا فردی که رهبر است باید واقف به تمام امور و شئون مسلمین و احکام اسلام باشد . همانگونه که قوانین از جانب خدا است ، اجرا کننده و مجری قانون نیز باید از جانب خدا تعیین شود.

از سوی دیگر گفتیم که انسان باید به سمت هدف خلقت خود که همان تکامل معنوی است حرکت کند، و برای این امر باید همراه با سایر افراد جامعه باشد و به تنهایی نمی تواند این راه را طی کند، زیرا قدرت مادی و معنوی و جسمانی و... هر فردی به تنهایی ناچیز است ولی اگر همه باهم باشند هرکدام نیاز دیگری را تأمین می کند لذا جامعه باید نظام صحیحی داشته باشد تا این قدرتها و استعدادها را بتواند شکوفا سازد .

و از آنجایی که دین مبین اسلام، انسان ساز بوده و برای تکامل انسانها آمده است نظام صحیحی را برای جوامع بشری آورده تا انسانها در سایه این نظام صحیح در مسیر رشد و تکامل حرکت کنند.

امام و اتمام حجت

«فلسفه بعدی برای وجود امام { لزوم اتمام حجت } می باشد».

اگر خداوند کتابی را توسط پیامبران، و رهبرانی را از جانب خود جهت راهنمایی انسانها نفرستد مسلما انسانها به بیراهه رفته و راه حق را نخواهند شناخت. در این صورت اگر خداوند انسانها را مورد محاسبه قرار دهد از عدل الهی به دور خواهد بود.

اما با وجود تمام این وسائل هدایت و راهنمایانی که خداوند در اختیار بندگان قرار داده، (از جمله حجت های ظاهری مانند پیامبران وائمه و کتاب آسمانی، و حجت باطنی که همان عقل است) دیگر هیچ جایی برای خطا رفتن و عذر داشتن وجود ندارد . بنابراین

لزوم «اتمام حجت نیز به همان قاعده لطف الهی» بر می گردد.

واسطه فیض الهی امام

پنجمین فلسفه وجود امام را (واسطه فیض الهی) معرفی کرده اند.

زمانی که خداوند می خواهد خیری را به بندگانش برساند آن را از طریق واسطه های فیض به انسان می رساند چرا که، بین خداوند و مخلوقات حجابهای زیادی وجود دارد یکی از این واسطه هایی که باعث می شوند فیض خداوند به مخلوقات برسد همین امام و یا انسان کامل است. یعنی خداوند فیض خود را به طور تدریجی به انسان می رساند.

در رابطه با امور معنوی نیز به همین صورت است یعنی فیض خداوند به طور تدریجی و از طریق واسطه هایی به انسان می رسد و تکامل معنوی نیز همانند تکامل مادی به طور تدریجی به همراه مربی خاصی که خداوند او را تعیین کرده صورت می گیرد.

پاسداری از شریعت.

ضرورت دیگر برای وجود امام را می توان تحت عنوان

(پاسداری از شرایع آسمانی) بیان کرد.
خداوند منهج و راه رسیدن به تکامل را در کتاب آسمانی توسط پیامبر(ص) برای بشریت فرستاده است . لذا باید کسانی باشند که از این کتاب محافظت کامل را به عمل بیاورند. آنچه مسلم است مقصود از حفاظت کتاب آسمانی محافظت از محتوای آن است نه ظاهر آن. یعنی کسی محتوا و معانی آیات را تحریف نکند .

با وجود اینکه خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید : " إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ[۲۲۲] " (بی تردید ما خود این قرآن را نازل کردیم و قطعا ما خود نگهدار آنیم) ولی باز هم دستهای زیادی امروزه وجود دارند و سعی می کنند که قرآن را به تحریف بکشانند . لذا باید کسی باشد که محتوای قرآن در قلب او محفوظ باشد تا اینکه بتواند از هرگونه انحرافی در قرآن به شدت جلوگیری کند

«پس محافظت از کتاب وشرایع آسمانی توسط امام صورت می گیرد .»

چنانچه بیان می شود : زمانی که آیات الهی بر قلب مبارک و شریف حضرت رسول(ص) نازل می شد مانند قطرات باران، پاک و زلال و شفاف، و خالی از هر گونه آلودگی های شُبهه، حیات بخش و محی الموتی بودند. اما اگر همین آیات بر قلوب ناپاک و تزکیه نشده نازل می شد بر آنهایی که قرآن در باره آنها می گوید: ...

پس وظیفه امام نگهداری شریعت است تا اینکه هیچ کس نتواند هیچ بدعتی در دین بگذارد و اگر کسانی باشند که از نظر فکری دچار انحرافاتی در دین شوند، باید کسی باشد که این انحرافات را از بین ببرد. واگر هر مذهب یا آئینی بدون رهبر باشد پس از مدتی اصالت خود را از دست می دهد . چنانچه هم اکنون شاهد انحرافات زیادی در کتب تورات وانجیل هستیم در حکمت ١٤٧ نهج البلاغه نیز اینچنین می خوانیم:

اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً وَ إِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً[۲۲۳]

(آری ! خداوندا! زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست، که برای خدا با برهان روشن قیام کند، یا آشکار و شناخته شده، یا بیمناك و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود، و نشانه هایش از میان نرود).

قلب امام مانند صندوقی است که جواهرات را در آن قرار می دهند تا از دستبرد دیگران در امان باشند. آیا جواهراتی مهمتر وگرانبهاتر از کلمات خداوند که با وحی منزل است وجود دارد ؟ !پس باید مکانی هم برای محافظت از این جواهر گرانبها (قرآن کریم) وجود داشته باشد

نکته ای قابل تأمل

از آنجا که امام معصوم بصورت یک انسان کامل و پیشرو قافله ی انسانیت، سبب نزول فیض الهی می گردد؛ و هر فرد به مقدار ارتباطش با پیامبر و امام از این فیض بهره می گیرد؛ باید

---

[۲۲۲] سوره الحجر آیه ۹
[۲۲۳] .نهج البلاغه حکمت ۱٤۷

گفت همان گونه که وجود قلب برای انسان ضروری است، وجود این واسطه ی فیض الهی در کالبد جهان انسانیت ضرورت دارد (دقت شود).

اشتباه نشود پیامبر و امام از خود چیزی ندارد که به دیگران بدهد ، هر چه هست از ناحیه خداست ؛ اما همان گونه که قلب واسطه فیض الهی برای بدن است ، پیامبر و امام نیز واسطه های فیض خداوند برای انسانها از تمام قشرها و گروه ها هستند.[224]

---

[224] ده درس امام شناسی ، درس دوم فلسفه وجود امام. دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی / مسجد هدایت / آیت الله ناصر مکارم شیرازی / از انترنت / با تصرف در نگارش

فصل

بحث مهدویت

حال که تا اندازه ای به مسأله توحید و فطرت و ولایت و امامت مطالبی بیان شد به موضوع (مهدویت از ناحیه عقل و فطرت اشاره می شود.

مهدویت بر اساس عقل [225]

"مسأله اعتقاد به مهدویت و وجود امام زمان (عج) ارتباط تامی با مسأله امامت و رهبری دارد. اجتماع ، نیاز به رهبر و زعیم دارد ، و هیچکس در این جهت تردید ندارد . هم شیعه قبول دارد و هم اهل سنت و هر دو دسته دلیل عقلی و نقلی اقامه کرده اند ، ولی شیعه امامیه از آنجا که امامت را به جهت معنای خاصی که بر آن دارد از اصول می داند . اذا سنخ ادله آنها بر لزوم و ضرورت امام در هر زمان ، با ادله اهل سنت تفاوت اساسی دارد.

ادله عقلی بر ضرورت وجود امام (عج)

١ـ برهان لطف ، ٢ـ برهان فطرت ، ٣ـ برهان مظهر جامع ، ٤ـ برهان علت غایی ، ٥ـ برهان واسطه در فیض ، ٦ـ برهان امکان اشرف، ٧ـ برهان عنایت ، ٨ـ برهان تجلی اعظم ، ٩ـ برهان تقابل قطبین، ١٠ـ دلیل عدم تبعیض در فیض ١١ـ دلیل استقراء تام .١٢ـ برهان لزوم عقل بالفعل ، ١٣... ـ به دلیل حساب تراکم احتمالات . به بعضی از این براهین اشاره ای مختصر می شود:.

١ـ برهان لطف

قاعده برهان لطف

یکی از ادله عقلی که از ناحیه متکلمان بر ضرورت وجود امام معصوم علیه السلام در هر زمان اقامه شده برهان لطف است ابتدا به نکاتی که مربوط به این برهان است اشاره می کنیم سپس به تبیین بعضی از این براهین اشاره می شود.

متکلمان مسلمان در رابطه با ارتباط خداوند متعال با بندگانش قواعدی چند را مطرح کرده و بر اساس آن ها نوع و کیفیت تکلیف را مشخص نموده اند. یکی از مهمترین آنها قاعده لطف است که از دیرباز مورد توجه متکلمان مسلمان بوده و در مباحث مختلف کلامی مانند ضرورت تکلیف بعثت انبیا، نصب امامان، عصمت پیامبران و امامان و... کاربرد دارد. پیشینه بحث در باره قاعده لطف به قبل از عصر شیخ طوسی بر می گردد.

تعریف قاعده لطف و اقسام آن

در تعریف قاعده لطف باید به این نکته اشاره داشت که لطف و بر اساس یک تقسیم منقسم به دو قسم می شود: لطف محصّل و لطف مقرّب که هر یک تعریف خاص خود را دارد.

اشاره ای به معنی مختصری از آنها:

لطف محصّل آن لطفی است که با آن مکلّف به اختیار خویش طاعت را بر می گزیند و اگر چنین لطفی به او نشود طاعت نخواهد کرد. و لطف مقرّب آن است که مکلّف با آن لطف به انجام واجبات نزدیکتر گردیده و از ارتکاب محرمات دورتر می‌شود و تأثیری در تمکن مکلّف نسبت به فرد نداشته و در حدی نباشد که از مکلّف سلب اختیار نماید.

در تعریفی از علامه حلی تحت عنوان مطلق لطف آورده شده: لطف چیزی است که مکلّف با آن به فعل طاعت نزدیک تر و از انجام معصیت دورتر می شود و برای آن در تمکین کردن مکلّف بهره ای نبوده و او را به حد اجبار نمی رساند[226].

الف ـ تقسیم اول

اگر لطفی که به ملطوف الیه شده در مورد انجام واجبی باشد و مکلّف آنرا انجام دهد نام آن «توفیق» است ولی اگر مکلف به انجام آن طاعت موفق نگردد همان «لطف» بر آن اطلاق می گردد. و آن لطف اگر در مورد اجتناب از معصیتی باشد آن را عصمت می نامند [227]

ب ـ تقسیم دوم

تقسیم دیگری که در مورد لطف شده آن را به چهار قسم تقسیم کرده است.

۱ـ لطفی که از ناحیه خداوند و توسط فعل او انجام می شود و همراه با تکلیف است.

۲ـ لطفی که توسط خداوند انجام می شود و همراه با تکلیف است .

۳ـ لطفی که نسبت به ملطوف الیه است و توسط فعل خود او صورت می گیرد.

٤ـ لطفی که توسط فعل شخص ثالثی غیر از خداوند متعال و غیر از ملطوف الیه تحقق می پذیرد.[228]

---

۲۲۶ همان ـ کشف المراد، ص ۳۲۵.بنقل از کتاب مذکور
۲۲۷ تمهید الاصول ص ۲۰۸، ارشادالطالبین ص ۲۲۷ ـ بنقل از کتاب .(همان)..ص ۱۵
۲۲۸ تمهید الاصول ، ص ۲۰۹ / بنقل از همان ـ خلاصه چند ص

وجوب لطف بر خداوند متعال

تقریر دلیل اول

"خداوند حکیم انسان ها را بدون غرض تکلیف نکرده است بلکه حصول غرضی را از تکلیف آن ها را در نظر داشته است که همان تکامل شخصیتی آن هاست توسط عمل به تکالیف. این مطلب مبتنی است بر امتناع غرض دار نبودن افعال الهی که در جای خود بحث و اثبات شده است

حال اگر خداوند متعال بداند که انسان ها اطاعت را پیشه نکرده و به تکالیف شرعی عمل نمی نماید و در نتیجه غرض از تکلیف حاصل نخواهد شد مگر اینکه لطفی تحقق پذیرد ، اگر در این حال به بندگانش لطف نکند غرض خویش را نقض کرده است و این بر خداوند حکیم علی الاطلاق محال است .

بنابراین لطف بر خداوند عزوجلّ واجب است از باب تحصیل غرض .

خواجه طوسی می فرماید: «واللطف واجب لتحصیل الغرض به ...»؛[229] «لطف بر خداوند واجب است؛ زیرا که غرض از تکلیف به آن حاصل می شود» .[230](ص ١٦) .

تقریر دوم

خداوند متعال منبع جود است و کریم علی الاطلاق

" خداوند متعال منبع جود است و کریم علی الاطلاق، آنچنان که نه تنها آنچه برای زندگی ضروری است در اختیار بشر نهاده است بلکه حتی چیزهایی را هم که برای ادامه حیات ضرورتی نداشته و فقط در تسهیل معاش و تهنئه عیش دخیل اند ؛ همانند گودی کف پا و رویش مو بر ابروان و... برای انسان‌ها فراهم آورده است .

با این اوصاف فرض اینکه خداوند متعال از لطفی که بندگان را به اطاعت فرا خوانده و به سر منزل مقصود و نهایت قصوای خلقت رهنمون می‌سازد، دریغ فرماید خلاف مقتضای جود و کرم مطلق الهی است".

قاعده لطف و وجود امام معصوم

قاعده لطف مقرّب و حتی از جهتی محصّل نیز ایجاب می‌کند که در میان جامعه امامی باشد که محور حق و باطل بوده و جامعه را از خطای مطلق باز دارد. از همین روست که می گوییم اجماع حجت است. قاعده لطف اقتضا می‌کند که رئیسی در میان مردم باشد رئیسی که نمی‌تواند

---

[229] کشف المراد، ص ٣٢٤ .بنقل از همان کتاب ص ١٦

[230] همان کتاب ص ١٦

نسبت به جامعه بی تفاوت باشد اگر همه جامعه به بیراهه رفتند آنها را هدایت نماید و نگذارد که امت اجتماع بر باطل کنند؛ زیرا اختلاف بشر همیشگی است پس باید یک میزان حق و باطل

باشد که لااقل امت بر باطل اتفاق نکنند.

لذا از امیرالمومنین(ع) وارد شده که فرمود «اللهم بلی لا تخلوا الارض من قائم لله بهجّه امّا مشهوداً اما خائفاً مغموراً » آری زمین تهی نماند از کسی که حجت بر پای خداست، یا پایدار و شناخته است، و یا ترسان و پنهان » .

امام صادق (ع) می فرماید : همانا خداوند جل و عز جلیل تر و عزیزتر عظیم تر از آن است که زمین را بدون امام رها کند» .

شیخ شهاب الدین سهروردی رئیس مکتب اشراق نیز باین مطلب مهم اشاره کرده است و در آغاز کتاب (حکمه الاشراق) به بحث از رهبر و اقسام آن پرداخته و بر طبق مبانی اشراقی خویش شرایط کسی را که می تواند رئیس و مربی جامعه باشد بیان کرده و می گوید:
...«جهان هیچگاه از حکمت و از وجود کسی که قائم به حکمت باشد و حجت ها و نشانه های خداوند نزد او باشد، خالی نبوده است.

و این چنین کسی خلیفه خداست در زمین، و تا زمین و آسمان برپاست چنین خواهد بود...پس در هر زمان اگر چنین شخصی باشد که خدایی و نمونه کامل علم و عمل است ریاست جامعه با اوست و او خلیفه خداست در روی زمین، و زمین هیچ گاه از چنین انسانی خالی نخواهد بود...این که می گوییم ریاست با اوست مقصودم به الزام حکومت ظاهری او نیست، بلکه گاه امام خدایی حکومت تشکیل می دهد و آشکار است و مبسوط الید، و گاه در نهایت (غیبت) به سر می برد. و این امام همان کسی است که مردم او را قطب زمام (ولیّ عصر) می نامند. ریاست جامعه با این انسان است، اگر چه نشانی از او در دست نباشد. البته اگر این رئیس ظاهر باشد و در رأس حکومت قرار گیرد زمان نورانی خواهد بود» .

این که ایشان امام متألّه را حتی در زمان پنهان رئیس جامعه می داند قابل انطباق با اعتقادات و جهان بینی شیعی است ؛ زیرا در تفکر شیعی ریاست جامعه در عصر غیبت نیز با امام عصر علیه السلام است ، و ولی امر واقعی اوست ، منتهی این ریاست و ولایت نایبان عام سپرده شده است ، و از طریق نیابت عامه اعمال می شود . این است که مردم ما خود را در نهایت تحت ولایت امام عصر علیه السلام و قیمومیّت شرعی آن امام می دانند."[231]

الطاف خداوند در وجود امام غایب

"وجود امام گر چه از دیدگان مردم غایب است دارای الطافی که به برخی از آن ها اشاره می شود:

---

[۲۳۱] همان ص ۱۷ تا ۲۰

الف ـ حراست از دین ، ب ـ تربیت نفوس مستعدّ ، ج ـ وجود امام، سبب بقاء مذهب، دـ تأثیر وجود الگو در پیشرفت بشر ،

ب ـ تربیت نفوس مستعد

ص ٢٧) "خلاف تصور عده ای که گمان کرده اند رابطه امام با مردم در زمان غیبت به طور کلی قطع می‌شود حق این است که در عصر غیبت رابطه آن حضرت به طور کلی قطع نشده بلکه طبق آنچه از مجموعه روایات استفاده می شود عده ای از نفوس قابل و مستعد از نور وجود آن حضرت استفاده برده و به حق گرویده اند.

پروفسور هانری کربن استاد دانشگاه سوربن پاریس می گوید: «به عقیده من مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهی بین عالم انسانیت و خداوند را به طور مداوم حفظ کرده و ولایت را به طور زنده تا روز قیامت ثابت و مستمر نگه داشته است؛ زیرا یهود نبوت را که واسطه ای بین خداوند و عالم انسانیت است در حضرت موسی علیه السلام ختم نموده است و اعتقاد به نبوت حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله ندارد و آن رابطه را در بعد از حضرت موسی علیه السلام قطع شده می‌داند.[232]

و نصارا نیز بر حضرت عیسی توقف کرده‌اند . همچنین اهل سنت از مسلمین این رابطه را قطع کرده و بعد از ختم نبوت حضرت خاتم انبیا محمد صلی الله علیه و آله اعتقاد به این رابطه پیدا ننمودند. اما مذهب تشیع تنها مذهبی است که ولو معتقد به ختم نبوت در پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و لکن ولایت که رابطه هدایت و تکمیل است را بعد از رسول خدا بین انسان و خداوند قطع نمی داند .

علامه طباطبایی می فرماید: «امام کسی است که انسان را به امر ملکوتی که همراه اوست هدایت می‌کند، پس امام به حسب باطن نوع ولایتی است بر مردم در اعمالشان، و هدایت امام همان ایصال به مطلوب است به امر خداوند، نه مجرد ارائه راه که شأن و مقام نبی و رسول است».[233] ایشان در جای دیگر بر این معنا به ایه شریفه «و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا»[234] و یا به آیه : « و جعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا»[235] استدلال کرده اند.

ایشان در ذیل آیه اول می‌گوید: «ضمیر در جعلناهم به ابراهیم و اسحاق و یعقوب برمی‌گردد. و ظاهر قول خداوند: «ائمه یهدون بامرنا» آن است که هدایت به امر جاری مجری مفسر برای معنای امامت است... و این هدایت جعل شده از شئوون امامت و معنای ارائه راه نیست؛ زیرا خداوند سبحان حضرت ابراهیم علیه السلام را بعد از اعطای نبوت به مقام امامت رسانید... و نبوت منفکّ از هدایت به معنای ارائه راه نیست، پس معنایی در این آیه

---

[232] الشیعه / علامه طباطبایی ص ١٥ بنقل از همان کتاب ص ٢٨
[233] شیعه در اسلام ص ٢٥٤ ـ ٢٦٠ بنقل از همان کتاب ص ٢٨
[234] انبیاء ٧٣ ـ
[235] سجده ٢٤

غیر از رساندن به مطلوب نمی‌ماند که همانا نوعی تصرف تکوینی در نفوس است به قرار دادن آنها در مسیر کمال و نقل آنها از موقفی معنوی به موقفی دیگر .

و در صورتی که مراد به هدایت و امامت در این آیه تکوینی و عمل باطنی است، مراد به امری که به آن هدایت انجام می گیرد امر تشریحی اعتباری نخواهد بود؛ بلکه مراد به امر در این آیه چیزی است که به قول حضرت خداوند متعال :«انما امره ...»[236] آن را تفسیر می کند. پس مراد به امر، فیوضات معنوی حیات و مقامات باطنی است که مؤمنین به آنها به توسط اعمال صالحه هدایت پیدا می نمایند، و با رحمت خداوند به آنها متلقصه متلبّس می گردند...پس امام همان رابطه بین مردم و بین پروردگارشان در اعطای فیوضات باطنی و گرفتن آنها از خداوند متعال است... »[237] [238].

٢ـ برهان فطرت

"«برای اثبات وجود امام زمان علیه السلام از طریق برهان فطرت مقدماتی بیان می شود.

مقدمه اول

برای روانشناسان تمایلات غریزی و فطری انسان را به سه دسته تقسیم کرده اند:

الف ـ تمایلات شخصی: مانند خود دوستی، و ارضاء عزت نفس.

ب ـ تمایلات اجتماعی: که موجب می شود نوعی علاقه و دلبستگی نسبت به همنوعان خود احساس کند و در غم آن ها شریک باشد.

ج ـ تمایلات عالی : از قبیل حقیقت جویی و خیر طلبی و حسّ دینی و پرستش و رسیدن و یافتن کامل مطلق و فانی شدن در معبود حقیقی ، و بتعبیر دیگر وصل یا رسیدن و ...

اثبات وجود گرایش به مبدأ هستی و پرستش او در فطرت انسان از چند راه ممکن است .

١ـ تصریح دانشمندان.

٢ـ عشق به کمال مطلق .

٣ـ امید به قدرتی برتر.

٤ـ احساس نیاز .

٥ـ بدیهی اولی است .

٦ـ فطری منطقی است.

---

[٢٣٦] سوره یس ، آیه ٨٣
[٢٣٧] المیزان جلد ١۴ صفحه ٣٠۴ بنقل از همان کتاب ص ٢٩
[٢٣٨] همان ص ٢٧ تا ٢٩

۷ـ معلوم حضوری است .[۲۳۹]

مقدمه دوم

برای رسیدن به کمال مطلق و معبود حقیقی احتیاج به واسطه ای است که خود سفر کمال را طی کرده و بتواند انسان را دستگیری کند تا او را از راه های گوناگون به کمال مطلق برساند.

الف ـ وضع قوانین تشریعی و تبیین آن ها (هدایت تشریعی).

ب ـ دستگیری انسان های مستعدّ کمال و تربیت باطنی نفوس قابله .

این امر از دو راه قابل اثبات است :

۱ـ وجود این میل و امید به واسطه در انسان بدیهی است .

۲ـ وجود انسان کامل که ناطق و هادی به کتاب و سنت صامت است ضروری است به نصّ آیات و روایات : خداوند متعال می فرماید :

«و پیش از آن، کتاب موسی پیشوا و رحمت بوده » [۲۴۰] و آیات دیگر . که از این آیات استفاده می شود که کتاب خدا اگر چه امام است از آن جهت که صامت و ساکت است کافی نیست و لذا به امام ناطق نیاز دارد.

و رسول خدا (ص) فرمود: «انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر : کتاب الله و عترتی ...» [۲۴۱] همانا من در میان شما دو شیء گران بها می گذارم ، یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است : کتاب خدا و عترتم...»"

با مراجعه به سایر تمایلات فطری و غریزی روشن می شود که همگی ناظر به واقعیات و کاشف از آنهاست و امور خیالی نیست. و دیگر اینکه ، محبت و عشق و میل انسان به کمال مطلق و انسان کامل معصوم از امور ذات الاضافه است و تحقق آن بدون تحقق مضاف الیه ممکن نیست، پس اگر این میل و عشق در انسان وجود دارد متعلق و مضاف الیه آن هم بالفعل موجود است.

مرحوم شهید مطهری نیز به همین دلیل بر ضرورت بقاء و ادامه حیات در عالم دیگر استدلال نموده است ."[242] به همین دلیل می توانیم بر ضرورت حکومت عدل توحیدی عالمی استدلال نماییم که در بحث «فلسفه حکومت عدل جهانی توحیدی » مطرح است.

رابطهٔ شناخت امام با توحید

برای روشن شدن این بحث از خود امام زمان قطب عالم خلقت و ولایت راهنمائی می خواهیم ایشان به یکی از نواب اربعه خود دعائی آموخته اند، که به ما دستور داده اند در زمان غیبت

---

[۲۳۹] ص ۳٤
[۲٤۰] احقاف آیه ۱۲ . و
[۲٤۱] مستدرک حاکم ، ج ۳ ، ص ۱۰۹ بنقل از .همان کتاب ..
[۲٤۲] همان کتاب ....ص ۳۵ تا ۳۷ .

این دعا را زیاد بخوانید، و معروف است به دعای زمان غیبت این دعا سرشار از معارف عمیق در امامت و امام شناسی است.

أنجا كه مي گويد : بار الها! خودت را به من بشناسان که البته اگر خود را به من نشناسانی، پيغمبرت را نخواهم شناخت ، بار الها! پيغمبرت را به من بشناسان که اگر پيغمبرت را به من نشناسانی، حجّت تو را نخواهم شناخت. بار الها! حجّت خود را به من بشناسان كه اگر حجّتت را به من نشناسانی، از دینم گمراه می‌گردم.

در این دعا به صراحت میگوید : خدایا حجت و ولی معصومت را به من بشناسان زیرا اگر حجت و ولی معصومت را نشناسم از دین گمراه و منحرف میشوم و به مرگ جاهلیت می میرم خداوندا مرگ مرا مرگ جاهلیت قرار مده. "اللهم لا تمتنی میتةً جاهلیه "[۲۴۳]

ویژگیهای عصر جاهلی

باید دید مشکل عصر جاهلیت چه بود؟

بت پرستی بود و عدم اعتقاد به توحید ، اعتقاد داشتند به خالق ، اما در ربوبيت خداي يگانه و توحید شرک داشتند. پس شرک در ذات خدا نداشتند. ولي در اعتقاد توحيدي مشكل داشتند. خداوند وقتی میخواهد قومی را سرزنش کند آنها را به جاهلیت نسبت میدهد.

در قرآن میفرماید: "يظنون بالله غير الحق ظن الجاهليه" اینها به خدا ظن میکنند آن تصوری که دارند حقیقت نیست. لذا باید با دلیل و برهان حق را شناخت، حتی اگر فردي مدارک عالی تحصیلي داشته باشد ولی تصور او از خدا و اعتقادات او از روی تحقیق و یقین نباشد بازهم ظن جاهلیت میشود ، پس این ایه میگوید به خداوند مانند مردم جاهلیت گمان باطل میبرند. یک مسئله که هست زمان جاهلیت فقط حجاز نبود بلکه بشریت در یک نوع جهل به سر میبرد منتهی در عربستان از همه لحاظ جهل بود وقتی که انسان خدا را نشناسد یعنی جهل ، لذا جاهل و نادان است .

پس شناخت امام چه سرّی و خاصیتي دارد که جهل به آن خروج از دین است ؟ . با صراحت میگویند عدم شناخت امام منجر به کفر و خروج از دین است چون امام پرچم دار_توحید است و هرکس که به او نپیوندد و زیر پرچم امام زمان خود قرار نگیرد در قیامت در زیر لوای حضرت رسول اکرم(ص) قرار نمی گیرد، زیرا که روز قیامت فقط لوای حضرت رسول پیامبر اسلام(ص) است و هر امتی تحت لوای پیامبر خودش قرار میگیرد و سپس همه پیامبران تحت لوای پیامبر اسلام(ص) قرار میگیرند,

[۲۴۳] مفاتیح الجنان دعای زمان غیبت / و نیز شیخ کلینی روایتی را نقل می کند که امام صادق(ع) این دعا را تعلیم زراره فرمود که در زمان غیبت و امتحان شیعه بخواند.

در حال حاضر بیشتر مردم دنیا را مسیحیت و مسلمانان تشکیل می دهند، ولی در آخر زمام تمام مسیحی ها زیر لوای پیامبرشان حضرت عیسی(ع) قرار می گیرند، و حضرت عیسی زیر لوای امام زمان، و همه یک امت میشوند "فتأمل".

انسان کامل و ولی خدا در مکتب عرفان

سئوال: سرّ اینکه امام (ع) رکن توحید و اساس ایمان است، و شناخت او همسنگ و هم شأن با شناخت حق تعالی است چیست ؟

نکته عرفانی، اینست که: انسان کامل و ولی خدا در مکتب عرفان یک جایگاه ویژای دارد. میخواهند این را بگویند معرفت و شناخت انسان کامل وسیله است که انسانها به معرفت خدا و پیامبر و معرفت ائمه اطهار و حقیقت عالم مطلع شود، و هر معرفتی که انسان میخواهد به دست بیاورد باید از راه انسان کامل باشد پس

"اعتقاد به توحید و نبوت وقیامت باید از مجرای انسان کامل بگذرد"

اگر معرفت نباشد اعتقاد به اصول دین باطل است ، ما خدا را نمیتوانیم بشناسیم با عقل و ظن خودمان ، بلکه باید انسانهایی باشند از بین خود مردم ، اما برگزیده از طرف خداوند که بتوانند آن معارف عالی را به مردم برسانند.

در حدیثی آمده است (نحن معاشر الانبیاء نکلم الناس علی قدر عقولهم) می فرماید: ما انبیاء با مردم بقدر عقل و قدرت فهمشان سخن می گوییم. این بحث آمادگی روحی و زمانی و مکانی میخواهد ، چون مسأله ی عقیدتی است بلکه خوب است بدانیم که ائمه اطهار انسانهای کامل هستند ...

بنابراین ، این ولایت یک واقعیت است که در عالم است و اگر کسی دارای بصیرت باطنی باشد و به نظام آفرینش و کون بتواند با بصیرت توجه کند، این انسان میتواند تا اندازه ای خدا را و اسماء الله و ولایت و واسطهای فیص را بشناسد. پس با عدم شناخت امام ، انسان در ظلمت جاهلیت میماند و هر اندازه شناخت امام بیشتر باشد از آن ظلمت جاهلیت خارج ، و به سوی نور هدایت میشود.

شناسنامه ائمه(ع) در زیارت جامعه

برای معرفت ائمه اطهار توجهی به زیارت جامعه کبیره باید کرد. واقعا این زیارت شناسنامه معرفت ائمه است «فالراغب منکم مارق و من جحدکم کافر» هر کس شما را انکار کند کافر است، و هر کس از شما روی بگرداند از دین خارج شده و به آئین جاهلیت روی آورده است.

و نیز در این زیارت می خوانی «من اراد الله بدا بکم» هر کس بخواهد به خدا برسد و به معرفت حق نائل آید باید از شما آغاز کند و از مسیر وجودی شما عبور نماید. یعنی معرفت حق را باید با معرفت و اعتقاد به ائمه معصومین آغاز کرد. چون آنان باب الله وصراط مستقیم هستند حضرت رسول(ص) می فرماید: (انا مدینه العلم و علیٌ بابها) اگر کسی میخواهد به علم پیامبر و حقیقت قرآن و آن معارف الهی برسد باید از باب علی وارد شود تا به حقیقت برسد یعنی از باب ولایت ، زیرا «قرآن و عترت از هم جدا نیستند».

حال با این معرفت آیا ما ولایت را شناخته ایم ؟ یا ما همه محبین هستیم و بسیاری از برادران اهل سنت نیز محبت اهل بیت را دارند و حتی شافعی یکی از ائمه اهل سنت اشعاری دارد در بارهٔ حب اهل بیت، و می گوید: حب اهل بیت فرض است برای همه. بنابراین فرق است بین حب اهل بیت و معرفت به اهل بیت .

«با علی از یا علی یک نقطه کم دارد ولی ، یا علی گفتن کجا و با علی بودن کجا».آری:

اوصاف علی به گفتگو ممکن نیست   گنجایش بحر در سبو ممکن نیست

ماندم که علی را به چه تشبیه کنم   تشبیه علی جز به علی ممکن نیست.

ذات حق نقطه اغاز وجود

در رأس نظام هستی و قُله وجود، ذات حق تعالی وجود دارد. ذات حق نقطه آغاز وجود و منشأ، تمام کمالات در عالم است ، اما ذات حق به گونه ای است که کسی را بدان راه نیست و حتی انبیاء و اولیاء نیز به آن دسترسی ندارند «ما عرفناک حق معرفتک» یعنی معرفت و شناخت ذات در ادراک فهم مخلوق نیست و حق تعالی خود بندگانش را برحذر داشته که حتی در باره او نیندیشند و در صدد معرفتش بر نیایند، زیرا جز سرگردانی و پریشانی نیست.

ما بالاترین قدرتی که داریم قدرت عقلی و روحی است آنچه که داریم مخلوق خداوند است آن معلول نمیتواند علت را بشناسد ما در وجودمان «عقل ، وهم ، و تفکر» داریم اما آلتی که بتوانیم ذات حق را بشناسیم نداریم.

«اهل بيت ، وجه الله و أسماي حُسني هستند»

در «كافي» روايت است كه حضرت صادق(ع) عليه السّلام در تفسير قول خداي عزّوجلّ: «وَ لِلَّهِ الاسْمَآءُ الْحُسْنَي' فَادْعُوهُ بِهَا،»[٢٤٤] (و از براي خداست اسماء حُسني پس خدا را به آن اسماء بخوانيد) قَالَ: نَحْنُ وَ اللهِ الاسْمَآءُ الْحُسْنَي الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللهُ مِنَ الْعِبَادِ إلَّا بِمَعْرِفَتِنَا[٢٤٥]. حضرت فرمود: سوگند بخدا كه ما اسماء حُسني هستيم، آنچنان اسمائي كه خداوند از بندگانش هيچ عملي را قبول نميكند مگر به معرفت ما.

و نيز از «بصآئر الدّرجات» روايت است از حضرت باقر عليه السّلام كه فرمود:

"إنَّ اسْمَ اللهِ الاعْظَمَ عَلَي ثَلَا ثَةٍ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا، وَ إنَّمَا عِنْدَ ءَاصِفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ، فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسَفَ بِالارْضِ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بِلْقَيْسَ، ثُمَّ تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ، ثُمَّ عَادَتِ الارْضُ كَمَا كَانَتْ أسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ. وَ عِنْدَنَا نَحْنُ مِنَ الِا سْمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا، وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللهِ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ."[٢٤٦]

«اسم اعظم خداوند از هفتاد و سه حرف بوجود آمده است، و از اين حروف در نزد آصف بن برخيا فقط يك حرف بود، كه با آن حرف تكلّم كرد و بدين جهت زمين فيما بين او و بين تخت بلقيس فرو رفت. و پس از آن تخت را بدست خود گرفت و در نزد سليمان گذاشت و سپس زمين به حال اوّليّهٔ خود برگشت، و تمام اين كارها از يك چشم بر هم نهادن كمتر بود. و در نزد ما از آن اسم هفتاد و دو حرف است، و يك حرف از آن حروف اختصاص به خدا دارد كه به علم غيب خود مختصّ گردانيده است.

معناي اين روايات و دستهٔ عظيمي از روايات ديگر كه غالباً در «اصول كافي» باب الحجّة آورده شده است اينستكه «**حقيقت اسم قادِر، اسم عالِم، اسم قيّوم، اسم رحيم، اسم رؤوف** » و سائر اسماء پروردگار را اگر بخواهيم بدانيم، بايد آنها را در اينها پيدا كنيم. چون وجودشان مندكّ در ذات شده و آن اسماء در ايشان تجلّي نموده؛

بنابراين در عالم وجود هر جا تماشا كنيم اينها هستند، زيرا وجه خدا هستند؛ **فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ**[٢٤٧]. «به هر جا روي خود را بگردانيد آنجا وجه خداست.» .

و علّت اين حقيقت آنستكه در هيچيك از عوالم ملك و ملكوت، هيچ موجودي لباس وجود در تن نميكند مگر آنكه از جنبهٔ وجهُ اللّهي بايد به او افاضه شود. و ربط هر موجود

---

[٢٤٤] سوره اعراف آيه ١٨٠
[٢٤٥] باب الحجه اصول كافى ج ١ ص ١٤٣.
[٢٤٦] جزء ٤ ص ٢١٠ حديث ١ بصائر الدرجات
[٢٤٧] سوره بقره ١١٥

با پروردگار خود بوسیلهٔ همان جنبهٔ وجه اللهي است، و اگر آن وجه نباشد همهٔ موجودات معدومند.

راه شناخت خداوند از راه انسان کامل:

سؤال: با توجه با اینکه توحید و شناخت خداوند رکن دین است چگونه به معرفت الله می توان رسید؟ جواب: چون ذات حق تعالی دور از دسترس است خود را در تجلیات و ظهور اسماء و صفات نمایان کرد. لذا اسماء الفاظی خشک و بی جان نیستند، بلکه عالمی از عوالم وجود و مرتبه ای از نظام هستی اند.

و اداره و تدبیر عالم و خلقت و تربیت موجودات و تمام پدیده های آفرینش توسط اسماء و صفات صورت می گیرد، و معرفت الهی نیز در قلمرو اسماء و مربوط به اسماء است نه ذات. از طرف دیگر، چون اسماء در عالم غیبند و کسی نمی تواند با آن ها ارتباط بر قرار کند، خود در صدد ظهور و آشکار شدن برآمدند.

به تعبیر دیگر: اسماء طالب مظهر بودند تا آشکار شوند، از این رو تجلی کرده سر تا سر عالم پدیدار شد و ارکان اشیاء و آفرینش را پر کردند.

از سوی دیگر: مظهر تام و کامل اسماء الله اهل بیت اند که بزرگترین آئینه نمایش دهنده اسماء و صفات الهي هستند، و حقیقت اسماء با حقیقت ائمه یکی است و ظاهر و مظهر متحد بوده، و حقیقت واحد دارند. می توان گفت ظهور و تجلی اسماء الله در انسان کامل است، و اهل بیت مصداق انسان کامل هستند.

اَللّهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی

خدایا حجّتت را به من بشناسان، زیرا اگر حجّتت را به من نشناسانی، از دین خود گمراه می شوم

امامت در احادیث نبوی

*در احادیث نبوی، امام شناسی جزئی از تفقه ضروری دین شناخته شده و امامت، بخشی از اسلام و امامان، نجوم آسمان هدایت و جدا ناشدنی از قرآن، و نیز خلیفه و وصی و ولی امر و حاکم، معرفی شده است. تا جائی که بیان شده،

« من مات بغير امامٍ (و لم يعرف امام زمانه) مات ميتةً جاهليةً»

(کسی که بمیرد بدون آن که امامی داشته باشد ، یا امامش را نشناسد، او به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.) این حدیث به طور صریح ضرورت امامت و لزوم شناخت امام را بیان می کند. و احادیثی که امام را به عنوان حجّت خدا معرفی کرده، مبیّن حقیقتی است که ریشه در قرآن دارد که چنین است: «لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (تا مردم پس از رسولان، بر خدا حجت و عذر و بهانه ای نداشته باشند) رسول و امام حجت خدا هستند بر مردم، و بدون آنها تکلیف و مؤاخذه و عقاب غیر حکیمانه است.

و خداوند می فرماید: وَمَا کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا » (ما هرگز مؤاخذه و عقاب بر نافرمانی از تکلیف نمی کنیم، مگر آن که قبلاً رسولی، فرستاده باشیم).

و در حدیث دیگر چنین آمده: «لا تخلوالارض من حجة ظاهرٍ او خافٍ مغمور» (زمین از حجت و امام خالی نمی ماند، چه امامتش آشکار و یا مخفی و مقهور باشد.) این حدیث با تعبیرهای متفاوت در نصوص اسلامی آمده و مبین آن است که نبود امام در جامعه بشری، موجب نابودی شریعت الهی و گمراهی مردم، و خلط حق و باطل می گردد. *

آری ضرورت انتخاب و معرفی «مولا و رهبر و خلیفه » بعد از رسول الله(ص) از طرف خود ایشان انکار ناپذیر است. من کنت مولاه فهذا علیٌ مولاه، اللهم وال من والاه.....

و نبوت خاتمه یافت برسول اکرم(ص) پیامبر اسلام، اما ولایت که باطن نبوت است باقی است تا روز قیامت.....«فلابد فی کل زمان، بعد زمان رسالة من وجود ولیٍ یعبدالله علی الشهود الکشفی من غیر التعلم، و یکون عنده مأخذ علم العلماء و المجتهدین» (لابد در هر زمانی بعد از زمان رسالت، از وجود «ولیّ» که عبادت کند خدا را با علم شهودی بدون تعلیم معلم بشری (علم غیر اکتسابی) و در نزد او باشد مخزن علم علماء و محدثین.(مثل صندوق اسود هواپیما که همه معلومات در آن ذخیره است) قرآن می فرماید:

وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ   لوح محفوظ خدا (یا قلب خلیفه الله)

{ و کما ان النبوة و الشریعه قد ختمت برسولنا(ص) «فالولایه التی هی باطنها تختمه آخر اولاد المعصومین و هو الذی یواطی اسمه اسم رسول الله (ص)} (همانطور که نبوت و شریعت ختم یافت به رسول ما (ص) « پس ولایت که باطن آن است ختم می شود به آخرین فرزند معصومین، و اوست که اسم او همانند نام رسول الله است.) . و وعده الهی است که می فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۚ يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا

(خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند ، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [دیگران] کند ، همان گونه که پیشینیان آنان را جانشین [دیگران] کرد ، و قطعاً دینشان را که برای آنان پسندیده به سودشان استوار نماید ، و یقیناً بیمشان را تبدیل به امنیت کند ، [تا جایی که] فقط مرا بپرستند [و] هیچ چیزی را شریك من نگیرند) این وعده الهی است ، و تخلف ناپذیر، و «ان الله لا یخلف المیعاد» .

اما دو شرط دارد : «یکی ایمان و دیگر عمل صالح » و این وعده به نحو کامل و اتم به وسیله حضرت مهدی آل محمد(عج) انجام خواهد گرفت. و معنایش این استکه به وجودش «اقیمت البلاد و رزقت العباد» و به وجودش «یملاه الله الارض عدلا کما ملئت ظلما و جورا» عدل در سراسر زمین گسترش می یابد همانطور که ظلم و جور آنرا پر کرد، و بعد از آنکه ظلمت آن را فرا گرفت جهان نورانی می شود. «و یملئه النور بعد ما ملئت ظلمات».

در روایتی امام علی(ع) فرمود: خداوند مهدی آل محمد را بر می انگیزد تا بندگان ضعیف شمرده شده، و بزحمت افتاده را عزت بخشد و دشمنان را به ذلت بکشاند.....

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً \وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (ما می‌خواستیم به آنان که در آن سرزمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند ، نعمت هائی باارزش دهیم ، و آنان را پیشوایان مردم و وارثان [اموال ، ثروت‌ها و سرزمین‌های فرعونیان] گردانیم). و این وعده الهی نه فقط در قرآن بلکه در دیگر کتب آسمانی آمده است.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

«رجل من أهل بيتی یوطئ اسمه اسمی یملأ الأرض عدلا وقسطا كما ملئت جورا وظلما»

«رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی یملأ الأرض عدلا وقسطا كما ملئت ظلما وجورا»

«یخرج رجل من أهل بیتی یملأ الأرض عدلا» «رجلا من ولد فاطمة علیها السلام لیس موجود الآن ، وأنه یملأ الأرض عدلا كما ملئت جورا وظلما»، و خطاب به رسول خدا است که ما تو را نفرستادیم مگر رحمت برای همه. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ»[۲۴۸]

[۲۴۸] انبیاء ۱۰۷

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «ان علیا امام امتی من بعدی و من ولده القائم المنتظر اذا ظهر یملا الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما.» این حدیث یکی از معروفترین روایات در مورد قیام مهدی موعود است که به بیان های مختلف از سایر معصومین نیز روایت شده است. محتوی این روایت بر این نکته تاکید می کند که جهان بعد از اینکه پر از ظلم و جور شده به دست قائم پر از عدل و قسط می شود.

وظیفه امام و رهبر اقامه قسط است

*از آنجا که حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی، و حکومت برای اجرای قانون و گسترش عدالت الهی در میان مردم است ، لذا امام و رهبر باید دارای دو صفت باشند که آن دو اساس حکومت قانون است و بدون آن دو حکومت قانون تحقق نمی یابد.

{ یکی علم به قانون، و دیگر عدالت} است. و تکیه بر عدالت اجتماعی در سیاست اسلام به «منزله بازتاب عدالت الهی» در رساندن جامعه به خصوصیات و خصلتهای خدائی، و جامعهء قرآنی است. و سیاست اسلامی نه تنها به عدالت بلکه به اقامه قسط و رساندن هرکس به حق کامل خود استوار است.* چرا که یکی از اهداف بعثت همه پیامبران همین برقراری عدالت بوده است همانطور که قران نیز بارها نسبت به این موضوع اشاره نموده است.

لَقَدْ اَرسَلْنا رُسُلَنا بِالبَيِّناتِ و اَنْزَلنا معَهُمُ الْكِتابَ وَ الميزانَ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسطِ .(همانا ما پیامبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و بر ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند.) ما با پیامبران کتاب و میزان (قانون) فرستادیم تا میان مردم قسط

بیاورند. یعنی این دو وسیله بخش هستند. قرآن کتاب خدا و قانون جهانی الهی، و میزان عدل بین مردم،. و امام و رهبری که از جانب خداوندی که فرستاده قرآن است باشد.

قرآن نور است، امام هم نور است، هر دو، نور از ذات الهی می باشند. بنابراین آن نردبانی که ما را به عالم انوار برساند دو پایه از نور دارد. یک پایه آن «نور قرآن» و پایه دیگر «نور امام و ولایت» است. و کسی که از آن نردبان بالا رود وارد عالم انوار می شود که همه جا غرق در نور خواهد بود تا برسد به نورالانوار که آن معدن همه کمالات خواهد بود.

و اگر باین رسید از همه چیز دست می کشد و حجابهای نوری و غیر نوری را یکی پس از دیگری پاره می کند، و خود «در ملک مجردات قرار می گیرد». همانطور که ائمه معصومین از خداوند در خواست می نمودند.

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الانْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ.

معبودا، مرا به کمالِ گسستن [از خلق] و پیوستن به خودت رسان و دیده قلبمان را با فروغی که بدان تو را مشاهده کنند، روشن فرما تا دیده دل ما حجابهای نورانی را بر درَد و به کانِ عظمت و جلال رسد و جانهای ما به مقام والای قدس تو بپیوندد.

إِلَهِي وَ أَلْحِقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ فَأَكُونَ لَكَ عَارِفا وَ عَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفا وَ مِنْكَ خَائِفا مُرَاقِبا يَا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيما كَثِيرا.

معبودا، مرا به نور گرانقدر خویش رسان تا تو را شناسم و از جز تو رخ برتابم و از تو ترسم و فرمانت برم؛ ای دارنده شکوه و بزرگواری و درود و سلام فراوان خدا بر محمد فرستاده‌اش و خاندان پاکش باد. [با توجه به آیه] «النبی اولی بلمؤمنین من انفسهم»، این مقام پیامبر(ص)، بالاتر از مقام ولایت و حکومت بر مؤمنان است.

فرق بین ائمه اطهار ع و انسانهای دیگر

البته ائمه به اعتبار جهت بشری و خلقی، انسانی چون دیگر انسانها هستند، «انا بشر مثلکم» منتهی فرق از جنبه «وجه الهی» که ارتباط با خدا و ارتباط با غیب و عالم ملکوت است، یعنی باعتبار باطن و حقیقت ولائی، ظهور اسماء حقند. و همین است سبب عظمت اهل بیت. یعنی آئینه تمام نمای اسماء و صفات هستند.

و چون اداره امور و تدبیر عالم و خلقت و تربیت موجودات به وسیله اسماء صورت می گیرد. و معرفت الهی نیز در قلمرو همین اسماء است، و اسم «الله» جامع جمیع اسماء و صفاتست و انسان کامل مظهر اسم «الله» می باشد. لذا انسان کامل آئینه است که اسماء و صفات حق را نشان میدهد و ائمه اطهار مصداق انسان کامل هستند پس آئینه هائی هستند برای نمایش و ظهور اسماء و صفات الهی و القاب آنها مانند: رضا، جواد، هادی و...که اسماء و القاب بی مسماء نیستند.

قران نیز بعضی انسانها را خاص و از بقیه استثنا می کند ، حال ممکن است کسانی تصور کنند شیعیان در فضائل اهل بیت مبالغه می کنند ولی در قرآن کریم نیز خداوند برای گروهی از بندگان فضائل خاصی را بیان کرده است.

در سوره واقعه بندگان را به سه دسته تقسيم شده‌اند: **أصحاب يمين و أصحاب شِمال و مُقرَّبين**[۲۴۹].
اصحاب شِمال، افراد منحرف و متعدّي چون كفّار و مشركين و منافقين هستند. و اصحاب يمين، مردمان مؤمن كه داراي عمل صالح هستند ميباشند.

و مقرّبين كه آنانرا سابقين نيز مي خوانند كساني هستند كه از مقامات و درجات اصحاب يمين عبور كرده، و در ذات و سرّ خود پاك و تطهير شده‌اند؛ و با زبان دل و با گوش دل و با چشم دل، مي‌شنوند و ميگويند و مي‌بينند؛ و تمام شؤون وجودي خود را به خدا سپرده‌اند و خدا در وجود آنها به جاى اراده و اختيارشان قرار دارد، يعني نفس اراده و اختيار آنان عيناً همان اراده و اختيار خداست.

مقرّبين درگاه حضرت ذوالجلال همين افرادي هستند كه بندگان مُخلَص شمرده شده اند آنها افرادي هستند كه به شهود و عيان دريافته‌اند كه نفوس آنان متعلّق به خود آنها نيست، بلكه متعلّق به خداست. و تجلّيات اسماء و صفات پروردگار كه از صُقع نفوس آنها پديدار ميگردد، همه جانبه و همگاني است؛ و از وجود و حضور عالم طبع و عالم صورت و عالم نفس بيرون آمده و ديگر آنها زميني و آسماني نيستند، بلكه فوق آسمان و زمين هستند؛

يعني در حيطهٔ قدرت پروردگار بدون حجاب طبع و صورت و نفس زندگي مي‌كنند؛ و مندكّ در اسماء و صفات حضرت باري تعالي شأنه هستند. براي آنها مرگي نيست؛ آنها وجه خدا هستند؛ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، وجه خدا نمي‌ميرد. بايد دانست كه جميع صفات جماليّه و جلاليّه از علم لايتناهي، حيات لايتناهي، و قدرت لايتناهي، ظهور و تجلّياتش در همين أسماء حُسني است، و آنان مظهر اين اسماء هستند.

اگر امام نباشد زمين فرو مي‌رود

و بر همين اساس رواياتي داريم كه دلالت دارد بر آنكه: «**لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتِ الارْضُ بِأَهْلِهَا**»[۲۵۰] «اگر امام و حجّت نباشد، زمين مردم روي خود را در كام خود فرو ميبرد.»

در اين باره مرحوم كلينيّ در «كافي» رواياتي با إسناد متّصل خود از ائمّهٔ طاهرين صلوات الله عليهم أجمعين روايت ميكند. و مفاد اين روايات اينست كه در صورت نبودن امام، عالَم، عالَم نيستي و عدم است. اگر امام نباشد، نه تنها انسان بلكه حيوان و جنّ و ملائكه و زمين و زمان عدمند؛ نه اينكه خاكسترند، چون خاكستر هم موجودي است و قوامش به وجه الله است، بلكه عدم محضند.

[۲۴۹] سوره واقعه آيات ۷ تا ۱۰
[۲۵۰] اصول كافى باب الحجه ج ۱ ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

فصل

بحثي تكميلي

«در رساله نوین[۲۵۱] مطلبي قابل تأمل ديدم . از ابن عربی ، صاحب كتاب «فصوص الحکم» ـ که امام خمینی(ره) بر شرح آن تعلیقاتی نوشته اند ـ در «کتاب التدبیر الالهیه فی اصلاح مملکت الانسانیه» (سیاستهای الهی در اصلاح مملکت انسانی) چاپ لیدن، ص ۱۰۷ می نویسد: با مطالعه این آیه از قرآن

«وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ »[۲۵۲] (و از همه ثمره ها و محصولات دو جفت در آن قرار دادیم...که در آن آیات و نشانه هایی است برای گروهی که فکر می کنند).

"می گوید: با مطالعه این آیه بفکر فرو رفتم، که بر اساس اینکه «تنها خدا فرد و واحد است» و سایر موجودات همه زوجند، و انسان از جمله ثمره ها است که رشد و تغذیه می کند، متولد می شود و می میرد، بنابراین انسان همچون درختی است[۲۵۳] در راز آفرینش انسان به مطالعه پرداختم، تا اینکه به این نتیجه رسیدم که ما دارای دو ثمره یا دو جهان هستیم:

۱ـ عالم کبیر، که محیط بر ما است.

۲ـ عالم صغیر، که همان انسان است.[۲۵۴]

مطابقت عالم با انسان

و از این رو هر چه در عالم اکبر وجود دارد نمونه ای از آن را در «عالم انسانی» می بینیم...

ز هر چه از جهان از زیر و بالاست

مثالش در تن و جان تو پیداست

از جمله اینکه:

"همانطور که «عالم» دارای ظاهر و باطن است، انسان نیز دارای ظاهر و باطن، عالم حس و عالم قلب بوده و ظاهرش ملک و باطنش ملکوت است. و نیز همچنانکه «عالم» دارای آسمان و زمین است، در انسان هم پستی و بلندی وجود دارد. و همینطور اگر در سایر امور نیز انسان و جهان را با هم مقایسه کنیم، آنرا نسخه و کپی یکدیگر می یابیم.

از سوی دیگر همانگونه که خداوند در زمین بدن «روح» را بعنوان خلیفه و جانشین خود قرار داده، در زمین عالم، هم روحی به عنوان «خلیفه» قرار داده [۲۵۵] که همان آدم یا «انسان کامل»

---

[۲۵۱] این بحث از رساله نوین ج ٤ از ص ۹۱ تا ۱۰۲است (با کمی تصرف)
[۲۵۲] سوره رعد آیه ۳.
[۲۵۳] شجرةالکون: چاپ مصر، مکتبة محمد علی صبحی و اولاده ۱۳۸٦ ه./ بنقل از رساله نوین ص ۹۱
[۲۵٤] عزیزالدین نسفی در کتاب «الانسان الکامل» ، عالم کبیر و عالم صغیر را چنین ترسیم می کند:
«خداوند چون موجودات را بیافرید عالمش نام کرد ....
[۲۵۵] التدبیرات الالهیة فی اصلاح المملکة الانسانیه، چاپ لیدن،۱۳۳٦ه ،ص ۱۰۹ـ ۱۲۰./ بنقل از رساله نوین ج ٤ ص ۹٤

است. و در سوره بقره مي فرمايد: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً[٢٥٦] (و آنگاه كه پروردگارت فرمود من آفريننده خليفه و جانشينى در زمين خواهم بود)

و از آنجا كه "روح" داراى استعداد و انعكاس و بازتاب صفات الهى است، در قرآن تعبير به «جانشين خدا» (خليفه الله) و روح الهى نموده مى فرمايد: «ونفختُ فيه من روحى» (آنگاه از روح خود در وى دميدم). و تا مادامى كه روح در بدن انسان است، انسان باقى و زنده است، *عالَم هم تا وقتى زنده است، كه روحش يعنى «انسان كامل» (خليفه و روح الهى) در وى باقى باشد.

بنابراين: {انسان متمم جهان است}، زيرا كه روح جهان و مدبر آن و تصرف كننده در آن است، و همچنان كه روح، متمم بدن بوده، و تدبير و اداره و نگهدارى آنرا از آفات بعهده دارد.[٢٥٧] . و همانطور كه جسد آدم، منهاى روح مساوى است با مرگ، عالَم هم بدون انسان كامل مساوى است با آخرت و نابودى و ويرانى جهان (لساخت الارض باهلها).[٢٥٨]

خصوصيت انسان كامل

انسان كامل داراى دو جنبه است : ١ـ از نظر جسمى آئينه جهان نما ، و از نظر روحى آئينه تمام اسماء و صفات حق است [كه بيش از ٩٩ صفت مى باشد]. اين دو جنبه آدم در قرآن تعبير به دو دست حق (يداالحق) شده خداوند مى فرمايد: «لما خلقت بيدَّى» (موجودى كه با دو دست خود وى را آفريدم)، و اين كنايه از كامل و جامع بودن آدم(ع) است.[٢٥٩]

از امام صادق (ع) است كه فرمود: «صورت بشرى عالى ترين شاهدى است كه خداوند بآن وسيله آفرينش خود را گواهى مى كند، كتابى است كه با دست خود نوسته و معبدى است كه با حكمت خود آنرا بنا كرده است. «مجموعهء صور همه كائنات است». اين صورت بشرى كه آدم ناميده شده در حقيقت، آدم حقيقى يا (عالم اكبر + انسان كامل) ، روح اعلى، عقل اول، خليفه برتر، و نور محمدى است.

و اين گفته پيغمبر اكرم(ص) كه «خدا آدم را بصورت خويش آفريد» اشاره به آن آدم آسمانى است، آنجا كه پيامبر(ص) فرمود: «نخستين چيزى كه خدا آفريد نور من بود. و من پيغمبر بودم در حاليكه آدم [زمينى] ميان آب و گِل بود (يعنى هنوز مصور نشده بود.) »[٢٦٠] و ديگر اينكه : آدم از نظر بعضى «نفس واحد» است كه ارواح انسانى از آن آفريده شده اند، چنانكه قرآن مى فرمايد: « .هو الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ »[٢٦١] (اوست خدايى كه شما را از نفس واحده بيافريد)." [٢٦٢]

---

[٢٥٦] سوره بقره آيه ٣٠.
[٢٥٧] تعليقة على شرح فصوص الحكم، امام خمينى، ص ٦٠./ بنقل از همان ص ٩٥
[٢٥٨] اصول كافى ، كتاب الحجه، باب ٥./ بنقل از همان
[٢٥٩] تفسير دعاى سحر امام خمينى: ص ١٠١ و ١٠٢. بنقل از همان
[٢٦٠] هانرى كوربن، تاريخ فلسفه اسلامى، چاپ تهران ـ ١٣٥٢، ص ٥٨ و نيز تفسير دعاى سحر امام خمينى: ص ١٠./ بنقل از همان ص ٩٦.
[٢٦١] سوره نساء آيه ١.
[٢٦٢] همان رساله نوين ج ٤ از ص ٩٤ تا ٩٦

توجه به نکاتي قابل تأمل

" برای نفس واحده می توان دو دوره ترسیم کرد:

۱ـ از حضرت آدم تا حضرت عیسی(ع) که آخری درست مانند اولی بدون پدر آفریده شده چنانکه قرآن می فرماید: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ »[۲۶۳] (بی گمان داستان عیسی نزد خدا همچون داستان آدم است).

۲ـ از حضرت محمد(ص) تا حضرت مهدی(ع)، حضرت محمّد(ص) جامع تمام صفات و کمالات پیامبران گذشته است. از این رو می فرماید: «بعثت لجوامع الکلم» ـــــ و برای تمام انسانها فرستاده شده همچنانکه روح برای تمام اعضاء بدن ارسال شده است.

حضرت محمد(ص) نخستین بنده و مخلوق و اولین نور و نخستین پیامبر است، چنانکه در روایت آمده که : «اول ما خلق الله نوری» (نخستین چیزی را که خداوند آفرید نور من بود.)

(...پیامبر(ص) اولین مخلوق یا نخستین بندهء خدا از نظر وجودی است)[۲۶۴]. و نیز پیمبر اکرم(ص) در روایت دیگری می فرماید: «کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین» (من پیامبر بودم در حالیکه آدم [زمینی] هنوز بین آب و گِل بود.)

و از سوی دیگر حضرت رسول محمد(ص) طبق قرآن، آخرین پیامبر بود که قرأن مي فرماید: "مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ "[۲۶۵] (محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست، اما او رسول خدا و خاتم انبیاء است) . درست مانند دانه ای که در زمین کاشته می شود، این دانه ریشه در زمین می دواند. آنگاه ساقه، برگ، گُل، و سر انجام میوه می دهد، میوه ای که همان دانه اولی را در بر دارد.

بنابراین، حضرت محمد(ص) جامع تمام پیامبران است. همانطور که هدف از شاخ و برگ و ساقه و ریشه، میوه است، انسان کامل که عالیترین مراتب آن حضرت پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) هستند هدف آفرینش جهان است.[۲۶۶]

چنانکه قرآن قبل از داستان حضرت آدم می فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»[۲۶۷] (همو است خدایی که تمامی آنچه را که در زمین است برای شما آفرید). و در حدیث قدسی آمده است: «لولاک لَما خلقتُ الافلاک» : (اگر تو [ای پیامبر] نبودی افلاک را نمی آفریدم).

ولایت ائمه معصومین(ع)

نتیجه ای که از بحث ولایت مد نظر است بطور خلاصه این استکه:

" این مقام ولایت که در آغاز آفرینش جریان داشته است. برای امیرالمؤمنین علی(ع)[۲۶۸]، و حضرت زهرا(س)، و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) نیز است و طبق آیهء مباهله

---

[۲۶۳] سوره آل عمران آیه ۵۹.
[۲۶۴] تفسیرالقمی، چاپ نجف ـ ۱۳۸٦ ه ، ج ۱ ، ص ۱۷ ./ بنقل از همان ص ۹۸
[۲۶۵] سوره احزاب آیه ٤۰.
[۲۶۶] همان رساله نوین ج٤ ص ۹۸ و۹۹ .
[۲۶۷] سوره بقره آیه ۲۹.
[۲۶۸] سوره مائده آیه ۵۵ « إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا » (همانا ولی شما خدا، پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند [علی علیه السلام].)

در قرآن حضرت علی(ع) نفس پیامبر(ص) محسوب شده است: «و انفسنا و انفسکم[269]» و در روایات آمده که : «کلهم من نورٍ واحد» : (همه از یک نورند).

و در زیارت امام حسین(ع) می خوانیم: «اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره».(گواهی می دهم که تو نوری در پشتهای شامخ و در رحمهای پاکیزه بوده ای).این ولایت و خلافت الهی همچنان در دوازده تن ادامه یافت، تا اینکه با تمام اوصاف در امام زمان(عج) ظاهر گردید و گفته این روایت تحقق یافت که می فرماید: «اولنا محمد و آخرنا محمد و وسطنا محمد و کلنا محمدٌ»[270] (اول ما محمد و آخر ما محمد و وسط ما محمد و همه ما محمد است).

خلافت انسان کامل در عالم

خلافت در دوره اول:

همانطور که اولین و آخرین دوره اول، «آدم و عیسی (علیهما السلام)» مثل یکدیگرند.

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ»[271]

خلافت در دوره دوم:

اولین و آخرین دوره دوم: «پیامبر اکرم(ص) و امام زمان(ع)» نیز مثل هم می باشند از جمله:

۱ـ نام هر دو محمد است (لبعث اللهُ رجلا اسمه اسمی و خُلقُهُ خُلقی)[272]

۲ـ هر دو دارای ولایت خاصه اند (الوَلیّ)[273].

۳ـ هر دو جامع صفات و کمالاتند (و جامِعُ الکلم)[274].

٤ـ همانطور که پیامبر(ص) تشکیل حکومت داد، حضرت مهدی(عج) هم تشکیل حکومت خواهد داد. (عن ابی عبدالله (ع) قال: «و حکم فی الناس بحکم داود و حکم محمد(ص) فحینئذٍ تظهر الارض کنوزها و تبدی برکاتها فلا یجد الرجل منکم یومئذٍ موضعاً لصدقَتَهُ و لا لبرة لشمول الغنی جمیع المؤمنین...ان دولتنا آخر الدول».)[275]

٥ـ همانطور که پیامبر(ص) جهانی و مایه رحمت جهانیان است (و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین)، امام زمان نیز «مهدی الامم» است.[276]

---

[269] سوره آل عمران آیه ٦١

[270] ذیل فص شیئی از اثر آقا محمد رضا قمشه ای صهبا، چاپ ١٣٥٩، ص٥.

[271] سوره آل عمران آیه ٥٩.

[272] کشف الغمه فی معرفة الائمه اربلی : ج٢ ، ص ٤٨٥ .(رسول(ص) فرمود: خداوند مردی را خواهد فرستاد که نامش نام من و اخلاقش اخلاق من است).

[273] مفاتیح الجنان: به نقل از زیارت امام زمان(عج) ص ٧٩. ـ بنقل از همان ص ١٠٠

[274] مفاتیح الجنان: به نقل از زیارت حضرت صاحب الامر، ص ٦٦٨. ـ همان مصدر ص ١٠٠

[275] عن ابی عبدالله (ع) قال: «و حکم فی الناس بحکم داود و حکم محمد(ص) فحینئذٍ تظهر الارض کنوزها و تبدی برکاتها فلا یجد الرجل منکم یومئذٍ موضعاً لصدقَتَهُ و لا لبرة لشمول الغنی جمیع المؤمنین...ان دولتنا آخر الدول». (کشف الغمه فی معرفة الائمة: ج٢ ، ص ٤٦٥.) بنقل از همان کتاب ص ١٠٠

[276] مفاتیح الجنان: به نقل از زیارت حضرت صاحب الامر، ص ٦٦٨ـ ٦٦٩.

٦ـ همانطور که حضرت محمد(ص) خاتم انبیاء است، حضرت مهدی(ع) خاتم اولیاء است."[۲۷۷]

"ولایت خاصه حضرت مهدی(عج)

«ابن عربی» با اینکه خود یکی از عرفای اهل سنت است[۲۷۸] در کتاب «فتوحات مکّی» ج ۲ ص ٦٤ می نویسد: «امام ختم ولایت محمدی برای مردی از عرب است که از نظر اصل و نسب شریفترین و بزرگترین بوده، او هم اکنون در زمان ما موجود است ، من در سال ٥٩٥ هجري وی را شناختم، و علامتی را که خداوند وی را از انظار بندگانش پنهان ساخته مشاهده کرده و او را در شهر «فاس» کشف نمودم.» .

از مطالبی که راجع به انسان کامل بیان شد می توان دریافت که چرا به امام زمان(عج) القاب زیر داده شده:

١ـ عین الله فی خلقه (چشم خدا در خلق)[۲۷۹] زیرا وقتی عبد فانی در حق شد، حق چشم و گوش و دست او می شود، چنانکه امام(ع) می فرماید: «انا یدالله و عین الله» و در مثنوی آمده است.

از عبادت نی توان الله شد

می توان موسی کلیم الله شد.

٢ـ نورالله (نور خدا) [۲۸۰]

٣ـ عین الله (چشمه حیات).

٤ـ المهذب (تهذیب شده).

٥ـ الولیّ

٦ـ خلیفة الله (جانشین خدا)[۲۸۱]

٧ـ قلب عالم امکان.

٨ـ عصاره موجودات [۲۸۲]

٩ـ قطب عالم وجود [۲۸۳])

---

[۲۷۷] رساله نوین ج ٤ ص ٩٩و ١٠٠.

[۲۷۸] البته بعضی از بزرگان او را شیعه می دانند، و کسی که این گونه راجع به حقیقت ولایت بنویسد و خصوصاً راجع به مقام حضرت زهرا(س) ...، قابل تأمل است که چگونه خدا او را هدایت نداده باشد و به حقیقت نرسیده باشد. البته غیر از مسئله تقیه، معصوم نبوده. و ممکن است که کتب ایشان هم ...مصون نمانده باشند.

[۲۷۹] به نقل از تعلیقه علی مصباح الانس امام خمینی(ره): ص ٢٨٢.ـ بنقل از همان ص ١٠١

[۲۸۰] مفاتیح الجنان: به نقل از زیارت امام زمان، ص ٧٩./ بنقل از همان ص ١٠١

[۲۸۱] مفاتیح الجنان: به نقل از استغاثه امام زمان، ص ١٦٠ ـ ١٧٩.(ثم یجی خلیفة الله المهدی). و نیز رک. به کشف الغمه: ج ٢، ص ٤٨٨.بنقل از رساله نوین ص ١٠١

[۲۸۲] امام خمینی در تفسیر سوره عصر می فرماید: «می گویند والعصر، انسان کامل ، امام زمان(س) است یعنی قسم به عصاره همه ».به نقل از رساله نوین ص ١٠٢

[۲۸۳] عبدالرزاق کاشی در اصطلاحات خود می گوید: قطب، شخص واحدی است که موضع نظر خدایتعالی در هر زمانی است (به نقل از کتاب تعلیقه علی شرح فصوص الحکم امام خمینی: ص ١٢٦). بنقل از همان مصدر ص ١٠٢

۱۰ـ «لولا الحجة ، لساخت الارض باهلها»[284] (اگر حجت نباشد زمین اهلش را در خود فرو می برد)،

چرا که انسان کامل روح عالم است و بدن بدون روح می میرد. و همانطور که تمام اعضای بدن در برابر روح خاضعند و به فرمان او هستند، « تمام ذرات عالم نیز در برابر «ولیّ امر» خاضعند.»[285] الحمدلله [286]

---

[284] به نقل از اصول کافی ، کتاب الحجه، باب ٥. / همان ص ۱۰۲

[285] امام خمینی(ره)، ولایت فقیه، ص ٦٧و٦٨./ بنقل از همان ص ۱۰۲
موضوع این جلسه از کتاب رساله نوین، ج ٤ / از ص ٨٨ تا ۱۰۲ با کمی تصرف .

[286] این مطالب را چندین سال پیش بعنوان درس بیان و بصورت کتابی بنام (ولایت تکوینی انسان کامل) چاپ شد و در سایت خودم زمزمه عرفان موجود است.

فصل

شناخت انسان کامل

با توجه به مطالب گذشته که درباره انسان کامل و مظهر اسماء الهی، و ولایت و خلیفة الله بیان شد ، حال به یک جمع بندی مطالب پراکنده در درسها، پرداخته می شود ، و بحث کاملتری برای « شناخت انسان کامل» در زمان ما، و بیان اینکه خلافت الهی در این زمان از آن حجت و امام زمان (مهدي آل محمد (عج)) است .

ریشه گرایش به انسان کامل

"در روند تاریخ افراد بزرگ و «انسان کامل» ستایش انگیز و تحسین برانگیز بوده، دیگر انسانها از آنان به نیکی نام برده اند. توجه به «انسان کامل» سابقه ای بس دیرین دارد. به هر یک از فرهنگ ها، نظام های فکری، ادیان و مذاهب که بنگریم، ردّ پایی از انسان کامل را می یابیم.

حال ریشه این جستجو چیست؟

۱ـ نیل به کمال، که در نهاد آدمی نهفته است ـ او را به جست وجوی «انسان برتر» کشانده است تا در وجود او کمال خویش را بنگرد و تجسم یافته بیند.

دوم این که: دوری از نقص و ضعف، که از امیال و کشش های ریشه دار آدمی است ـ انسان را بر آن داشته در جستجوی وجود کاملی باشد، که از نقص ها و ضعف ها بیرون آید. و همین میل به کمال و دوری از ضعف، آدمی را واداشته تا در جستجوی وجود کاملی برای الگو برآید.

"یکی از موضوعات عرفانی در باره امام زمان(عج) اندیشه «انسان کامل» است.

"در قرآن گاهي از انسان کامل با «خلیفة الله» و جانشین حق تعالی یاد می کند و با صراحت، جانشینی انسان کامل را بیان کرده است. و از آیات سی به بعد سوره بقره در قران مي خوانیم : «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»[۲۸۷] (یاد آور زمانی را که پروردگارت به ملائکه فرمود من می خواهم جانشینی برای خود در زمین قرار دهم).

و در جایي دیگر، قرآن از انسان کامل با عنوان «امام» یاد می کند: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»[۲۸۸] (...من تو را برای مردم امام قرار می دهم).

"و فارابی رهبری مدینه فاضله را ، شایسته انسان کامل دانسته است. و ابن عربی در فصوص می گوید: «انسان کامل نگین انگشتر عالم آفرینش است»[۲۸۹] و در جایی دیگر آورده است: «خداوندی را سپاس می گویم که انسان کامل را آموزگار فرشته قرار داده، با نَفَس او فلک آفرینش انجام می گیرد»."[۲۹۰][۲۹۱]

---

[۲۸۷] سوره بقره آیه ۳۰
[۲۸۸] سوره بقره آیه ۱۲٤
[۲۸۹] فصوص الحكم، فصّ آدمی، ص۷۳./ بنقل از موعود عرفان ص ۳۲۲
[۲۹۰] ابن عربی، رساله نسخة الحق، به نقل از جامع الاسرار و منبع الانوار. / بنقل از همان ص ۳۲۳
[۲۹۱] موعود عرفان ص ۳۱۹ تا ۳۲۳

انسان کامل از منظر مشرب هاي فکري

"مکاتب الهي و بشري از زواياي مختلفي پيگير مساله انسان کامل بوده اند و کوشيده اند نمونه ای از انسان کامل ارائه دهند تا آدميان به توانند با پيروی از او بتوانند خود را به قلعه کمال برسانند .

مکاتب اسلامی نيز بطور عميق بدان اهتمام ورزيده اند . چهار مشرب فکری اخلاقی ، کلام، فلسفه و عرفان اسلامی هر يک از ديدگاهی خود به انسان کامل و معرفی آن پرداخته اند ، البته موضوع انسان کامل ، در اخلاق و فلسفه و کلام با اين عنوان بکار نرفته است، بلکه تحت عنوان نبوت، امامت و امثال آن عميق و دقيق مطرح شده است و از آنجا که مصداق بارز و حقيقی انسان کامل ائمه و انبياء(ع) هستند، اخلاق، فلسفه و کلام به لحاظ مصداقی با آنچه عرفان در باره انسان کامل مطرح کرده است به طور کامل هماهنگ خواهد بود.

در اينجا به چند ديدگاه اشاره می شود:

ديدگاه اخلاقی : [۲۹۲]

اخلاق به دو شاخه نظری و عملی تقسيم می شود. اخلاق نظری مباحث علميه اخلاق است و از فضايل و رذايل اخلاقی و اوصاف زشت و نيکوی آدمی سخن می‌گويد .

اخلاق نظری از يک سو کمال انسان را در ترک اوصاف ناپسند (رذائل اخلاقی) و از سوی ديگر کسب اصاف پسنديده می‌داند و کامل ترين شخص (انسان کامل) را کسی می‌داند که تمام اوصاف ناپسند را ترک کرده ، همه صفات حسنه را دارا است .

اخلاق عملی نيز که امروز شباهت زيادی به عرفان عملی پيدا کرده است، راه‌های عملی کسب فضايل و ترک رذايل، و در يک کلمه مسير کمال را نشان مي‌دهد.

ديدگاه کلامی [۲۹۳]

متکلمان مسلمان مصداق انسان کامل را انبيا و ائمه(ع) می‌دانند و معتقدند همچنان که آفرينش اشيا از آن خدای سبحان است ، پرورش و هدايت آنها نيز در شأن اوست و اوست که همه هستی را به سوی کمال هدايت می کند.

انسان علاوه بر اين هدايت عمومی نيازمند هدايت های ويژه ای است و خداوند با فرستادن سفيران خود ـ که همان انبيا و ائمه عليه السلام هستند راه خير و شر را به مردم ابلاغ می‌کند. متکلمان با اين تحليل وجود چنين فرد کاملی از انسان را ضروری می دانند و قايلند که چنين انسانی بايد دارای عصمت باشد تا در پناه عصمت خويش نگهبان مطمئن دين و سرپرست موفق مردم گردد.

---

[۲۹۲] مصباح يزدی ، اخلاق در قرآن ؛ محمد علی سادات، اخلاق اسلامی؛ شهيد مطهری ، فلسفه اخلاق./ بنقل از موعود عرفان ص ۳۲٤ .

[۲۹۳] ر .ک سيد محمد حسين طباطبايی . آموزش عقايد ج ۱؛ مصباح يزدی آموزش عقايد. بنقل از موعود عرفان ص ۳۲٤

آنان می‌گویند که چنین فردی در اوصاف کمال باید سر آمد انسان‌ها باشد؛ زیرا در غیر این صورت دعوت دینی ناقص بوده، هدایت الهی بی اثر خواهد ماند.

اما از دیدگاه فلسفی:

"فلسفه یعنی نتایج عقل و برهان، از این رو با عینک «عقل» به جهان و پدیده های جهان می نگرد. بنابراین، انسان کامل از منظر فلسفی کسی است که در بُعد «عقل نظری» به کمال نهایی رسیده است و سرتاسر وجودش را عقل فرا گرفته و خود «جهانی عقلی» باشد، چنان که فیلسوف بزرگ، ابن سینا می گوید: «کمال مخصوص انسان آن است که خود یک جهان عقلی شود» [۲۹۴] مراد او این است که انسان به گونه ای باشد که علوم و حقایق را بدون تعلیم دارا شود.

فلسفه می گوید: «انسان کامل آن است که علاوه بر کمال در عقل نظری، در بُعد عملی نیز به جایی برسد که عقل بر همه قوا و غرایز او حاکم شود. وقتی کسی به این مرحله از «حکمت نظری و عملی» رسید، انسان الهی و کامل می شود».

فلاسفه در توصیف چنین انسانی می گوید: «او مربی انسان ها می گردد و تعظیم و کرنش در برابر او پس از خدای سبحان جایز است. او سلطان عالم و خلیفه خدا در زمین است».[۲۹۵]

از نظر فلاسفه وجود چنین انسانی ضروری است تا جامعه بشری در پرتو او از ظلمات به سوی نور حرکت کند، و نظام عدالت پدید آید و سعادت ابدی انسان تأمین شود".[۲۹۶]

انسان کامل از دیدگاه عرفان:

ص ۳۲۶"از منظر عرفان، فلسفه آفرینش انسان کامل تنها هدایت بشر و اصلاح جامعه و الگو قرار گرفتن نیست، بلکه هدف اصلی از خلقت او، ظهور و تجلی تام حق تعالی در مظهر کامل است [۲۹۷] ظهور خداوند علت آفرینش موجودات است و اگر تجلی و ظهور حق در انسان کامل نبود هرگز آفرینش رخ نمی داد، [۲۹۸] ، چنان که در حدیث قدسی، خداوند خطاب به رسولش که بزرگترین مظهر و جلوه حق است ـ می فرماید: «خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی»[۲۹۹] (و همه چیز و همه کس را برای تو آفریدم و تو را برای خودم) .

این بدان معناست که اسماء حق ـ و از جمله «اسم اعظم» خواهان ظهور و تجلی اند ، و در پی آیینه ای کامل و تمام نما هستند تا آنها را نمایش دهد و تنها انسان چنین توانی را دارد.[۳۰۰] اگر "انسان کامل" نبود، هیچ گاه اسماء حق ظاهر نمی شدند و تا ابد پشت پرده غیب پنهان می ماندند و در نهایت، عالم هستی هم پدید نمی آمد.

---

[۲۹۴] ابن سینا، الهیات شفا، مقاله نهم، ص ٤٢٥./ نقل از موعود عرفان ص ۳۲۵
[۲۹۵] همان ، مقاله دهم، ص ٤٥٥. بنقل همان ص ۳۲٦
[۲۹٦] موعود عرفان از ص ۳۲۳ تا ۳۲٦
[۲۹۷] ر. ک : سید جلال الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۳٦۳، تحریر تمهید القواعد، ص ٥٦۲ ./ بنقل از موعود عرفان ص ۳۲٦
[۲۹۸] ر . ک : تجلی ظهور در عرفان نظری. / بنقل از همان ص ۳۲٦
[۲۹۹] فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱ ، ص ٦۸./ بنقل از همان ص ۳۲٦
[۳۰۰] ر. ک : امام خمینی(ره)، چهل حدیث، ص ٦۳٤، مصباح الهدایه، ص ٦۹./ بنقل از همان ص ۳۲٦

و از آنجا که اراده حق تعالی بر تماشای جمال و کمال خود و شناساندن آن ها به مخلوقات خویش قرار گرفت، برای هر دو مقصود، وجود انسان کامل حتمی و ضروری است. این مقاصد اساسی با پیدایش چنین موجودی حاصل می شود.

وجود چنین انسانی در تمام اعصار همواره و بی یک لحظه وقفه از جهات گوناگون لازم و حتمی است، مانند: خلافت الهی، تحقق غرض خلقت و هدایت نهایی آفرینش، وساطت فیض، حفظ نظام هستی، و بسیاری آثار و فواید بزرگ دیگر . در عصر ما یگانه انسان کامل، امام زمان(عج) این آثار و فواید را داراست و این نقش را ایفا می کند".[۳۰۱] ».

حال که ضرورت انسان کامل از نظر تمام مکاتب فلسفی و عرفانی و و... دانسته شد، به مطلبی عرفانی با موضوع «تجلی و ظهور در هستی»[۳۰۲] می پردازیم.

ص ۱۹۱ "«فلاسفه با قانون «علت و معلول» پدیده های هستی را تحلیل و تفسیر می کنند و این قانون از ارکان فلسفه است. اما عرفا به «تجلی و ظهور» اعتقاد دارند. (نظام ظاهر و مظهر) و با آن هستی را تفسیر می کنند. «ذات» خداوند که سراسر غیب و خفا است ، پس از آنکه خواست خود را بنمایاند، برای بیرون آمدن از پرده غیب، در ازل تجلی و ظهور کرد. این جلوه آفرینی به «تجلی و ظهور ازلی» شهرت دارد "[۳۰۳].

اولین ظهور، احدیت است

۱ ـ درِ نخستین ظهور «احدیت» پدیدار شد و حق تعالی سِمَت «خلافت» و جانشینی اش را بدان داد. و تنزّل سلسله هستی آغازین گرفت «احدیت» به نیابت از ذات الهی، مراتب و عوالم پائین تر را با تجلی و ظهورش پدید آورد.

"به تعبیر دیگر : «ذات» در لباس احدیت، مراتب بعدی را پدید آورد. البته «احدیت» همان انسان کامل است و حق تعالی دو خلیفه ندارد. خلیفة الله تا مرتبه احدیت را شهود کرده است، احدیت با جان و حقیقت او متحد است. «احدیت ، باطن انسان کامل است» پس تجلی احدیت یعنی تجلی انسان کامل .

۲ـ «احدیت» در اولین تجلی خود «اسم اعظم» و سایر اسماء را آشکار ساخت. این جاست که می گوئیم: حقیقت ولی الله اسماء الهی را به شهود نشسته، در تمام اسماء حضور دارد، بلکه ، «حقیقت اسماء و انسان کامل یکی است».

۳ـ اسماء نیز ظهور را آغاز کردند و مراتب پائین تر را پدید آوردند. در اولین تجلی آن ها «عالم مجردات» ظهور یافت[۳۰۴] که در قوس صعود قیامت خوانده می شود.

۴ـ و پس از مجردات «عالم مثال» پدیدار گشت.

۵ـ قافله وجود با قافله سالاری خلیفه در آخرین حرکت نزولی خویش در منزل طبیعت و دنیای خاکی فرود آمد؛ منزلگاهی سرد و تاریک. کاروان «ظهور و تجلی» در غربت خیمه زد این

[۳۰۱] موعود عرفان خلاصه ای از ص ۲۱۹ تا ۲۲۷
[۳۰۲] از کتاب موعود عرفان/ فصل چهارم ص ۱۹۱
[۳۰۳] همان کتاب موعود عرفان تا ص ۱۹۱
[۳۰۴] مراتب دیگری نیز پیش از عالم مجردات هست...

توقف همیشگی نیست و چند صباحی بیشتر نمی ماند و کاروان، بار دیگر به موطن اصلی خویش باز خواهد گشت؛ اما این بار تنها برنمی گردد، آمده تا همسفران و یارانی را همراه خویش ببرد. می خواهد از دل تیره خاک «حیات» و «جان» بسازد و با خود «عاشق» و «هوا خواه» کوی یار ببرد.

در تمام این مراحل و منازل، خلیفه حق حضور دارد و نقش اول را ایفا می کند، بلکه به اذن حق سرپرستی کاروان مظاهر را به عهده دارد، زیرا پس از آن که ذات تجلی کرد و «احدیت» را عیان ساخت، انسان کامل پا به عرصه گذاشت و دست به ظهور زد و عوالم را یکی پس از دیگری هویدا ساخت، خلیفة الله خود نیز فرود آمد و همه مظاهر و موجودات را با خود پائین کشید .

مسیر نزول و فرود «کانال وجودی ولی الله» است، و همه از راه باطن و حقیقت او سیر می کنند تا به آخرین منزل برسند.

بدیهی است که مبدأ و نقطه آغاز هستی «ذات» حق تعالی است و این ذات است که از پشت پرده، خلیفه و غیر خلیفه را هستی می بخشد و سیر می دهد؛ و خلیفه خود از تجلیات و مظاهر حق است، پس تجلیات و افعال خلیفة الله در حقیقت تجلیات و افعال الهی اند.

مفهوم خلافت چیزی جز این نیست و صد البته تنها وجود اصیل و مستقل، بلکه تنها وجود، حق تعالی است ؛ و دیگران عین فقر و نیازند، چرا که «ظهور»ند و ظهور چیزی نیست چون جلوه وجود.

محی الدین «ابن عربی» در تبین منزلت «خلیفة الله» می گوید: «فاستخلفه فی حفظ العالم فلا یزال العالم محفوظاً مادام فیه هذا الانسان الکامل» (انسان کامل در حفظ و بقای عالم جانشین و نایب حق است پس تا زمانی که وی باشد، عالم باقی خواهد بود).

و علامه قیصری در شرح این بیان آورده است:

«اذالحق انما یتجلی لمرآة قلب هذاالکامل فتعکس الانوار من قلبه الی العالم فیکون باقیاً بوصول ذالک الفیض الیها»[305] (حق تعالی در آئینه قلب انسان کامل تجلی کرده و انوار اسماء و صفات و کمالات از قلب وی بر عالم باز تابیده است و تا آن گاه که وی در عالم باشد، فیض و رحمت الهی را به عالم می رساند و عالم پا برجا خواهد ماند).ص ۱۹۳

"آری، عوامل حاصل تجلی حق در خلیفه و تجلی خلیفه در آن است. سرتاسر آفرینش مظاهر انسان کامل اند و بر هر چه انگشت گذاشته شود کمالی از کمالات وی، و مظهری از مظاهر اوست. وهمچنان که در نظام «علّی و معلولی» معلول برای پیدایش و بقا، محتاج علت است و هر لحظه علت از بین برود، معلول هم نابود خواهد شد. در تجلی و ظهور نیز مجموعه آفرینش لحظه به لحظه به توجه و تجلیات پی در پی انسان کامل نیازمند است."[306]

---

[305] شرح فصوص الحکم ، ج ۱ ، ص ۱۷۸./ بنقل از موعود عرفان ص ۱۹۳
[306] موعود عرفان ص ۱۹۱ تا ۱۹۴ بطور خلاصه .

ثمرات تجلی

"با توضیحاتی که گذشت «خلیفة الله» نخستین مخلوق است از این رو یکی دیگر از اسماء وی «صادر اول» است، یعنی اولین آفریده ای که از پروردگار صادر و خلق شده است. در احادیث سنی و شیعی آمده است که پیامبر(ص) فرموده اند:«اول ما خلق الله نوری» [٣٠٧] (نخستین چیزی که خدا آفرید نور من بود). و از أنجا که حقیقت معصومین (ع) نور واحدي هستند، در این ویژگی تفاوتی بین پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار(ع) وجود ندارد "[٣٠٨]

و نکته مهم اینکه : "عصر ظهور تجلي عدل الهي است" و برقراري حکومت اسمايي مانند عدل و...بوسیله خلیفه اسماء الهی امام زمان (عج) می باشد. و سراسر عالم هستی طعم شیرین عدل الهی را با جان و دل بچشند ، و تجلی اسماء الهی ، در قلب عالم بشریت بتابد و قلوب آنها را منور به نور معرفت نماید .

آنگاه است که عالمی که گلستان تجلی اسماء الحسنی الهی است ، عطر و بوی این شمیم الهی به جانها صفا می دهد . به امید آن روز باید علاوه بر دعاء، خود را آماده یاری و زمینه سازی این موهبت الهی کرد.

قوام هستی به وجود خلیفة الله است

"«عالم خیمه ای است که عمودش امام عصر(عج) است». و خیمه برای برپا ماندن نیازمند عمود است، زیرا امام عصر(عج) مظهر اسم «قیوم» است . مظهر حقیقتی که (قوام همه چیز به اوست) و مظهر اسم قیّوم به تبع ظاهر خود قیوم است.

براین اساس، ابن عربی خلیفة الله را «عمود السّماء، ستون آسمان» می نامد. و این حقیقت در احادیث بازتاب گسترده ای دارد . در حدیث نبوی آمده است: «ولا تخلواالارض منهم و لو خلت لانساخت» [٣٠٩]

(زمین از اهل بیت خالی نمی شود و اگر خالی شود، اهلش را در خود فرو می برد). و در روایت دیگری آمده است: «لو خلت الارض طرفة عينٍ من حجةٍ لساخت باهلها» [٣١٠] . و امام رضا(ع) می فرماید: «لا تبقی ساعة اذاً لساخت»[٣١١] انسان کامل با همه چیز مرتبط و همه و همه کس با او در قلمرو تکوین آشنا است".[٣١٢]

معرفت امام زمان

"«شناخت، اعتقاد و محبت به امام عصر(عج) در صورتی کامل، عمیق و همه جانبه خواهد بود که از نگرش و معرفت سطحی گذر کرده، به لایه های میانی و نهانی هم سر زند.

این گونه شناخت ها تنها یک دانستنی و معلومات خشک نیست که دفتر دانسته های ما را ضخیم تر و قطورتر سازد. شایسته است این معارف را به عرصه زندگی کشاند. آن گاه نهر زلال و

---

[٣٠٧] بحارالانوار، ج ١، ص ٢٤./ بنقل از همان ص ١٩٥
[٣٠٨] همان موعود عرفان ص ١٩٤ و ١٩٥
[٣٠٩] ینابیع المودة ، ص ٢٠ ، به نقل از ادب فنای مقربان./ بنقل از موعود عرفان ص ١٩٧
[٣١٠] بحار الانوار ج ٢٣ ، ص ٢٩./ بنقل از همان ص ١٩٧
[٣١١] همان ص ٣٥. بنقل از موعود عرفان ص ١٩٧
[٣١٢] موعود عرفان از ص ١٩١ تا ١٩٧ بطور خلاصه.

پر خروشی جاری می شود که قلمروهای گوناگون زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، اعتقادی و عبادی را سرسبزتر و حاصل خیزتر می سازد.

غنچه های معرفت می شکفند و از درخت محبت میوه های شیرین به بار خواهد آمد. حیف است و حسرت و اندوه بسیار دارد که این معارف گوشه نشین باشد و دست بشریت کوتاه از آن.

اگر در باور ما روزنهء تنگ ارتباط و اطلاع امام، (از طریق نامه مکتوب اعمال در طول هفته) جای خود را به «شاهراه مشاهده مستقیم»،{ بلکه فیض رسانی لحظه به لحظه وجود، حیات، علم، اراده، قدرت، رزق و روزی و اشراف و احاطه ای قوی تر از شخص بر خودش و بسیاری دقایق و لطایف دیگر بدهد}، بی گمان انقلابی بس عظیم در فهم ما از انتظار و ظهور و دیگر حوزه ها، دگرگون خواهد شد.»" [٣١٣]

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر[٣١٤]

"«سنایی بر این باور است که باید «محرم راز» شد و در سلک «توحید» در آمد و با چشم وحدت بین، می توان انبوه شهیدان عشق و کشتگان معشوق را نظر کرد:

سر برآر از گلشن توحید تا در کوی دوست

کشتگان زنده یابی انجمن در انجمن

عشق و عاشقی عافیت طلبی را بر نمی تابد. این وعظ و نصیحت نیست، تجربه راه یافتگان است.

در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر

عافیت را با نظر بازی فراق افتاده بود

ساقیا جام دمادم ده که در سیر طریق

هر که عاشق وش نیامد در نفاق افتاده بود

باید جامه عیش را از تن کند، مرکب زمین گیر «نفس» را وانهاد، بر...بُراق تیز پرواز سوز و اشک و دلدادگی گام نهاد تا دید در این نگار خانه رخ یار چه محشر و قیامت کبرایی برپاست و هر آن از حسن و جلوه یار چه آشوب و فتنه أي به پا خاسته است[٣١٥]:

سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب

این همه از نظر لطف شما می بینم

هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال

---

[٣١٣] موعود عرفان ص ٢٢٢ و ٢٢٣.
[٣١٤] مثنوي معنوي
[٣١٥] موعود عرفان ص ٢٢٦ و ٢٢٧.

با که گویم که در این پرده چه ها می بینم[۳۱۶]

مؤلف کتاب موعود عرفان بیان می دارد. «نگارنده را باور بر این است که هر لحظه امام زمان(عج) ندا سر می دهد و ما را به بزم و باده معرفت خویش فرا می خواند. و از حرمان و هجرانمان، بیش و پیش از ما غصه می خورد. مادام در تکاپو است تا با اندک بهانه ای از خواب بیدارمان سازد و در قافله عشاق، همراه خویش سازد.»[۳۱۷]

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست

نرگسش عربده جوی و لبش افسوس کنان

نیم شب دوش ببالین من آمد بنشست

سر فرا گوش من آورد و به آواز حزین

گفت ای عاشق دیرینه من خوابت هست؟

عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند

کافر عشق بود گر نشود باده پرست[۳۱۸]

"«شناخت و اعتقاد و محبت به امام عصر(عج) در صورتی کامل، و عمیق و همه جانبه خواهد بود که از نگرش و معرفت سطحی گذر کرده، به لایه های میانی و نهان هم سر زند.

این گونه شناخت ها، تنها یک دانستنی و معلومات خشک، نیست که دفتر دانسته ها و معلومات ما را ضخیم تر و قطورتر سازد. شایسته است این معارف را به عرصهء زندگی کشاند. آن گاه نهر زلال و پر خروشی جاری می شود که قلمروهای گوناگون زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی، اعتقادی و عبادی را سرسبزتر و حاصل خیزتر می سازد.

و غنچه های معرفت می شکفند و از درخت محبت میوه های شیرین به بار خواهد آمد. حیف است و اندوه بسیار دارد که این معارف گوشه نشین باشد و دست بشریت کوتاه از آن.

به قول سعدی:

شور غم عشقش حیف است پنهان داشتن

در گوش نی رمزی بگو تا بر کشد آواز را

اگر در باور و آگاهی افراد از امام زمان، از این حد که هر هفته تنها برگه مکتوب تقدیم حضرتش می گردد و ایشان نظر می اندازد، به معرفتی ژرف تبدیل شود، بی تردید ثمرات عملی بی شماری در پی دارد.

اگر در باور ما روزنه تنگ ارتباط و اطلاع امام، (از طریق نامهء مکتوب اعمال در طول هفته) جای خود را به «شاه راه مشاهده مستقیم» بلکه فیض رسانی و بخشیدن لحظه به لحظه

---

[۳۱۶] همان غزل ۳۵۷ .
[۳۱۷] موعود عرفان ص ۲۳۵ و ۲۳۶.
[۳۱۸] حافظ غزل ۲۶

وجود، حیات، علم، اراده، قدرت و روزی و اشراف و احاطه ای قوی تر از شخص بر خودش و بسیاری دقایق و ظرایف دیگر بدهد، بی گمان انقلابی بس عظیم در فهم اندیشه مهدویت و در شناخت امام زمان(عج) رخ می دهد.

آن گاه معرفت، محبت، اعتقاد و فهم ما از انتظار و ظهور و دیگر حوزه ها، دگرگون خواهد شد." .[۳۱۹] و ثمره عملی این معارف عمیق ، در زندگی ما نمایان خواهد شد. و اندیشه و تأمل در این باب و سرایت این معارف به قلمروهای مختلف زندگی و فکری ما تأثیر بسیار دارد.

امام زمان و اسم اعظم[۳۲۰]

"«برای اهل فن روشن است که ظاهر و مظاهر (اسم و مظهرش) حقیقت واحد دارند و یکی هستند. وحدت ظاهر و مظهر از بدیهیات عرفان به شمار میرود. خلیفةالله همان اسم اعظم است که بدین شکل ظهور و جلوه کرده است.

و در روایات است که امام باقر(ع) در تفسیر آیه مبارکه **«و لله الاسماء الحسنى فادعوه بها»** (و اسماء حسنا برای خداست پس خدا را با اسمائش بخوانید) می فرماید: اسماء حسنا (زیبا) الهی ما هستیم که خداوند از بندگان عملی قبول نمی کند، مگر این که به ما معرفت داشته باشد. در رأس اسماء، اسم اعظم قرار دارد و بر اساس این روایت، حقیقت و باطن اهل بیت(ع) همان اسماء الهی و اسم اعظم است»"[۳۲۱]. پایان موعود عرفان.

امام زمان(عج) مظهر تام اسماء الله

امام زمان(عج) خلیفه الهی بر زمین است و مقام خلافت اقتضا می کند که در مقام مظهریت در ربوبیت به پرورش و ارشاد و هدایت موجودات از جمله انسان ها بپردازد و هر کس و هر چیزی را به کمالات بایسته و شایسته شان برساند.

بنابراین، غیبت ایشان از برابر انسان ها به معنای تعطیل مسئولیت خلافت و امامت نیست، چنان که به معنای تفویض و واگذاری خلافت و امامت به دیگران نمی باشد، هر چند که در حوزه ولایت امور مردم، کسانی را به عنوان وکیلان و نائبان خویش برگزیده است که در زمانی به شکل نیابت خاص و در زمانی دیگر به شکل نیابت عام است.

تصور عمومی این است که غیبت و عدم حضور در میان مردمان و عدم امکان شناسایی ایشان به معنای فروگذاری از خلافت و امامت و تفویض و واگذاری امر به حال خود یا به دیگران است؛ در حالی که هرگز امامت و خلافت، تعطیل بردار نیست و اگر خلیفه ای در زمین نباشد و این امر به هر دلیلی تعطیل شود، پایان دنیا فرا می رسد و قیامت آغاز می شود؛ زیرا وجود خلیفه است که به این دنیا بقا و پایداری بخشیده است.

---

[۳۱۹] همان خلاصه ای از ص ۲۲۲ و ۲۲۳.با کمی تصرف
[۳۲۰] جهت تحقیق ر.ک. شرح دعای سحر ص ۹۸- ۸۵ - بنقل از موعود عرفان ص ۱۸۱
[۳۲۱] موعود عرفان / ص ۱۸۱ .

حقیقت خلافت انسان از خداست

خداوند نظام آفرینش کنونی را به گونه ای آفریده که حقیقت وجودی اش در اشکال گوناگون وجودی موجودات، تجلی و ظهور پیدا می کند؛ زیرا حقیقت وجودی اش در مقام خفا بوده است. نخستین تجلی خداوند در حقیقت اسمایی صورت گرفته و آنچه که در مقام هویت احدی بود در هویت واحدی الله بروز و ظهور می یابد؛ چرا که الله اسم جامع همه اسما و ظهور حقیقت ذات الهی است.

البته از آنجایی که دوگانگی میان صفت و ذات نیست و صفت، عارض بر ذات نمی باشد بلکه صفات عین ذات و هر اسم به معنای تمامیت اسماء است، این تفکیک در مقام نظر و ذهن است وگرنه در جهان هستی جز ذات الهی نیست که هر اسم او همه اسماء است و این گونه نیست که صفت حی در بردارنده صفت علم نباشد و یا صفت علم دربردارنده صفت قدرت نباشد؛

بنابراین، الله همان رحمن ، و رحمن همان الله است بی هیچ تفاوتی در اصل؛ هر چند که در مقامی، جدایی و تفکیک انجام می گیرد ولی این تفکیک تنها تصوری و ذهنی است نه حقیقی؛ از این رو خداوند حقیقت رحمن را با حقیقت الله یکی دانسته است. [۳۲۲] پس هر اسمی خود جامع اسمای الهی است؛ چرا که اسم در خداوند با ذات او یکی است و هرگونه دوگانگی از او برداشته شده و توحید محض است.

نخستین تجلی و ظهور ذات الهی همان حقیقت محمدی است؛ لذا حقیقت محمدی(ص) همان مظهر الله است که نخستین ظهور اسمایی است؛ چرا که حقیقت محمدی تمام ظهور الله و تجلی آن است و میان این حقیقت و اسم جامع، نوعی عینیت است و حقیقت محمدی(ص) تمام ظهور اسم الله و ایشان همان مثاله اتم و اکمل است.

بر همین اساس در روایات معتبر و متواتر معنوی آمده که خداوند حقیقت محمدی(ص) و چهارده معصوم(ع) را آفریده و ایشان صنع مستقیم الهی هستند و دیگر مخلوقات از فرشتگان و غیرفرشتگان در هر درجه و مرتبه ای باشند، مخلوق و صنعت، آن بزرگواران هستند: قال الصادق(ع): نحن صنایع الله والناس صنایع لنا؛ ما اهل بیت، آفریده خداوند هستیم و تمام مردم صنایع ما هستند. [۳۲۳]

امکان واسطه بودن ایشان در خلقت عالم، امری است واضح و آشکار بلکه از نظر حکمت الهی راجح و لازم است. از جمله شواهد آن مضمون حدیث قدسی است که می فرماید: و هی فاطمه و بنورها ظهر الوجود من الفاتحه الی الخاتمه ؛ و او فاطمه است و به نور او وجود عالم از ابتداء تا پایان ظاهر گشته است [۳۲۴] .

و ظاهرا مقصود، ظهور هستی از کتم عدم تا نور وجود است و باء برای سببیت است و حضرت زهرا(س) فرموده است: و نحن وسیلته فی خلقه و نحن خاصته و محل قدسه و نحن حجته فی غیبه، ما وسیله خدا در خلقت هستیم و خاندان و جایگاه قدس و حجت خدائیم.[۳۲۵]

---

[۳۲۲] اسراء، آیه ۱۱۰

[۳۲۳] کتاب غیبت شیخ طوسی: ۱۷۳ حدیث ۷ چاپ تهران و کتاب بحارالانوار: ج ۵۳ ص ۱۷۸ ح ۹ ب۳۱ چاپ بیروت.)

[۳۲۴] کتاب خصائص الفاطمیه ، ص۱

[۳۲۵] کتاب السفینه و فدک، به نقل از کتاب شرح نهج البلاغه، ج۱۶ ص۲۱۱).

(مطلق بودن کلمه (وسیلته) هم حدوث و هم بقاء را اقتضا می کند. پس تنها واسطه در ایجاد عالم و واسطه افاضه وجودی جهان هستی، آن حضرات(ع) می باشند.

علامه مجلسی(ره) چنین می گوید: در اخبار فراوانی وارد شده است: لا تقولوا فینا ربا و قولوا ما شئتم ولن تبلغوا، نسبت خدائی به ما ندهید و جز آن، هرچه می خواهید بگوئید و هرگز به نهایت وصف ما نخواهید رسید. [۳۲۶].

کلمه رب، برای آن ذاتی که واجب الوجود است، علم و اسم خاص و حقیقت است، بنابراین نسبت واجب الوجود بودن به آن حضرات صحیح نیست، زیرا که آنان آفریده خدای متعال هستند، لکن بعد از این مرتبه می فرماید: قولوا فینا ما شئتم که از مصادیق این قول، واسطه منحصر کل جهان هستی بودن ایشان است، خصوصا با در نظر گرفتن جمله (ولن تبلغوا) و عقد سلبی و عقد ایجابی کلام و با ملاحظه اینکه گوینده کلام انسان معصوم حکیمی است که به تمام دقایق و زوایای سخن توجه تام دارد، حقیقت امر واضح و روشن خواهد بود.

بامید روزی که شاهد حضور و ظهور آن وجود مبارک و انسان کامل، و حجت الهی شویم، و از یاران او قرار گیریم «انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا». اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی ابائه فی هذه الساعه و فی کل الساعه ولیاً و حافظاً و قاعدا و ناصرا و دلیلاً و عیناً حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه طویلا برحمتک یا ارحم الراحمین. والحمدلله رب العالمین.

---

[۳۲۶] بحارالانوار: ج ۲۵ص۳۴۷

بخش
اعتقاد به منجي در
اديان و مكاتب

اعتقاد به منجي در اديان و مكاتب

"«اعتقاد به موعود و منجی که سرانجام روزی با آمدنش دنیا را پر از عدل می کند مورد اتفاق تمامی ادیان است و هر دین و مکتبی متناسب با فرهنگ دینی و ملی خود از آخرین موعود سخن گفته است.

از آنجا که انسان در کنار رسیدن به امکانات رفاهی و مادی به دنبال کسب معنویت و اتصال به یک منبع کمال است نمی تواند به مساله آخرالزمان و ظهور فردی از نوع انسان به عنوان نجات بخش و منجی معتقد نباشد که این مساله به وضوح در بین ادیان مختلف مشاهده می شود.

مهدی موعود در ادیان و مذاهب گوناگون

اعتقاد به موعود، درهمه ادیان مطرح بوده وعقیده مشترک همه آنهاست. در آیین بودایی موعود را (بودای پنجم) ودر آیین هندو،او را (آواتارا دهم) گویند. در آیین زرتشت نیز از آمدن منجی و موعود خبر داده شده و او را(سوشیانت)یا(سوشیانس) می نامند. کتب دینی یهود نیز ظهور رهبری بزرگ به نام (ماشیح) یا (مسیح)در آخرالزمان را نوید داده اند. آیین مسیحیت نیز آمدن دوباره حضرت عیسی به دنیا و برپایی حکومت جهانی به دست او را خبر داده است .

١) اعتقاد به موعود درآیین هندو

در آیین هندو از موعود به نام (آواتارای دهم) یاد می شود. درکتاب (پورانا (Purana)، شرح مفصّلی درباره دوران آخرعصر کالی(Kali)، یعنی آخرین دوره پیش از ظهور دهمین آواتارای ویشنو آمده است.

درکتاب (باسک) کتاب مقدس هندیان آمده است :

دور دنیا تمام شود به پادشاه عادلی در آخرالزمان که پیشوای فرشتگان، پریان و آدمیان باشد وحق و راستی با او باشد و آنچه در دریا و زمین وکوه ها پنهان باشد همه را به دست آورد و از آسمانها و زمین آنچه باشد خبر دهد و از او بزرگ تر کسی به دنیا نیاید.

٢) موعود درآیین بودایی

دردین بودایی نیزانتظار موعود و منجی مطرح شده است . گفته اند که در این آیین، موعود مورد انتظار(بودای پنجم) است وبوداییان منتظر ظهورش می باشند.

٣) موعوددر آیین زرتشت

منجی یا موعود آخرالزمان، درجهان بینی و معادشناسی زرتشتی جایگاهی ویژه دارد. او را(سوشیانت)یا(سوشیانس) می گویند که دین را در جهان رواج دهد، تنگدستی را ریشه کن

سازد، ایزدان را از دست اهریمن نجات داده و مردم جهان را همفکر، هم گفتار و هم کردار گرداند.

٤ موعود در آیین یهود

در اسفار تورات، نوید ظهور رهبری بزرگ به نام (مسیح) (یا ماشیح به زبان عبری وبه معنای مسح شده) داده شده است. براساس اعتقاد یهود، در آخرالزّمان موعود خواهد آمد و با سیطره بر جهان، پادشاه جهان خواهد شد و به عدل و داد حکمرانی خواهد کرد...گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید.

درفرازی از کتاب (فرامیر) (زبور داود) نیز آمده است : منتظران خداوند و صالحان وراث زمین خواهند بود. خوشا به حال کسانی که منتظر موعود باشند.

٥ موعود در دین مسیحت

آیین مسیحیت نیز به آینده جهان و انسان، نگاه خوشبینانه داشته، ظهور موعودی را که همان عیسی (ع) باشد، نوید داده است . ظهور دوم (coming Second) یا بازگشت دوباره حضرت عیسی (ع) برای نجات جهانیان و ایجاد یک دنیای پرشکوه، از اعتقادات جدّی مسیحیان است . عیسی (ع) دوباره ظهور خواهد کرد و با حاکمان ستمکار خواهد جنگید وبشر را به ساحل نجات و رستگاری رسانیده و به زندگی آرمانی اش جامه عمل خواهد پوشانید.

درانجیل لوقا دراین زمینه چنین آمده است : کمرهای خود را بسته، چراغهای خود را افروخته بدارید و شما مانند کسانی باشید که انتظارآقای خود را می کشند. پس آماده باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی برید پسر انسان می آید.

٦ موعود دراسلام

همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که در آخرالزّمان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خروج می کند علاوه بر آیات فراوانی که بر مسئله مهدویت در اسلام و ظهور حضرت مهدی (عج) دلالت می کند ، روایات شیعه و سنّی در این زمینه بسیار زیاد و به حد تواتر رسیده است.

در کتابهای اهل سنّت آن قدر روایات در باره مهدی موعود (عج) وجود دارد که عقیده به آن حضرت از ضروریات دینی مذهبی آنان به شمار آمده است. درباره اصل موضوع ظهور مصلح جهانی صدها حدیث در کتب آنان از قبیل : صحیح بخاری ، سنن ابن ماجه ، سنن ابن داود، سنن ترمذی ، منتخب کنز العمّال ، مسند احمد بن حنبل و غیر آن نقل شده است .

به رغم این که اهل سنت به اصل امامت ـ مانند شیعه اعتقاد ندارند، ولی به خاطر زیادی روایات معتبر مربوط به ظهور حضرت مهدی (عج) و تواتر آنها، اعتقاد به ظهور مهدی نامی از نسل فاطمه (سلام الله علیها) از اعتقادات ضروری اهل سنّت به شمار آمده است و لذا انکار مهدی موعود را موجب خروج از دین می دانند.

- ابن خلدون ، جامعه شناس معروف مسلمان می گوید:

بدان که در طول تاریخ میان تمامی اهل اسلام مشهور است که حتما در آخرالزمان مردی از اهل بیت پیامبر(صل الله علیه وآله) ظهور خواهد کرد و دین را تازه و عدل را آشکار خواهد ساخت . او ((مهدی)) نامیده می شود؛ و خروج ((دجّال)) آن زمان خواهد بود و سپس نشانه های قیامت آشکار خواهد شد. حضرت عیسی مسیح (ع) نیز فرود خواهد آمد و دجّال کشته خواهد شد».[۳۲۷]

ویژگی دولت مهدوی

حکومت جهانی

آنچه از احادیث و کتب بزرگان بدست می آید اینست که :

حکومت جهانی از مهمترین اهداف قیام جهانی حضرت مهدی (علیه‌السلام) است.

یکی از ویژگی‌های دولت مهدوی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)، جهانی بودن آن است.

حکومت مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)، شرق و غرب عالم را فرا می‌گیرد و آبادی‌ای در زمین نمی‌ماند، مگر این که گلبانگ محمدی از آن بر می‌خیزد و سراسر گیتی از عدل و داد آکنده می‌شود. در آن دوران به دست آن حضرت، آرمان والای تشکیل جامعهٔ بزرگ بشری و خانوادهٔ انسانی تحقق می‌پذیرد و آرزوی دیرینهٔ همهٔ پیامبران، امامان، مصلحان و انسان دوستان برآورده می‌شود.

امام رضا (علیه‌السّلام) از پدرانش از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم) نقل کرده است: خداوند سبحانه و تعالی در شب معراج در بخشی از بیانی طولانی فرمود: «... و به درستی زمین را به وسیلهٔ واپسین آنان (ائمهٔ معصومین) علیهم‌السلام از دشمنانم پاک خواهم ساخت و تمام گسترهٔ زمین را در فرمانروایی او قرار خواهم داد....» (... و لاطهرن الارض بآخرهم من اعدائی و لاملکنه (و لامکننه) مشارق الارض و مغاربها...) .

در دوران رهبری امام مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)، با ایجاد مدیریت و حاکمیت یگانه برای همهٔ اجتماعات، نژادها و منطقه‌ها، یکی از عوامل اصلی تضاد و جنگ و ستم از بین می‌رود.

پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم) فرمود: پیشوایان پس از من دوازده نفرند؛ نخستین آنان تو هستی ای علی و واپسین آنان قائم است؛ همو که خداوند سبحانه و تعالی بر دستانش مشارق و مغارب زمین را فتح خواهد کرد. (الائمة من بعدی اثنا عشر اولهم انت یا علی و آخرهم القائم الذی یفتح الله تعالی ذکره علی یدیه مشارق الارض و مغاربها).

امام صادق (علیه‌السّلام) نیز در این‌باره فرمود: سپس خدای عزّوجلّ او را ظاهر سازد و مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را به دست او بگشاید و.... (ثم یظهره الله عزّوجلّ فیفتح الله..

---

[۳۲۷] خبرگزاری مهر- گروه دین و اندیشه:

منابع:

☑ مجله علمی پژوهشی الهیات تطبیقی دانشگاه اصفهان

☑ سایت حوزه.

ویژگی اول

این حکومت دارای رهبری است که مشروعیت خود را از پروردگار متعال گرفته و از هرگونه خطا و عصیان به دور است. افزون بر این، کسانی که او را در اجرای حکومت جهانی یاری خواهند کرد، انسان‌هایی هستند برگزیده و دارای صفات اخلاقی ویژه که این خود بر عظمت این حکومت می‌افزاید.

ویژگی دوم

در حکومت جهانی حضرت مهدی (علیه‌السّلام) قانون‌گذار خداوند سبحانه و تعالی است، ازاین رو تمام نیازهای مادی و معنوی انسان‌ها مورد توجه واقع شده و از هرگونه خطا دور خواهد بود.

ویژگی سوم

محور تمام قوانین در حکومت جهانی حضرت مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) امور دینی و اخلاقی است؛ در حالی که تمام نیازهای مادی و معنوی بشر در تمام قوانین مورد توجه واقع شده است.

ویژگی چهارم

دانش، در دولت مهدوی در کل جامعه بشری گسترش می‌یابد و هرگز در انحصار عده‌ای خاص نخواهد بود؛ ازاین رو همگان از دانشی بس ارجمند برخوردار خواهند بود. البته از این دانش نیز در راه رشد و تعالی جامعهٔ بشری استفاده خواهد شد، نه در راه ستم و تعدی به دیگران.

ویژگی پنجم

حکومت جهانی حضرت مهدی (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) بر عالی‌ترین اندیشه‌های عاقلانه مبتنی است؛ چرا که در آن دولت مبارک است که عقول بشری به کامل‌ترین وجه امکان رشد خواهد کرد.

ویژگی ششم

حکومت جهانی مهدی (علیه‌السّلام) مبتنی بر بهره‌مندی عاقلانه، عالمانه و عابدانه از همهٔ منابع موجود و ظرفیت‌های ممکن در کره زمین است و این بدان معنا است که مردم در عین بهره‌مندی از تمام مواهب الهی هرگز گرد اتراف و اسراف نمی‌گردند.

افزون بر آن، با وجود فراوانی نعمت، حالت استغنایی در روح انسان‌ها بوجود می‌آید که باعث می‌شود با وجود در اختیار داشتن موهبت‌های فراوان هرگز دست به طغیان و عصیان نزنند.

در جامعهٔ مهدوی، به سبب وجود تمام شرایط ممکن، راه رشد و تعالی به سوی پروردگار بر همگان باز خواهد بود و در عین اختیار داشتن، همگان بر دینی توحیدی و باوری الهی خواهند بود.

در حال حاضر امکان تشکیل یک «مدینه فاضله» به دست بشر وجود ندارد و باید منتظر موعود آسمانی باشند.

يك استاد حوزه و دانشگاه تصریح کرد:

«جهانی شدن» با داشتن ابعاد و اشکال مختلف و مبهم و پیامدهای سوء، نمی تواند وجه مشترکی با «حکومت جهانی حضرت مهدی(عج)» داشته باشد؛ هر چند پاره ای از ویژگی ها و نشانه های آن، با بعضی از ویژگی های حکومت آن حضرت مشابهت دارد و به خوبی می تواند نشانگر این باشد که زمینه تشکیل حکومت جهانی فراهم شده و سطح آگاهی، علم، پیشرفت و بالندگی جوامع به حدی رسیده است که بتوان به طور علمی و استدلالی، صحبت از آن حکومت جهانی و قریب الوقوع بودن آن نمود و ویژگی های والا و برتری های بی بدیل آن را مطرح کرد.

آن چه در منابع و متون دینی و روایی ما، در خصوص حکومت مهدی وجود دارد گویای آن است که رکن اصلی و خمیر مایه بنیادین حرکت جهانی امام زمان(ع) گسترش همه جانبه و تقویت و توسعه توحید و یگانه پرستی و در کنار آن مبارزه فراگیر و مستمر با همه تفکرات و جریان‌های انحرافی والحادی است. در نهضت مهدوی، آموزه‌ها و تعالیم فراموش شده‌ی پیامبران الهی برپا می‌گردد و همه دستگاه‌های استبدادی، در نهاد حکومت و قدرت زایل می‌گردند و از بین می‌روند.

در حکومت مهدوی، محرومان و مستضعفان و بندگان صالح و مؤمن خداوند، از جایگاه رفیعی برخوردارند. نظام فرهنگی، مرکب از ارزش‌ها و هنجارها، عقاید و باورها، آرمان‌ها و ... بر اساس آموزه‌های قرآن کریم و سنت معصومان شکل می‌گیرد و همه اجزا و عناصر اجتماعی، متأثر از این نظام فرهنگی است.

عدالت جویی و عدالتخواهی و تلاش برای برقراری عدالت و رفع همه مظاهر ظلم و بی عدالتی، از جمله ارکان حکومت امام زمان(ع) است. مبارزه همه جانبه و مستمر با منکرات و عوامل اجرایی و شیوع آن، از جمله برنامه‌ها و سیاست‌های اصولی در حکومت جهانی مهدوی است. رشد و توسعه همه جانبه و فراگیر، در همه ابعاد و شئون، اعم از اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و ... بهره‌برداری از منابع طبیعی، توزیع عادلانه فرصت‌های اجتماعی و برقراری روابط صمیمانه و صلح آمیز، همراه با عظمت و شوکت جامعه‌ی اسلامی در سطح بین الملل، ایجاد روابط صمیمانه و دوستی متقابل در بین افراد و .... همه و همه، از جمله خصوصیات و ویژگی‌های جامعه‌ی آرمانی اسلام است و رکن اصلی همه متغیرها و الگوها، برآمده از دین و برای تحقق و تحکیم بنیان‌های دینی است که خصیصه‌ی اصلی جامعه‌ی مهدوی است.

امام مهدی(عج) با تشکیل حکومت جهانی براساس نظام امامت، اداره و مدیریت جهان را در دست خواهد گرفت و بشر را به سمت کمال مطلوب وتکمیل مکارم اخلاقی (حداکثر کمال و رشد اخلاقی) هدایت و راهبری خواهد کرد و جامعه مرده را زنده و دین مداری و معنویت گرایی را احیا خواهد کرد. مشکلات ونارسایی های گسترده جوامع ـ بخصوص در زمینه اخلاق و معنویت ـ تنها در سایه وجود دولت امام مهدی(عج) از بین می رود و به جای آنها معنویت، عدالت و عقلانیت حاکم می شود و جامعه به تکامل، تعالی، تعادل و پیشرفت می رسد.

اهداف و آرمان های امام مهدی :

بررسی و مطالعه اهداف هر قیام و نهضتی، تا حدودی ما را با ماهیت و چیستی آن آشنا می سازد. بر این اساس بعضی از اهداف اصلی و بنیادین و برخی نیز فرعی و در ذیل هدف اصلی است و در راستای آن تبیین و تعریف می شود. حال مهم ترین اهداف و خواسته های دولت امام مهدی(عج) ـ که بیشتر جنبه کمال خواهانه و اخلاقی دارد ـ عبارت است از:

۱. رساندن جامعه بشری به کمال مطلوب و رشد و بالندگی اخلاقی (هدف اصلی)؛

۲. برقراری عدالت اجتماعی و گسترش قسط و عدل در سراسر جهان؛

۳. اداره و سامان دهی نظام جهان بر اساس ایمان به خدا، احکام دین اسلام و آموزه های قرآن؛

٤. تثبیت و گسترش صلح و امنیت جهانی و از بین بردن ستیزه جویی، تجاوزگری، جنگ، کینه جویی و خودپرستی؛

٥. نجات مردم از چنگال ستمکاران، جبّاران و مفسدان و اهتزاز پرچم توحید و عدالت؛

٦. احیای آیین توحید و یکتاپرستی (اسلام) و نابودی آیین های انحرافی و باطل؛

۷. تأسیس حکومت جهانی اسلام و در دست گرفتن حاکمیت جهان؛

۸. به کمال رساندن علم و دانش بشری و رشد و شکوفایی عقل و اندیشه؛

۹. تصحیح امور زندگی و استفاده صحیح و بهینه از امکانات و منابع مادی و معنوی جهان؛

۱۰. از بین بردن امتیازات و تبعیضات نژادی و طبقاتی و تعمیق برابری و مساوات؛

۱۱. بسط و گسترش فضایل اخلاقی و ریشه کن نمودن رذایل و آلودگی های اخلاقی و ....

رسیدن به این اهداف والا و مقدّس، در گرو این است که حضرت مهدی(عج) ابتدا اخلاق و رفتار مردم را تغییر دهد و به اصلاح و احیای آنان بپردازد. پس از انجام دادن این کار اصلی (تزکیه و تهذیب نفوس) و رشد و تعالی روحی و فکری مردم و زنده شدن جامعه، خود آنان مشتاق و به دنبال سامان دادن به سایر امور خواهند بود.

در اینجا به بعضی از این ویژگیها اشاره می شود :

الف.تشکیل حکومت فراگیر جهانی

حکومت و دولت حضرت مهدی(عج)، فراگیر و جهانی خواهد بود و قدرت و سلطه او از شرق تا غرب دنیا را فرا خواهد گرفت؛ چنان که محدث نوری می نویسد: «از صفات و ویژگی های مهدی(عج)، فرا گرفتن سلطنت آن حضرت تمام روی زمین را از شرق تا غرب، برّ و بحر، معموره و خراب و کوه و دشت است. نماند جایی که حکمش جاری و امرش نافذ شود و اخبار در این معنا متواتر است».

آری مهم ترین ویژگی حکومت جهانی حضرت مهدی، قرار گرفتن جهان تحت یک مدیریت واحد و کارآمد است؛ به طوری که خود رأیی ها، مقام پرستی ها و خود محوری ها از بین خواهد رفت و همه بر اطاعت از یک حاکم مقتدر جهانی، اتفاق خواهند داشت. با توجه به بعضی از روایات، به دست می آید که جهان در آن زمان به ۳۱۳ بخش تقسیم شده و آن حضرت، ۳۱۳ تن از یاران نزدیک خود را بر آنها حاکم خواهد ساخت.

۱. رسول اکرم (صلّی اللہ علیه و آله و سلّم) فرمود: «و یبلغ سلطانه المشرق و المغرب ؛ دولت و سلطنت مهدی(عج) همه شرق و غرب جهان را در بر می گیرد».

۲. «ولایکون ملک الاّ للاسلام؛ در آن روز حکومتی جز حکومت اسلامی نخواهد بود.»

۳. امیر مؤمنان (علیه السّلام) فرمود: «حضرت مهدی(عج) شرق و غرب جهان را تحت سیطره خود درآورد... شرّ از جهان رخت بر بندد و تنها خیر باقی بماند» .

٤. امام باقر (علیه السّلام): «حضرت قائم (علیه السّلام) ۳۰۹ سال حکومت می کند؛ چنان که اصحاب کهف مدت ۳۰۹ سال در غار ماندند؛ زمین را پر از عدالت می کند، آن چنان که پر از جور و ستم شده باشد. خداوند شرق و غرب جهان را برای او فتح می کند.».

٥. «هنگامی که قائم(عج) قیام کند، برای هر کشوری از کشورهای جهان فرمان روایی بر می گزیند...» .

٦. امام سجاد (علیه السّلام): «وقتی که قائم قیام می کند، خداوند آفت را از شیعیان دور می کند وقلب آنان را همچون قطعات آهن، محکم و نیروی هر مرد به اندازه چهل مرد می سازد. آنان حکومت و ریاست تمامی مردم جهان را به دست خواهند گرفت» .

۷. «حضرت مهدی (علیه السّلام) یارانش را در همه سرزمین ها پراکنده می کند و به آنها دستور می دهد که عدل و احسان را شیوه خود سازند و آنان را فرمانروایان کشورهای جهان می گرداند و به ایشان فرمان می دهد که شهرها را آباد سازند» .

ب.دین و آیین واحد جهانی

در حکومت جهانی واحد، دین برتر و آیین پذیرفته شده مردم، اسلام خواهد بود و این نشان می دهد که برنامه حضرت مهدی(عج) جهان شمول و فراگیر بوده و مردم با رغبت و علاقه دین اسلام را اختیار خواهند کرد و نجات و سعادت خود را در پیروی از آن خواهند دانست. در نتیجه فضایل اخلاقی و مکارم انسانی، در جوامع حاکم شده و فساد، الحاد و بی دینی از بین خواهد رفت.

چکیده

حکومت دینی و الهی نیاز به حاکم الهی دارد. اجرای عدالت خداوند بر روی زمین بدون امام معصوم و کارگزاران متعهد و متدین او امکان پذیر نیست. مذهب شیعه با توجه به آیات و احادیث نبوی و معصومین (علیهم السلام) بر این اصل اعتقاد دارد که حکومت جهانی خداوند توسط امام مهدی (عج الله فرجه) محقق خواهد گردید. حکومت مهدوی تنها حکومتی است که می تواند عدالت را آنگونه که خداوند می خواهد بر زمین گسترش داده و مردم را از لذت آن بهره مند می سازد. از این رو شیعیان منتظر ظهور مهدی صاحب الزمان هستند.

اداره کشوری به گستردگی تمام دنیا کار دشواری است که تنها با برخورداری از یک رهبری الهی و کارگزارانی دلسوز و متعهد و معتقد به نظام الهی و حاکمیت اسلام امکان پذیر است، آن هم در شرایطی که دنیا وارث انبوهی از نابسامانی ها است و میلیون ها معلول و بیماری جسمی و روانی وجود دارد، هاله ای از ویرانی ها بر دنیا سایه افکنده و ناامنی همه جا را فرا گرفته و ظلم و ستم و بی عدالتی همه جا را پر کرده است، شهرها در اثر جنگ و نبرد به ویرانه هایی تبدیل گشته و نابودی کشتزارها در اثر آلودگی محیط زیست و خشک سالی های پی در پی، کمبود ارزاق و مواد غذایی را به دنبال داشته است.

با وجود همه گرفتاری ها و بدبختی ها که دامنگیر بشریت و انسانیت شده، سرانجام روزگاری فرا می رسد که عدل و عدالت به دست توانای مرد الهی و دادگستر بی بدیل به اراده و مشیت الهی در روی زمین مرده از ستم و بی عدالتی پیاده می شود و این وعده الهی: «واعلموا ان الله یحی الارض بعد موتها»(۱) (بدانید و آگاه باشید که خداوند زمین را پس از مرگش زنده می گرداند) تحقق خواهد یافت .

چنانچه امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه کریمه فرمود: «خداوند زمین را با حضرت قائم زنده می گرداند، آن حضرت در زمین به عدالت رفتار می کند و زمین را با گسترش عدالت زنده می نماید، پس از آن که در اثر گسترش ستم مرده بود»(۲) و نیز از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «به خدا سوگند، به طور حتم عدالت مهدی ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ به درون خانه ها و اتاق های شان نفوذ می کند، هم چنان که سرما و گرما در آن وارد می شود»(۳)

آن گونه که از روایات استفاده می شود نهضت مقدس آن حضرت بر اساس فرمان الهی از مکه شروع می شود که با ۳۱۳ نفر انسان برگزیده و افراد شایسته به مدینه و عراق و سایر نقاط قدم می گذارند و بر طبق برنامه ای که دارند تمام جهان را تسخیر و با قتل دجال، جهان برای همیشه زیر لوای حضرتش و خاندان نبوت قرار می گیرد. ساختار نهضت جهانی و حکومت اسلامی و فراگیر آن بزرگوار بر اساس روایات و هم چنین مثل خیلی از نهضت ها دارای چهار رکن اساسی خواهد بود:

الف) رهبری و ریاست نهضت و حکومت که براساس برخی از روایات مرکز و پایتخت آن در شهر کوفه در عراق خواهد بود.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «گویا می بینم که قائم آل محمد با خانواده اش در مسجد سهله فرود آمده است ... همانجا که منزلگاه ادریس پیامبر بوده است و هیچ پیامبری بر انگیخته نشده مگر آن که در آن مسجد نماز گزارده است کسی که در آن اقامت کند مانند کسی است که در خیمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است، هیچ مرد و زن مومنی نیست، مگر آن که دلش به سوی آن مسجد است ... آن گاه که قائم ما قیام کند، خداوند انتقام رسولش و همه ما را از دشمنان خواهد گرفت.»(۴)

و نیز از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «سرزمین کوفه که جایگاه پاکی است و در آن مسجد سهله قرار دارد و مسجدی که همه پیامبران در آن نماز خوانده اند و از آن جا عدالت الهی پدیدار می گردد و قائم خداوند و قیام کنندگان پس از او همان جا خواهند بود...»(۵)

از مجموع روایات استفاده می شود که شهر کوفه پایگاه اصلی فعالیت ها و مرکز فرمانروایی امام زمان (علیه السلام) خواهد بود و امام (علیه السلام) با رهبری معصومانه و با روح والا و کمالات علمی و معنوی و فضائل عظیم اخلاقی از آن جا تمام حوادث و جریانات کشور پهناور زمین را زیر نظر می گیرد و تمام نقاط زمین برایش مانند کف دست می گردد، اصحاب و یارانش نیز از فاصله های دور و از اقصی نقاط عالم وی را مشاهده می کنند و با او سخن می گویند(۶)

و امام (علیه السلام) با علم و دانشی که خدا به او عطا فرموده و با تدبیر و مدیریت بی نظیری که دارد نه تنها تسلط و حاکمیت ظاهری بر جهانیان و جهان خواهد داشت بلکه حکومت بر دل

ها نیز دارد چنانچه از رسول خدا روایت شده که فرمود: «شما را به مردی از قریش بشارت می دهم که ساکنان آسمان و زمین از خلافت و فرمانروایی او خشنودند»(۷)

ب) وزراء و مجریان اهداف نهضت: طبیعی است که در حکومتی که امام مهدی (علیه السلام) رهبری آن را به عهده دارد، کارگزاران و مسئولان حکومت نیز باید از بزرگان و نیکان امت باشند. از این رو می بینیم «در روایات ترکیب دولت امام مهدی (علیه السلام) را از پیامبران، جانشینان آنان، تقوا پیشگان و صالحان روزگار و امت های پیشین و از سران و بزرگان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان می کند که نام برخی از آنان بدین گونه اند: حضرت عیسی (علیه السلام) ، هفت نفر از اصحاب کهف، یوشع وصی موسی (علیه السلام) ، مومن آل فرعون، سلمان فارسی، ابو دجانه انصاری، مالک اشتر نخعی و قبیله همدان»(۸) بهر حال به نظر می رسد که افراد و یاران خاص حضرت که ۳۱۳ نفر انسان پولادین هستند که مهذب و خود ساخته و دارای فضایل انسانی و بلکه انسان های کامل اند، سمت فرماندهی لشکر، وزارت، قضاوت و ابرا اساس روایات، یکی از ویژگی های مشهورحکومت حضرت مهدی (ع) جهان شمولی آن است.

حکومت مهدی (عج) شرق و غرب عالم را فرا می گیرد، هیچ آبادی ای در زمین نمی ماند مگر اینکه گلبانگ توحید از آن شنیده می شود و سراسر گیتی از عدل و داد آکنده می گردد.

در آن دوران، به دست آن امام بزرگ، آرمان والای تشکیل جامعه بزرگ بشری و خانواده انسانی تحقق می پذیرد و آرزوی دیرینه همه پیامبران و امامان (ع) و مصلحان و انسان دوستان بر آورده می شود. امام رضا (ع) از پیامبر اکرم (ص) چنین روایت کرده است: خداوند در شب معراج فرمود:... و به درستی زمین را به وسیله واپسین (امامان معصوم (ع)) از دشمنانم پاک خواهم ساخت و تمام گستره زمین را در فرمانروایی او قرار خواهم داد...»

در عصر رهبری امام مهدی (ع) با ایجاد مرکزیت واحد و مدیریت و حاکمیت یگانه والاهی برای همه اجتماعات و نژادها و منطقه ها، یکی از عوامل اصلی تضاد و جنگ و ستم از میان می رود. رسول گرامی اسلام (ص) می فرماید: «پیشوایان پس از من دوازده نفرند ؛ نخستین آن ها تو هستی ای علی واپسین آن ها قائم است؛ همو که خداند با دستانش مشرق ها و مغرب ها تمام کره زمین را فتح خواهد کرد».

البته این امید در افکار و عقاید تمام اقوام و ملل ریشه دارد و کم و بیش به گونه های متفاوت درهمه جا مطرح است ؛ اما در تفکر شیعی از شفافیت و روشنی ویژه بهره می برد؛ به گونه ای امام منتظر و منجی نهایی زنده است. روزی به فرمان خداوند خواهد آمد و جهان را از عدل و داد آکنده خواهد ساخت.

حکومت واحد جهاني

یکی از مفاهیمی که همان ابتدا در ارتباط با مهدویت و ظهور منجی موعود پدید آمد و در شمار عقاید دینی بسیاری از شیعیان قرار گرفت، مفهم «حکومت واحد جهانی» است. بر اساس این عقیده با ظهور امام غایب، اسلام، به عنوان تنها دین حق الاهی و کامل و دارای شریعت جامع، مقبول همگان خواهد شد، ستمگران از مسند قدرت به زیر کشیده می شوند ؛ حکومت جهانی اسلام به رهبری مستقیم واپسین امام معصوم و عادل بر پا خواهد شد و عدالت بر بنیاد دیانت و اخلاق در مقیاسی جهانی اجرا می گردد.

در برخی از آیات قرآن به نوعی به این حاکمیت اشاره شده است. البته آیات مربوط به جهانی بودن دین اسلام نیز موید این معناست ؛ زیرا این وعده الاهی تحقق نیافته است و بی تردید باید زمانی تحقق یابد. مبانی و مقدماتی که ناگزیر به آرمان حکومت واحد جهانی شیعی منجر می شود چنین است:

۱. اعتقاد به برتری کامل اسلام و جهانی بودن رسالت آن به اتفاق تمام مسلمانان، اسلام که در واپسین حلقه از سلسله طولانی نبوت ظاهر شده، از هر جهت کامل ترین و جامع ترین دین است و تا روز قیامت نیز برای تأمین سعادت بشر کافی است.

دین اسلام ناگزیر روزی تمام انسان ها را پیرو خود می سازد و جهان را تسخیر می کند. قرآن مجید این حقیقت سترگ را این گونه تصویر کرده است: (انّ الدینَ عندَ الله اَلاسلامُ) در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است.

و نیز مي فرماید: (وَمن يَبْتَغ غَير الاسلام ديناً فَلَنْ يُقبَلُ مِنه) و هر که جز اسلام دینی (دیگر) جوید هرگز از وی پذیرفته نشود. (اليوم اَكْمَلتُ لَكُم دينَكُم) امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم.

(ماكانِ مُحمّدٌ اَبا احِد مِنْ رجالِكُم ولكنَ رَسُول الله و خاتَمَ النبيين) محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ؛ ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.

(وهُو الذى اَرْسلَ رَسوُلهُ بالهُدى وَ دينِ الحق لِيُظهِرهُ عَلى الدين كُلهِ) (او کسی است که پیامبرش را با هدایت دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند). با استفاده از این سخنان نورانی مسلمانان حقانیت، جامعیت، خاتمیت، جهانشمولی، و سرانجام جهان گستری و پیروزی و غلبه نهایی اسلام را دریافته اند.

۲. اعتقاد به مهدویت

چنان که گفته شد، اعتقاد به مهدویت و ظهور منجی داد گستر و جهانی ناگزیر به چیرگی اسلام بر تمامی ادیان و مکاتب وایدئولوژی ها و استیلا بر جباران و فرمانروایان غیر الاهی و در نهایت تأسیس حکومت جهانی می انجامد ؛ به ویژه اگر از منظر شیعی به تاریخ بنگریم، ظهورمهدی خاص و شناخته شده و در عین حال غائب از انظار و تشکیل حکومت حق و عدالت گستر اجتناب ناپذیر خواهد بود.

از نظر شیعه با حذف امام علی بن ابی طالب (ع) و فرزندان او تاریخ اسلام پس از پیامبر اکرم (ص) در حوزه سیاست و حکومت به انحراف گرایید. این انحراف پیامدهای منفی متعددی در پی داشت که محرومیت جامعه از رهبری معنوی و آسمانی یکی از آن ها به شمار می آید.

شیعیان منتظرند واپسین بازمانده امامان معصوم (ع) ظهور کند و تاریخ اسلام و در نهایت تاریخ انسان را به مسیر طبیعی حق و الاهی اش باز گرداند. در آن صورت، اسلام عزیز و مسلط می شود و مسلمانان بر جهان چیره می گردند. طبق این تفسیر تشکیل حکومت واحد جهانی اسلامی اجتناب ناپذیر خواهد بود.

در منابع روایی اسلامی و به ویژه شیعی، از خصوصیات و اختیارات و عملکردهایی یاد شده است که جز با تشکیل حکومت واحد جهانی محقق نخواهد شد. جمله گفته شده است که مهدی

(ع) ستم را بر می اندازد، و عدالت و دین حق را در سطح جهان برای همیشه مستقر می سازد.

در برخی روایات نیز از اختیارات و قدرت و امکانات مطلق و جهانی امام غائب یاد شده است ؛ اختیارات و امکاناتی که عملاً جز با چیرگی بر جهان و تشکیل حکومت مقتدر جهانی به دست نمی آید، برای مثال امام باقر (ع) می فرماید: «قائم ما با در انداختن بیم و هراس در دل ستمگران یاری می شود، و با پشتیبانی و حمایت از جانب خداوند تأیید می گردد. زمین برایش خاضع و تسلیم می شود، گنج ها و خزائن برایش آشکار و نمایان می شود. حکومت او شرق و غرب عالم را فرامی گیرد.

خداوند به وسیله او دینش را بر تمام ادیان چیرگی می بخشد ؛ هر چند مشرکان که کراهت داشته باشند. در زمین خرابی و ویرانی نمی ماند مگر آن که او آن ها را آباد کند و عیسی بن مریم (ع) از آسمان فرود آید و پشت سرش نماز می گزارد.» . با توجه به این نوع روایات هرگز تردیدی نخواهد ماند که حکومت حضرت مهدی (ع) تمام گستره زمین را فرا خواهد گرفت. با روشن شدن ایده حکومت جهانی در مباحث مهدویت، نسبت آن با نظریه های امروزین جهانی شدن و جهانی سازی تا حدود زیادی آشکار می شود.

فصل

هدف خلقت در حکومت جهانی مهدویت

*"«بررسی زندگی انسان در روی زمین حاکی است که، وی در هر عصری گامی به سوی تکامل برداشته و هر یک از تمدن های گوناگون با نوآوری های خاصی در جهت تکامل مادی او بوده است . در این میان نقش انبیا در تعدیل این تکامل و همراه سازی تمدن مادی و معنوی بسیار موثر بوده هرچند عوامل تعصب و جهل و نادانی مانع از آن شده که میان دو تکامل مادی و معنوی تعادل برقرار شود.

بر این اساس باید در انتظار روزی باشیم که این تعادل به حد کمال برسد و بشر به جای تکامل یک بُعدی، تکامل همه جانبه پیدا کند . و جسم و جان، و تن و روان با هم پیش بروند و امکانات مادی با حفظ ارزش های اخلاقی و عقلانی همراه باشد و در غیر این صورت این تکامل به ضرر انسان بوده ، و بسان این خواهد بود که قلب کودک بزرگ شود اما مغز او به همان حالت کوچکی باقی بماند.

اگر تکامل را یک قانون طبیعی جهان بدانیم ، و یا آن را به علاوه بر اقتضای طبیعی خواسته مشیت الهی بیاندیشیم، که سرانجام باید این تکامل حالت واقعی پیدا کند و از حالت یک بُعدی به دو بعدی تبدیل شود.

این همان است که تمامی شرایع آسمانی بر خروج مصلحی در برهه‌ای از زمان اتفاق نظر دارند. از دیدگاه مسلمانان رهبر این تکامل همه جانبه بشر فرزندی است از فرزندان پیامبر اسلام ، به نام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شریف خواهد بود. زیرا پیامبر گرامی(ص) می فرماید: «لو لم یبقی من الدنیا الا یومٌ واحدٌ لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج من ولدی فیملاها عدلا و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً » (اگر از عمر جهان یک روز باقی نمانده باشد، خدا آن روز را بقدری طولانی می کند تا مردی از فرزندانمان قیام نماید و دنیا را از عدل و قسط پر سازد همانگونه که با جور و ستم پر شده است.)"*.[۳۲۸]

مهدی(عج) پایه‌گذار حکومت واحد جهانی

*"در حالی که ایجاد حکومت واحد جهانی برای بشر کنونی ـ که در اخلاق مادی فرو رفته و معنویات و احساسات پاک فروکش کرده است به صورت یک آرزوی رویایی و طلایی در آمده است، احادیث اسلامی تشکیل حکومت واحد جهانی اسلام را از ویژگی‌های قیام مهدی موعود می‌داند، و بیان می‌کند که در پرتو عدل او جهان زیر پرچم یک حکومت، یک دولت،

[۳۲۸] راهنمای حقیقت ص ٤٥٩ تا ٤٦٠

یک قانون، و یک قدرت در می‌آید، و بساط تمام ابرقدرت‌ها و فرعون ها قارون ها و قارونک های زمان، از بزرگ و کوچک بر چیده میشود و پرچم عدل و داد، در سراسر جهان به اهتزاز در آمده و صفا و صمیمیت و عشق به انسان ها، جهان را فرو می گیرد.

امام باقر(ع) می فرماید: «اذا قام القائم ذهب دوله الباطل»[۳۲۹] (وقتی امام قائم قیام کند حکومت های باطل نابود می شود) . باز در حدیث دیگر می فرماید: «یبلغ سلطانه المشرق و المغرب» (قدرت او شرق و غرب را فرا می‌گیرد).

و در قرآن آمده است

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» [۳۳۰] همان کسان که اگر در زمین به آنها قدرت دهیم، نماز را به پا می دارند و زکات می‌دهند، و به نیکی ها فرمان می دهند؛ و از بدیها جلوگیری می کنند؛ و سرانجام همه کارها با خداست؛

امام باقر(ع) در تفسیر آیه یاد شده فرمود: مصداق کامل این آیه حکومت مهدی (عج) است؛ که خدا او و یاران او را بر شرق و غرب زمین مسلط می گرداند و دین خدا را آشکار می سازند، و به وسیله او و یارانش بدعتها را از میان می‌برد، همچنان که بی خردان، حق را از میان برده بودند، تا جایی که دیگر از ستم اثری دیده نمی شود ، آنان مردم را به نیکی ها امر می‌کنند و از بدی ها باز می دارند و سرانجام کارها به دست خداست" [۳۳۱]

خصوصیات مهدی (عج) در روایات

خصوصیات این مصلح جهانی در روایات اسلامی که از طریق فریقین به نقل آنها پرداخته اند به شرح زیر بیان شده است:

۱ـ از اهل بیت پیامبر اکرم (ص) است (۴۰۷ روایت).

۲ـ از فرزندان امیرالمومنین علی (ع) است. (۲۲۵ روایت).

۳ـ از فرزندان فاطمه (س) است (۲۰۲ روایت)

۴ـ نهمین فرزند از اولاد امام حسین (ع) است (۲۰۸ حدیث).

۵ـ از فرزندان امام زین العابدین (ع) است (۱۹۷ حدیث) .

۶ـ از فرزندان امام حسن عسکری (ع) است . (۱۰۷ حدیث) .

۷ـ دوازدهمین امام از امامان اهل بیت است. (۱۵۱ حدیث).

---

[۳۲۹] منتخب الاثر ، ص ۴۷۱ . بنقل از راهنمای حقیقت ص ۴۶۰

[۳۳۰] حج ۴۱

[۳۳۱] تفسیر برهان ج ۳ ، ص ۹۶ ـ تفسیر نورالثقلین ج ۳ ص ۵۱۶. بنقل از کتاب راهنمای حقیقت /ص ۴۶۱.

۸ـ به دنیا آمده است. (۴۲۶ روایت).
۹ـ عمر او طولانی خواهد بود. (۳۱۸ روایت).
۱۰ـ غیبت طولانی خواهد داشت . (۱۰۰ روایت).
۱۱ـ به هنگام ظهور او اسلام جهانگیر می‌شود. (۲۲ روایت) .
۱۲ـ زمین را پر از عدل و داد می کند. (۱۵۴ روایت).
خوشبختانه در این مورد علمای فریقین از شیعه و سنی کتاب های بسیار ارزشمندی نوشته‌اند علاقه‌مندان می‌توانند به آنها مراجعه کنند."*[۳۳۲] [۳۳۳]

مدینه فاضله در حکومت مهدوی

از حدیث (۱۱ و ۱۲) رایحه امیدواری به آینده ای روشن برای بشریت به مشام می رسید و بشریت به امید آن روز در انتظار است. تا آن جا که در حافظه تاریخ به یاد مانده است, هیچ گاه، انسان از اندیشه و رؤیای بهزیستن فارغ نبوده و همیشه, نگاه او برای یافتن آینده ای بهتر و سامان یافته تر، دور دستها را نظاره کرده است.
رؤیای مزبور, در زندگانی انسان, به گونه های مختلفی تبلور یافته است و بارزترین نمونه از آن را در اندیشه (مدینه فاضله) می یابیم. آرمان شهر زمینی که در آن از نابسامانی و دغدغه های جوامع موجود, اثر و نشانی نباشد. بهشت موعود زمینی, علاوه بر بهشت آسمانی, رؤیای همیشگی انسان بوده است و گمان نمی رود که تا پایان تاریخ نیز, تغییری بر آن رود.
تا جایی که تصور ایجاد «جامعه آرمانی» همیشه تعدادی از دانشمندان و اندیشه وران جهان را مجذوب و مفتون می داشته است.
از این رو هر یک از آنان طرحی جداگانه برای جامعه ارمانی تدوین و ارائه کرده است. در میان کهن ترین معماران جامعه آرمانی نام افلاطون از همه مشهورتر است. وی در سرتاسر رساله «جمهوری» طرح «مدینه فاضله» خویش را عرضه کرده است.
بعد از او در جهان اسلام دانشوران و اندیشمندان بسیاری از جمله فارابی در کتاب «آراء اهل المدینه الفاضله» و... به تصویر جامعه های آرمانی خود پرداختند . در دنیای مسیحیت نیز انبوهی از نویسندگان به این کار اقدام کرده اند. آگوستین در «شهر خدا» توماس مور در «ناکجاآباد» فرانسیس بیکن در «آتلانتیس نو» و...

---

[۳۳۲] این ارقام از کتاب ارزشمند منتخب الاثر نسخ شده است باید توجه داشت که برخی از این روایات متکفل بیان چند ویژگی است.از این جهت گاهی یک روایت بیانگر بسیاری از آن حضرت خصوصیات می باشد
[۳۳۳] کتاب راهنمای حقیقت ص ۴۶۰ تا ۴۶۲

(محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۴۱۱).
مرحوم شهید مطهری درباره نوسانات تاریخ می‌گوید:
هرچند در مجموع حرکت تاریخ، تکاملی است، ولی، سیر تکاملی تاریخ، جبری و لایتخلف نیست. یعنی چنین نیست که هر جامعه‌ای در هر مرحله تاریخی لزوما نسبت به مرحله قبل از خود کامل‌تر بوده است. نظر به این که عامل اصلی این حرکت انسان است و انسان موجودی مختار و آزاد و انتخاب‌گر است.
ولی بشریت فطرتاً در آرزوی تکامل و زندگی در مدینه فاضله ای با گسترش عدل الهی در پرتو انسان کاملی که پرچم دار حکومت جهانی مهدویت است و تحقق وعده الهی می باشند. خداوند این بشارت را به انسانها داده است ، و مدینه فاضله، نعمتی است که قرآن مجید ، به آن نوید داده است:
«وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنکم فی الارض کما استخلف الذین من قبلکم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضالهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذالک فاولئک هم الفاسقون؛ [۳۳۴]
خداوند به کسانی از شما (مسلمانان) که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که قطعا آنها را در روی زمین جانشین (خود) کند و حکومت بخشد همان گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند (مانند مؤمنان قوم نوح و قوم هود و صالح و قوم یونس) جانشین ساخت، و حتما آن دینی را که برای آنها پسندیده است (دین اسلام) برای آنها مستقر و استوار سازد، و بی‌تردید حال آنها را پس از بیم و ترس به امن و ایمنی تبدیل نماید به طوری که تنها مرا بپرستند و چیزی را شریک قرار ندهید...

جامعه آرمانی اسلام

اسلام با تعریف صحیح از انسان و نیازها و جایگاه واقعی وی چشم انداز آینده را به بهترین و زیباترین شکل ممکن به تصویر کشیده است و مکانیزم و راهکارهای ایجاد چنین تحول عظیم را در فردای تاریخ بشر به خوبی پیش بینی نموده است. آنچه جامعه آرمانی اسلام را از سایر طرح ها متمایز و ممتاز می سازد، برخورداری از یک جهان بینی و ایدئولوژی جامع و کامل است که هماهنگ و همساز با فطرت انسان هاست.
این طرح در قالب تئوری مهدویت مطرح شده که به عنوان جامعه آرمانی اسلام معرفی شده و بنیان گذاری و ادامه حکومت و تمدن آخرین به دست بهترین بنده خدا، حضرت مهدی(عج) و با کمک و یاری بندگان شایسته پروردگار خدا است، پس از آنکه همه نظام ها و رژیم های

---
[۳۳۴] نور ۵۵

سیاسی جهان، امتحان خودشان را داده باشند و ناتوانی بشر در اداره جهان آشکار شده و ناکارآمدی تئوری های حاکم بر جهان به اثبات رسیده باشد ...

کرامت انسانی و تحقق و احیای ارزش های دینی

تار و پود ساختار هر تمدنی را افراد آن می سازند و برای رسیدن به جامعه ای آرمانی لازم است افراد آن جامعه به رشد کافی برسند، در جامعه آرمانی اسلام انسان ها جایگاه و ارزش خویش را خواهند یافت و به دنبال آن ارزش های دینی و اسلامی احیا و اجرا خواهد شد.
این جامعه آرمانی ، جامعه ای است که افراد آن در مسیر سعادت و کمال حقیقی خود گام می زنند و تلاش و کوشش می کنند. از این رو از آنان به «الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ» تعبیر شده است، (نور، آیه ۵۵). یعنی کسانی که هم به تعالیم و احکام اسلامی ایمان آورده اند و هم نظر ارزشی و رفتاری این دین را چه در زمینه اخلاق و چه در زمینه حقوق عملا به کار بسته اند و در تئوری مهدویت تک تک افراد به عنوان برگزیدگان خلقت (مقام احسن الخالقین) از کرامت خاصی برخوردارند.

سامان دهی اقتصادی

در چشم انداز تمدن درخشان جهانی اسلام به رهبری امام زمان(ع) رفاه اقتصادی همراه با عدالت اجتماعی به گونه ای گسترده و فراگیر فراهم خواهد آمد.[۳۳۵]

در حقیقت در جامعه آرمانی اسلام به تمام نیازهای انسان چه مادی و چه معنوی توجه می گردد و در کنار توجه به معنویت و ارزش های دینی به مسائل مادی و اقتصادی نیز توجه ویژه ای می شود. و نیز رشد عقل و گسترش دانش در اسلام و در پرتو آن تمدن اسلامی، زیرا عقل جایگاه بلندی دارد و رکن حرکت، پویش و تلاش به شمار می رود. عقل ستون خیمه دین است و بدون عقل دین جایگاه حقیقی خود را نمی یابد و بدون عقل، دین شناخته نمی شود و مجهول می ماند. مدینه فاضله اسلامی سرشار از خردورزی و اخلاق است.

در آن دوران، اندیشه ها به اوج شکوفایی می رسد، علوم و فنون تکامل می یابد و همراه آن برتری ها و والایی های انسانی و اخلاق، و همچنین که کرامت انسانی و دستیابی به آن زمینه ساز نیل به حقیقت بندگی و اطاعت کامل و دقیق از اوامر و نواهی الهی است که هدف اصلی و نهایی جامعه آرمانی اسلامی محسوب می شود.

در حقیقت «هدف اصلی و نهایی جامعه آرمانی اسلامی استکمال حقیقی انسان هاست که جز بر اثر خداشناسی، خداپرستی، اطاعت کامل از اوامر و نواهی الهی و کسب رضای خدای متعال و تقرب به درگاه او حاصل شدنی نیست».[۳۳۶]

---

[۳۳۵] (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۱).
[۳۳۶] برای توضیح بیشتر مراجع شود به : (محمد تقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۴۱۴).
منابع جهت مطالعه بیشتر:

چه زیباست حکومت جهانی مهدویت با امام معصومی که فقط قانون خدا اجرا شود ، زیرا

«مادامی که قانون از زمین سرچشمه گیرد، همیشه در معرض تحولات و تبدیل است و در حال دگرگونی دائم در دست طبقات غالب و علیه طبقه مغلوب ملت خواهد بود.

و جامعیت قانون الهی نکته‌ای دیگر است که آن را نسبت به قوانین دیگر ممتاز می‌کند. چنان که خداوند می‌فرماید: روزی که از هر امتی گواهی از خودشان، بر آنان برانگیزیم و تو را بر اینان مشاهده گیریم و بر تو نازل کردیم کتاب را ، که روشنگر همه چیز است و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمین است. علامه در این باره می‌فرماید: «قرآن برای هدایت عموم است و مراد از تبیان کل شی هم آن چیزی است که برگشت به هدایت باشد از قبیل معارف حقیقی .

حکم و حاکم

«حکم»: اولا که حکم ، قانون خداست نه قانون بشر . و قانون خدا مطابق با فطرت و برای تکامل ابعاد وجودی انسان است .

«حاکم » در لغت به اجرا کننده حکم بین مردم گویند، حاکم کسی است که در میان مردم حکم می‌کند و فرمان می‌دهد. درباره ضرورت حاکم نیز روایاتی رسیده است که بر اهمیت موضوع می‌افزاید: «الدین والسلطان توامان، لابد کل واحد منهما من صاحبه، والدین اس والسلطان حارس و مالا اس له الهذم و ما لا حارس له ضایع».

از شرایطی که برای حاکم در نظر گرفته شده: اسلام، عدالت، اعلمیت، مدیریت، معصومیت و مرد بودن می‌باشد که همه در حکومت جهانی مهدویت در نظر و مهیا است .

ارزش و اعتباری که اسلام در مدینه فاضله خود، برای مردم آن قائل است، بسیار در خور توجه است. در مدینه فاضله اسلام، مردم آزاد و عبد خالق هستی بخش‌اند، و مالک چیزهایی‌اند که از طریق قانون به دست آورده‌اند.

مردم حق مشورت دارند و دنبال کسب فضائل و سعادت اخروی هستند، با کمال الفت و محبت زندگی می‌کنند و همچنین انسان‌ها، مشتاقانه خواهان کمال انسانیت و سعادت ابدی هستند و با تلاش خود به سوی آن حرکت می‌کنند؛ زیرا سعادت کمال ، و برترین خیرات است.

خداوندان اندیشه سیاسی ۲. تاریخ فلسفه سیاسی غرب ۳ . محمد تقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۴۱۱-۴۱۸. ۴. محمد حکیمی، عصر زندگی و چگونگی آینده انسان و اسلام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰. ۵. اسماعیل شفیعی سردستانی، تفکر، فرهنگ و ادب، تدمن، تهران، هلال ۱۳...

"مطلبی از آیه الله صافی گلپایگانی

گفتار سوم

تجلي توحيد در نظام امامت

«یعبدوننی لایشرکون بی شیئا » تحقق آن در حکومت جهانی مهدویت است .

"امامت و رهبري نيز در ابعاد متعدّدي كه دارد، شعاع و شعبه‌ی عقیده‌ی توحيد است و به آن استناد دارد، و چنان که از آیه "إِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إماماً" [۳۳۷] وقتي خداوند حضرت ابراهيم را امتحان كرد، فرمود: من تو را امام و پيشواي مردم قرار دادم.

و نیز از آیه

"يا داوُدُ إِنّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الأرْضِ" [338]

(اي داوود همانا ما تو را در زمين، مقام خلافت داديم)

استفاده می شود که ، امامت با تمام ابعاد عميق و ارزنده اي كه دارد، كه از جمله آن خلافت و جانشيني در ارض (زمين) و زمامداري و مديريت امور عامّه و حكومت كردن بين مردم است، فقط از سوي خدا و به نصب و تعيين اوست، و كسي با خدا در آن حقّ مشاركت ندارد؛

و اصالت توحيدي امامت از اينجا معلوم مي‌شود كه بر حسب عقيده توحيد، حكومت و ولايت و مالكيت حقيقيه مطلقه، مختص به خداست؛ و حق و حقيقت اين صفات فقط براي او ثابت است که ،

"هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ الْحاكِمُ، وَ هُوَ السُّلْطانُ وَ هُوَ الْمالِكُ وَ ألا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ وَ يَفْعَلُ ما يَشاءُ وَ يَحْكُمُ ما يُريدُ".

و هيچ كس در عرض خدا، حتي بر نفس خود، نه سلطنت و ولايت تكويني دارد، و نه ولايت تشريعي; تا چه رسد به اينكه بر ديگري ولايت يا حكومت داشته باشد، يا مالك امر او باشد. بنابراين، هر حكومتي كه از جانب خدا و به اذن او نباشد، طاغوت و مداخله در كار خدا و حكومت خداست، و هرگونه پذيرش و فرمانبري از آن، پذيرش از فرمان طاغوت، و حركت

در جهت مخالف دعوت انبياست كه در قرآن در مثل اين آيه بيان شده است.

"وَلَقَدْ بَعَثْنا فِي كُلِّ أُمَّة رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ" [339]

---

[۳۳۷] بقره ۱۲٤
[۳۳۸] ص ۲٦
[۳۳۹] نحل ۳٦.

و نظر به اينكه مفهوم طاغوت، چون اعم است شامل فرمانروايان مستبد و حكومت‌هاي غير شرعي و طغيانگر نيز مي‌باشد.

همچنين، هر ولايتي بايد از جانب خدا و مستند به خدا باشد، حتي ولايت پدر بر فرزند صغيرش، و ولايت شخص بر نفس و مال خودش، و ولايت فقيه در عصر غيبت امام عصر(عج) و ولايت پيغمبر(ص) و امام (ع) همه بايد از جانب خدا باشد، و هر ولايتي از جانب او نباشد، هيچ اعتبار و اصالتي ندارد، و اگر خدا پدر را بر فرزند صغيرش ولايت نداده بود، ولايت بر او نداشت، و اگر شخص را بر خود و مالش ولايت نداده بود يا مالكيت او را بر آنچه حيازت كرده يا زميني كه آن را احيا و آباد كرده يا به هر سببي از اسباب تملّك مالك شده، مقرر نفرموده بود، ادعاي مالكيت او، ادعاي مالكيت در ملك خدا بدون اذن او بود.

البته اين ولايت‌هاي شرعي از هر نوعش كه باشد، بي‌مصلحت نيست و ريشه فطري دارد و تشريع بر طبق فطرت واقع شده است، امّا همين امور فطري هم بدون امضاي خداوند متعال در عالم تشريع معتبر نيست.

بنابراين چون حكومت و ولايت اختصاص به خدا دارد، غير از خدا، ديگري نمي‌تواند در آن مداخله كند، مگر به اذن او در حدود تشريع و دستور او. بديهي است كه اين ولايت وحكومت و مالكيّت كه براي بعضي بندگان به اذن خدا اعتبار مي‌شود، اعتباري و قراردادي بوده و حقيقي نيست، لذا به عزل و اسباب ديگر، قابل زوال و انتقال است.

اين ولايت از نوع ولايت و حكومت الهيّه نيست، چون حكومت و ولايت خدا حقيقي و خود به خود و دائم و ابدي است و مقتضاي ارتباط و تعلق مخلوق به خالق، حكومت و ولايت و مالكيت حقيقي خالق است.

مخلوق، هويتش مملوكيت و نيازمندي و فرمان‌پذيري و عنايت‌خواهي است. نه مملوكيت بنده و تحت ولايت خدا بودن او قابل اين است كه از او سلب شود، چون ذات او، هويتش و واقعيتش همين است، و نه مالكيت و حكومت و ولايت خدا بر بندگانش قابل سلب و اعطا و انتزاع است.

بنابر آنچه گفته شد، نظام امامت و خلافت و ولايت بايد از جانب خدا و اجراي ولايت و حكومت خدا باشد، تا حكومت، شرعي و اطاعت از اوامرش واجب باشد و به اين ترتيب است كه هرگاه از جانب حضرت ولي‌امر(عج) يا هر يك از مجتهدين جامع‌الشرايط كه در عصر غيبت نيابت عامّه دارند حكمي صادر گردد و مخالفت آن شود، در حكم استخفاف به حكم خدا و ردّ بر امام(ع) خواهد بود، با اين تفاوت كه در فرمان علما و فقها به حكم:

«لا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ في مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»[340]

[٣٤٠] صدوق ، الخصال ، ص١٣٩ ، ٥٦٧ ، ٦٠٨؛ طوسى، مكارم الاخلاق، ص٤٢٠ .

براي هيچ فردي، در معصيت خدا، اطاعت از فرد ديگر نيست

اگر حكم به معصيت باشد، اطاعت فرمان به معصيت، موضوع پيدا نمي‌كند و حديث شريف «لا طاعَةَ لِمَخْلُوقٍ في مَعْصِيَةِ الْخالِقِ» به اطاعت از پيغمبر و امام نظر دارند.

نظام اسلام كه همان نظام امامت و حكومت شرعي است، نظام خداست كه همه در آن، مجري احكام خدا مي‌شوند، و حكومت و امارت چنان كه اميرالمؤمنين(ع) در پاسخ ابن عباس فرمود، وسيله اقامه حقّ و دفع باطل است و اگر از اين حدّ و اين شعار كه اقامه حقّ و دفع باطل است، خارج باشد، نه حكومت شرعي است و نه اطاعت از آن واجب است.

در اين نظام همه متصديان امور در اجراي احكام خدا مسئولند و هيچ مادوني از مافوق، در تخلّف از قانون و قانون شكني و معصيت خدا نبايد اطاعت كند و هيچ مقامي حتي شخص خليفه نمي‌تواند از مردم توقعي غير از عمل به احكام الهي و اطاعت از قانون داشته باشد.

در اين نظام، مقام، تعهد و تكليف‌آور است و هرچه مقام انسان حسّاس‌تر و حدود قلمرو آن وسيع‌تر باشد، مسئوليت و تكليفش بيشتر مي‌شود، و ارزش صاحب هر مقامي به ميزان خلوص نيت، و حسن معامله اي است كه در عمل داشته باشد. بسا كه يك رفتگر براي حسن‌نيّت و خلوصي كه در كار خود دارد و مراقبتي كه براي خدا در انجام وظيفه نشان مي‌دهد، از حاكم شهر و والي استان شريف‌تر و در درگاه خدا عزيزتر باشد.

در اين نظام همان‌طور كه «عدي بن حاتم» در وصف اميرالمؤمنين(ع) به معاويه گفت:

«لا يَخافُ الْقَوِيُّ ظُلْمَهُ وَلا يَيْأَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ»[341] قوي و ضعيف هر دو در امان بودند; هيچ نيرومندي از ستم علي(ع) نمي‌ترسيد؛ چون مي‌دانست هرگاه بخواهد او (قوي كه خلاف كرده) را كيفر و مجازات كند، از حدّ قانون تجاوز نمي‌نمايد و از سر خشم و احساسات و به هواي نفس و كينه شخصي، او را بيش از حدّ قانون كيفر نمي‌دهد. ضعيف نيز از عدل او مأيوس نمي‌گرديد; چون مي‌دانست اگر تمام اقويا و زورمندان در يك صف بايستند و يك نفر ضعيف در صف ديگر، علي(ع) در كنار ضعيف مي‌ايستد و از او حمايت مي‌كند.

او حاكم و زمامداري است كه هرگز حقّ ضعيف را وا نمي‌گذارد و از احقاق حقّ او صرف‌نظر نمي‌كند، چنان‌كه علي(ع) فرمود:

«الذَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ وَ الْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ»[342]

ذليل پيش من عزيز است تا اينكه حقّ را (از ظالم) برايش بگيرم، و قوي پيش من ضعيف است تا اينكه حقّ (ضعيف‌ها) را از او بگيرم».

---

۳۴۱ محدث قمی، الكنى و الالقاب، ج۲ ، ص۱۱۶
۳۴۲ نهج‌البلاغه، خطبة ۳۷ (ج۱، ص۸۹)

و بالاخره اين نظام امامت است كه تبلور عقيده توحيد در آن ظاهر مي‌شود، و جامعه بي‌امتياز توحيدي، و امت واحد و دين واحد و قانون واحد و "حكومت واحد و جهاني" و هميشه نو و مترقّي اسلام را تحقق مي‌بخشد، چنان‌كه از بعضي روايات در تفسير آيه كريمه

« فَمَن كانَ يَرْجُوا لِقآءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلا صالِحاً وَلا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»[343] (پس هركس به لقاي پروردگارش اميدوار است، بايد نيكوكار شده و هرگز در پرستش خدا احدي را با او شريك نگرداند ، استفاده مي‌شود، شرك نورزيدن به عبادت خدا اين است كه: نظام ديگري را غير از نظام امامت كه نظام الهي است، نپذيرد و براي ائمّه عليهم السلام كه اين ولايت را دارند، شريك قرار ندهد

از آنچه بیان شد در این گفتار ، معلوم گردید که امامت نیز مثل نبوت از اموری است که به نصب و جعل الهی می باشد و نصب آن فقط حق خداست که بر حسب حکمت و دلایل عقلیه محکم مثل قاعده لطف لازم است.".[344]

خلاصه مطلب اين است كه تصرّف در امور عامّه و رتق و فتق امور و حلّ و فصل كارها و اعمال ولايت بر خلق الله، اگرچه يك نفر هم باشد، تصرف در سلطنت الهي و ملك خدايي است كه بايد به اذن خدا باشد; چنان‌كه بر حسب آيات قرآن مجيد و احاديث متواتر كه از طريق شيعه و سني روايت شده است، در امّت اين برنامه انجام شده و نظام امامت توسط حضرت رسول اكرم(ص) به مردم ابلاغ‌شده و "اولی‌الامر" كه تا روز قيامت عهده‌دار اين[345] منصبند و دوازده نفرند، به امّت معرفي شده‌اند.

بنابراين صحّت روش و برنامه‌اي كه شيعه در نصب امام معتقد است، براي كسي كه به توحيد ايمان دارد، نياز به دليل ندارد؛ زيرا در مشروعيت امامت و ولايت به اذن خدا و نصب الهي، جاي هيچ گونه ترديدي نيست. فقط سؤالي كه پيش مي‌آيد، اين است كه:

اوّلا: اذن خدا وجود دارد يا نه؟

ثانياً: چه افراد و شخصيّت‌هايي مورد اين عنايت الهي شده‌اند؟

پاسخ سؤال اوّل از بيانات گذشته معلوم شد، با توجّه به اينكه مجوّز شرعي براي مداخلات خودسرانه و غيرمستند به خدا در بين نيست؛ و با توجّه به اينكه مسئله نظام و برنامه اداره امور و زمامداري امري نيست كه قابل تعطيل و بي‌نظم و ترتيب باشد؛ و نيز باتوجّه به اينكه وجود برنامه پشتوانه‌دار و مشروع و مستند به خدا در آنچه كه مقصود از آفرينش بشر است، دخالت عمده دارد، حتماً از جانب خدا نظام اكمل و اتمّ پيشنهاد و تعيين شده است.

---

[343] كهف ١١٠
[344] گفتار سوم ـ تجلی توحيد در نظام امامت آيه الله صافی گلپايگانی (از انترنت)
[345] صدوق، كمال‌الدين و تمام‌النعمه، ص٢٥٨؛ طبرسي، الاحتجاج، ج٧، ص٨٧؛ مجلسي، بحارالانوار، ج٣٦، ص٢٥٠، ٣١٦

و امكان ندارد در ديني مثل اسلام كه حتي از بيان مستحبّات و مكروهات در موارد جزئی كوتاهي نشده، نسبت به چنين امر بزرگي با نقش و اثري كه در اجراي احكام و حفظ مصالح عباد و رعايت حال مستضعفان و محرومان و سير خلق به سوي خدا دارد، كوتاهي شود.

حاشا و كلاّ! از صاحب شريعت با آن همه عنايت كه به تربيت بندگان خود دارد و از هدايت‌هاي تشريعي و تكويني در هر قسمت دريغ نفرموده، در چنين امري آنها را از رحمانيت و رحيميت و ربّانيت و فياضيت خود محروم فرمايد؟.

حاشا و كلاّ! چگونه ممكن است پيغمبر در چنين امر بزرگي كه در تمام شئون امتّش دخالت دارد، برنامه و دستور جامعي نداده و امت را حيران و سرگردان گذارده باشد،»

از احاديث مي‌فهميم كه ارشادات و تعاليم پيغمبراكرم(ص) همه تاريكي‌ها و تحيّرها را از ميان برده است و اگر امري مثل امر خلافت و امامت را مهمل گذارده بود، و اگر امر امامت غيرمشخص و بي‌برنامه مانده بود، با آن تأكيدي كه شخص رسول خدا(ص) در معرفت امام فرموده است، آيه كريمه:

« الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» [346]

شأن نزول پيدا نمي‌كرد.

امروز دين شما را براي شما كامل كرده و نعمتم را بر شما تمام نمودم»

و امّا پاسخ سؤال دوم اين است كه: از احاديث كثيره متواتره استفاده مي‌شود كه تبليغ اين . موضوع از آغاز بعثت و سال سوم و هنگام نزول آيه شريفه :

وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ [347]

(خويشاوندان نزديكت را بيم ده).

تا بيماري رسول خدا(ص) و ارتحال آن حضرت به رفيق اعلي، در مناسبت‌ها و فرصت‌هاي متعدد انجام شده و نظام رهبري مردم پس از رسول خدا(ص) مشخص و معين گرديد[348] .

علاوه بر اينكه هر شخص منصف، اگر به كتاب‌هاي تاريخ و تفسير و حديث و كلام و فِرق مسلمين و اسرار افتراق آن‌ها مراجعه نمايد، تصديق مي‌كند كه هيچيك از نظاماتي كه بعد از پيغمبر(ص) عهده دار امور مسلمين شدند، اين خصيصه را كه شرعيت آن‌ها را بتوان به

---

[٣٤٦] مائده ٣
[٣٤٧] شعراء ٢١٤
[٣٤٨] ابن طاووس، اليقين ابن طاووس، اليقين، ص٨٩ ـ ٥٢٥؛ علامه حلی، كشف‌اليقين، ص٢٥٤ ـ ٢٨٨؛ برای تفصيل مطلب رجوع كنيد به: مرعشی نجفی، شرح احقاق‌الحق

وحي و تنصيص رسول خدا(ص) مستند دانست، نداشتند؛ هرچند بعد از وقوع، ديگران خواستند براي مشروعيت آن دلايلي بسازند، اين تلاش‌ها جاي‌گير نشد.

و خلاصه كلام اين است كه، يگانه نظام توحيدي كه بر حسب آيات و احاديث معتبر، مستند به خداوند يگانه است، نظام امامت است كه "مجعول من الله" و از جانب خدا برقرار شده و تا قيام قيامت متصل و مستمر خواهد بود".[349].

تجلی توحید در امامت حضرت امام مهدی(عج)

امروز شاه انجمن دلبران یکی است

دلبر اگر هزار بود، دل بر آن یکی است

" ديدگاه عاشقان تماشاي اين تجلّي، و منتظران حقيقي ظهور، و مشتاقان درك فيض حضور، به قدري وسيع و پردامنه است كه هرچه ببينند و بينديشند، عشق و شوقشان بيشتر و وسعت و امتداد ديدگاهشان افزون‌تر مي‌شود.

علاوه بر آنكه مصدر امامت (چنان‌كه در گفتار سوم بيان شد)، مصدر توحيدي و اصطفا و اجتبا و گزينش الهي است، و هر امامي در عصر خود، در تصرف در امور و استقلال به رتق و فتق، واحد و بي‌شريك است، در هنگام ظهور حضرت بقيةالله(عج) براي اينكه از نعمت وجود امام، بيشترين استفاده ممكن برده شود، شرايط لازم فراهم مي‌شود و موانع ظهور و فعليت يافتن شئون و ابعاد امامت، كه در عصر ساير امامان عليهم السلام و عصر غيبت خود آن حضرت وجود دارد، مرتفع مي‌گردد;

اسماء حسناي الهي مثل: "الولي" و "العادل" و "الحاكم" و "السلطان" و "المنتقم" و "المبير" و "القاهر" و "الظاهر" به طور بي‌سابقه‌اي متجلّي خواهد شد.

عبارت ديگر، آن حضرت مظهر اين اسما و كارگزار و عامل خداوند متعال مي‌باشد، و مقام خليفة الهي او در اين ابعاد، ظهور عملي و فعلي خواهد يافت.

همه اين شئون الهي كه امام(ع) تجسّم ظهور آن خواهد بود، و خدا به حكمت بالغه خود،توسط آن حضرت تحقّق مي‌بخشد، اصالت توحيدي دارد و به اذن خداي يكتا و فرمان او انجام مي‌پذيرد.

و از جمله اموري كه تجلّي توحيد را در ظهور حضرت مهدي(عج) روشن مي‌سازد، اين است كه اهداف توحيدي اسلام مثل وحدت حكومت و نظام، وحدت قانون، وحدت دين و وحدت جامعه، به وسيله آن حضرت تحقّق مي‌يابد. همان‌گونه كه در احاديث وارد شده است، خدا خاور و باختر جهان را به دست آن حضرت فتح مي‌نمايد;

---

[۳۴۹] امامت و مهدويت ، گفتار سوم ـ نويسنده آيت الله العظمی حاج شيخ لطف الله صافی گلپايگانی

چنان‌که در روايت معروف "جابر" است که رسول خدا| فرمود:

«ذٰلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ عَلى يَدَيْهِ مَشارِقَ الأرْضِ وَمَغارِبَها

(اين است آن‌كسي كه خدا به دست او، مشرق‌ها و مغرب‌هاي زمين را مي‌گشايد) و "روز فتح" كه از ايام‌الله بزرگ است و در قرآن مجيد آمده [350] برحسب بعضي تفاسير،[351] روز ظهور و فتح آن حضرت است. روزي است كه كفار را ايمان آوردن در آن روز سود نمي‌بخشد و مهلت داده نمي‌شوند.

چنان‌که در احاديث است: قريه اي نمي‌ماند مگر آنكه در آن نداي «لا إله إلا الله» بلند شده و اسلام جهان‌گير مي‌شود[352] و اين همه دوئيت‌هايي كه از جهت اختلاف نظام‌ها و حكومت‌ها و رژيم‌ها و به اسم نژاد و وطن ساخته شده، ملغي مي‌گردد و مرزهايي كه با آن‌ها زورمندان، دنيا را تقسيم كرده و افراد بشر را از هم جدا و بيگانه ساخته‌اند، از ميان برداشته مي‌شود.

در آن عصر، بركات و آثار عقيده و ايمان به خدا آشكار مي‌شود، و برحسب آيه:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِم بَرَكات مِنَ السَّمآءِ وَالأَرْضِ »[353]

و چنانچه مردم آبادي‌ها همه ايمان آورده و پرهيزكار مي‌شدند، همانا ما درهاي بركات » آسمان و زمين را بر روي آنان مي‌گشوديم.

درهاي بركات آسمان و زمين به روي مردم و دنياي مؤمن گشوده مي‌شود و به جاي نظام‌های مشركانه و جنگ و نزاع و كينه توزي، نظام الهي اسلام و دوستي و برادري و صفا و صلح واقعي و عمومي برقرار مي‌شود.

از جمله احاديثي كه بر اين مطلب دلالت دارد، روايتي است كه عياشي به اسناد خود از "ابن بكير" روايت كرده است، ابن بكير گفت: از ابي‌الحسن (حضرت موسي‌بن‌جعفر(ع)) سؤال كردم دربارەی اين قول خداي تعالي:

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّماواتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً»[354]

«هرآنچه در آسمان و زمين است، خواه و ناخواه مطيع فرمان خداست».

حضرت در پاسخ فرمود: (قريب به اين مضمون) نازل شده است دربارة قائم(عج) كه وقتي ظاهر شود، اسلام را بر طوايف كفار كه در شرق و غرب هستند، عرضه نمايد. هركس از روي اطاعت اسلام آورد، امر مي‌كند او را به نماز و زكات و آنچه مسلمان به آن امر

---

[۳۵۰] سجده، ۲۸-۲۹؛ صف ۱۳
[۳۵۱] فيض كاشاني، تفسيرالصافي، ج٤، ص١٦٠؛ ج٥، ص١٧١؛ حويزي، تفسير نورالثقلين، ج٥، ص٣١٩
[۳۵۲] عياشي، تفسير، ج١، ص١٨٣
[۳۵۳] اعراف، ٩٦
[۳۵٤] آل‌عمران، ٨٣.

مي‌شود، و هر كس اسلام نياورد، گردن او را مي‌زند، تا باقي نماند در مشرق‌ها و مغرب‌ها احدي مگر اينكه موحد گردد.

ابن بُكير مي‌گويد: گفتم: فدايت شوم! خلق بيشتر از اين مي‌باشند ، يعني بيشتر از اين هستند (كه بتوان اسلام را به همه عرضه كرد و همه را يا مسلمان نمود يا كشت. حضرت فرمود:

«إنَّ اللهَ إذا أَرادَ أَمْراً قَلَّلَ الْكَثِيرَ وَكَثَّرَ الْقَلِيلَ»[355]

«خداوند وقتي كاري و امري را اراده كند، اندك را بسيار و بسيار را اندك مي‌نمايد».

و نيز روايت است ازامام محمد باقر(ع) در تفسير آيه:

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلله عاقِبَةُ الأُمورِ»[356]

(آنان كه خدا را ياري مي‌كنند) آن‌هايي هستند كه اگر در روي زمين به آنان اقتدار و تمكين دهيم، نماز را به پا داشته و به مستحقان زكات مي‌دهند و امربه‌معروف و نهي‌ازمنكر مي نمايند و مي‌دانند كه عاقبت كارها به دست خداست.

كه فرمود: اين براي آل محمّد(ص) است و مهدي و اصحاب او; خدا ملك ايشان مي‌نمايد مشرق‌هاي زمين و مغرب‌هاي آن را، و ظاهر و غالب مي‌كند دين را، و خداي عزّوجلّ به وسيله او و اصحابش . بدعت‌ها و باطل را مي‌ميراند- مثل آنكه سفيهان حقّ را ميراندند - تا اينكه ديده نشود اثري از ظلم، و امر مي‌كند به معروف و نهي مي‌كند از منكر، و براي خداست عاقبت امور[357]

و ازجمله اين روايات، روايتي است از رفاعة بن موسي كه گفت: شنيدم امام صادق(ع) درباره آيه : «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّماواتِ وَالأَرْضِ» [358] فرمود:

«إذا قامَ الْقائِمُ الْمَهْدِيُّ لا يَبْقي أَرْضٌ إلّا نُودِيَ فِيها شَهادَةُ أَنْ لا إلهَ إلَّا اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ‌اللهِ» [359]

وقتي قائم مهدي(ع) قيام نمايد، باقي نمي‌ماند زميني مگر آنكه در آن ندا مي‌شود: شهادت بر « اينكه خدايي نيست غير از الله و اينكه محمّد رسول خداست»

و نيز از اين احاديث است، حديثي كه در "مجمع‌البيان" در تفسير آيه .

[355] عياشي، تفسير، ج١، ص١٨٣؛ ر.ک: مجلسي، بحارالانوار، ج٥٢، ص٣٤٠؛ صافي گلپايگاني، منتخب‌الاثر، ص٤٧١
[356] حج، ٤١
[357] حسيني استرآبادي، تأويل‌الآيات، ج١، ص٣٤٣-٣٤٤؛ قندوزي، ينابيع‌الموده، ج٣، ص٢٤٣؛ صافي گلپايگاني، منتخب‌الاثر، ص٤٧٠
[358] ال عمران ٨٣
[359] عياشي، تفسير، ج١، ص١٨٣؛ قندوزي، ينابيع‌الموده، ج٣، ص٢٣٦

(لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) در سوره صف، از عيّاشي به سندش از عبايه روايت كرده است كه: :شنيدم اميرالمؤمنين(ع) اين آيه را تلاوت فرمود:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»[360]

اوست خدايي كه رسولش را با دين حقّ به هدايت خلق فرستاد تا بر همه اديان عالم تسلط و » برتري دهد

و سپس از حاضران مجلس پرسيد: آيا تا اين زمان دين را ظاهر گردانيده است؟ گفتند: آري! فرمود: نه! قسم به آن كه جانم در دست اوست، نخواهد شد تا باقي نماند قريه‌اي مگر در آن، بامدادان و شامگاهان ندا شود به شهادت «لا إله إلا الله»[361].

و از روايات اين باب است، اين حديث كه سيّد رضي از رسول‌خدا(ص) روايت نموده است :كه فرمود:

«لَيَدْخُلَنَّ هذَا الدِّينُ عَلى ما دَخَلَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ»[362]

. «هر آينه داخل مي‌شود اين دين بر آنچه شب بر آن داخل شده باشد»

اين حديث نيز عالم‌گير شدن دين اسلام را مژده مي‌دهد، و ممكن است مراد عبارت، اين باشد كه كفر و بي‌ايماني و انحراف از خدا، مانند شب تاريك و ظلماني است، و اسلام مانند آفتاب است; آفتابي كه همه تاريكي‌ها را از ميان مي‌برد و در هر مكان كه تاريكي باشد، آن‌جا را .روشن مي‌نمايد.

احاديثي كه متضمّن بيان اين اهداف است، بسيار و متواتر است. اين اهداف، آرمان فطري همه افراد بشر است، و بشر بالفطره به سوي آن‌ها گرايش دارد، و لذا به نام وحدت، سازمان ملل متحد تشكيل مي‌شود; هرچند مقاصد آنان كه اين سازمان را تشكيل داده‌اند، مقاصد سياسي و استعماري بوده، كه همان قرار دادن "حقّ وتو" براي پنج ابرقدرت و استضعاف ملل ديگر، گواه نيّات پليد آنهاست كه مي‌خواهند به صورت قانوني استكبار خود را ادامه دهند. به قول .«شاعر: «اين دروغ از راست بگرفته فروغ».

اگر ستمگران از عدل و داد سخن مي‌گويند و اگر جنگ‌افروزان و متجاوزان به ملّت‌هاي ضعيف، و غارتگران بزرگ دنيا و دشمنان واقعي آسايش و امنيت مردم محروم، صلح و همزيستي و خلع سلاح را پيشنهاد مي‌نمايند، و اگر پايمال‌سازان حقوق بشر و عدالت و آزادي، حقوق بشر را عنوان مي‌كنند و براي آن دلسوزي مي‌نمايند، همه براي اين است كه فطرت بشر خواستار وجود حقيقي حكومت واحد و عدالت و صلح و امنيت و احترام به حقوق بشر است.

---

[٣٦٠] صف، ٩
[٣٦١] طبرسي، مجمع‌البيان، ج٩، ص٤٢٠؛ ر.ك: قندوزي، ينابيع‌الموده، ج٣، ص٢٤٠
[٣٦٢] سيدرضي، المجازات‌النبويه، ص٤١٩.

و اين همان دين فطرت است كه واحد است و در آخرالزمان تحت رهبري آن موعود عزيز و محبوب انبيا و اوليا و همه مردان خدا، جهان را فرا ميگيرد و دنيا به سوي قبول اين دين و اهداف پاك و انساني آن به پيش مي رود، براي آن كه به نداي آن قرة العينِ مصطفي و ميوه دل علي و زهرا جواب مثبت بدهد، آماده ميشود.

و بالاخره، این نظام امامت است كه تبلور عقیده توحید در آن ظاهر می شود، و جامعه بی . امتیاز توحیدی، و امت واحد، و دین واحد و قانون واحد و حكومت واحد، و جهانی و همیشه .نو و مترقی اسلام را، تحقق می بخشد

امید آنكه دیدگان انتظار كشیده ما و همه منتظران و محرومان و مستضعفان به طلعت جهانآراي آن كهف امان و غوث دوران ـ عجّلالله تعالي فرجه ـ روشن شود، و جهان پر از آشوب و اضطراب و فتنه و فساد، از بركات ظهور آن حضرت، كانون امن و آرامش و داد و دهش و عرفان و دانش گردد".[363].

وما ذلك عليالله بعزيز / وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمين

چه زیباست طلوع خورشید ولایت

وقتی امام زمان ما آخرین منجی بشر بیاید، او نیز چون جد بزرگوارشان همه بدیها و ستمهای دشمنان را می بخشد. و تنها شیطان صفتان و مفسدین فی الارض را نابود خواهد ساخت .

وقتی آن عشق جاودانه و آن خورشید آفرینش ظهور نماید، تمام ادیان و مذاهب و مکاتب را نور افشانی می فرماید و دنیا را پیرو دین اسلام و همه مردم را موحد و یکتا پرست می گرداند.

امام علی(ع) فرموده اند:

«هو الشمس الطالعة من مغربها یظهر بین الرکن و المقام فیطهر الارض و یضع میزان العدل فلا یظلم احد احداً» [٣٦٤]

(او همان خورشیدی است که از مغرب طلوع میکند و در میان رکن و مقام ظاهر میشود. پس زمین را پاک میکند و میزان عدالت را می گستراند و دیگر کسی به کسی ظلم و ستم نمیکند).

امام صادق(ع) نیز می فرماید: «همه ادیان و مذاهب از روی زمین برداشته میشود و جز دین خالص (اسلام) دینی باقی نمی ماند» . بخدا سوگند که نا هماهنگی ادیان و مذاهب از بین میرود و تنها یک دین در سراسر جهان حکومت می کند. چنانکه خدای متعال نیز فرموده است: این است و جز این نیست که دین در نزد خدا فقط اسلام است و بس»[٣٦٥]

و نیز می فرماید:

---

[٣٦٣] امامت و مهدویت / نویسنده : آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی ـ دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت (از انترنت)

[٣٦٤]

[٣٦٥] ال عمران ١٩

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ [٣٦٦]

ما می خواستیم به آنان که در آن سرزمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند ، نعمت های باارزش دهیم ، و آنان را پیشوایان مردم و وارثان [اموال ، ثروت‌ها و سرزمین‌های فرعونیان] گردانیم .

بزرگان گفته اند این آیه نوید دهنده امامی است که زمین را مالک خواهد شد و همه جهان و جهانیان را تحت سیطره خود خواهد آورد. به راستی که وقتی حضرت مهدی موعود(عج) بیاید، عقلها را کامل گردانده و بیست و هفت علم برای تمام موجودات خواهد آورد.

پیامبر خدا(ص) فرموده اند: «در نهایت، در میان امت من خلیفه ای می آید که چون سیل بخشش می کند و حتی آن (بخشش) را نمی شمارد و آن هنگامی است که اسلام با تمام ابعادش اجرا می شود.».

رسول خدا(ص) در باره چگونگی عصر ظهور فرمودند: «در عهد او آبها فراوان می شود، رودخانه ها پر آب می گردد، خوردنیهای زمین چند برابر می شود و...(تمام نعمتهای زمینی آشکار می شود) کینه ها از بین میرود و شرّ از جهان هستی رخت بر می بندد و تنها خیر باقی می ماند و بس».

امام باقر(ع) در باره درک مقام و معرفت امام عصر(عج) فرموده است:

«من ادرک مقام اهل بیتی، من ذی عاهة برأ و من ذی ضعف قوی» (هر کس قائم اهل بیت مرا درک کند، اگر بیمار باشد بهبود می یابد و اگر ناتوان باشد نیرومند می شود.) .

امروز امیر در میخانه توئی تو

فریا درس این دل دیوانه توئی تو

مرغ دل ما را که به کس رام نگردد

آرام توئی، دام توئی، دانه توئی تو

آن مهر درخشان که به هر صبح دهد تاب

از روزن این خانه توئی تو

تطبيقي عرفاني بين يوسف يعقوب و يوسف زهراء (عج).

ای مهدی عزیز!

یعقوب پس از چهل سال فراق و انتظار به یوسفش رسید، پس ما کی به وصال تو می رسیم؟ آیا دوازده قرن صبر و انتظار کم است؟ به راستی چه سخت است انتظار چه طاقت فرساست بی حضور تو زندگی در این عصر پر آشوب ! قرنهاست که ظلمت خیانت به اوج رسیده و پیوسته جهل و تاریکی جهان را فرا گرفته.

[٣٦٦] قصص ایه ٥

مولای مهربان! کساني به يُمن وجود نازنين تو روزی می خورند، اما تيشه به ريشه شجره اسلام و قرآن می زنند. آخر پايان اين همه ظلم و بيداد کی فرا می رسد و خورشيد نور و عدالتت کی بر می دمد؟

ای قلب عالم امکان! تو خود مفهوم صبری و ليکن اين را هم می دانيم که تو با ديدن اين فسادها و آشوبها وجود مبارکت چون شمع می سوزد و دل نازنين و مهربانت پر از درد و خون می شود.

ای مهربانترين! خداوند بزرگ موجودات را بخاطر وجود تو آفريده و حيات و زندگی آنها را به تو نيازمند نموده است. البته اينگونه نيست که خدا خوان نعمتی گسترده و موجودات ديگر از طفيلی وجودت بهره می برند، بلکه وجود و اثر همه آنها به وجود نازنين تو وابسته است.

يعنی اگر لحظه ای وجود مُلکی ات از عالم ملک برداشته شود، همه عالم نيست و نابود خواهد شد.

نيامدی که ببينی در اين ديار غريب

غروب جمعه چه دلگير می شود بی تو

هلا! تبسّم شيرين صبح آدينه

زمين شکسته و تحقير می شود بی تو

ای يوسف زهرا(ع) ! ای اميد دلهای خسته از دنيا! کی می آيی و دردهايمان را تسکين می دهی؟ دردهای بسياری که روح و جانمان را فرا گرفته و منتظر طبيب شفا بخشی چون توست.

ای مهدی فاطمه(ع) ! ای کسی که شجره طيبه محمديه(ص) هستی! ای کسی که ارکان توحيد و ولايت و امامت و عترت می باشی ! تو ابا صالحی ! تو حجت و ذخيره خدايی !

پايان ظلمت و طلوع سپيده اميد

*تمام مردم مصر و تمام ملائک آسمانها به استقبال يعقوب و ديدار او با يوسفش آمده بودند.

حال بنگريد وقتی امام عصر(عج) از پس پرده غيبت بيرون آيد، جهان چه خواهد شد؟ آن روز ملکوتی کی خواهد رسيد و پايان ظلمت و طلوع سپيده اميد کدامين لحظه است؟

يک چشم بيش نيست مرا کاش صد هزار *

بودی که ديدمی رُخت از صد هزار چشم

کجاست آن که اکمال دين خدا و اتمام نعمت الهی است، و در کدام سرزمين غريب سکنی گزيده است؟ همو که وقتی بيايد، رسول خدا(ص)، و اميرالمؤمنين(ع) امام حسن و امام حسين و ساير ائمه(عليهم السلام) و اصحاب بزرگوار آن حضرت همه رجعت می کنند.

آن روز، روز رحمت و بشارت بر مردم جهان است. روز سرفرازی اسلام و خفّت استکبار.

روزی که عقل مردم کامل می شود و فطرتشان بیدار. روزی که هدیه اهل بیت(ع) به مردم جهان کامل کردن بیست و هفت حرف علم می باشد.

در آن روز ثقل اصغر (اهل بیت ع) و ثقل اکبر (قرآن) در میان مردم خواهند بود و همه مردم از این منابع سرشار نور و معرفت الهی بهره خواهند برد و همه آحاد بشر و جن و ملک همانند پاره های پراکنده ابر با نیروی جاذبه ولایت ائمه اطهار(ع) به طرف مصدر ولایت در یک جا جمع می شوند.

امام صادق(ع) فرمود: «یجتمعون و الله فی ساعة واحدة قزع کقزع الخریف»

(سوگند به خدای عزوجل که مردم در یک ساعت (آن واحد) همانند تجمع ابرهای پراکنده جهت تشکیل باران که بیشتر در بهار انجام می شود، در یک محل جمع می شوند.).

امامان عزیز و بزرگوار چون آهن ربایی که براده های آهن را به خود جذب می کند، مردم و جنیان و ملائک و...را مجذوب خود می نماید.

امام رضا(ع) فرمود: «و ذالک والله أن لو قام قائمنا یجمع الله الیه جمیع شیعتنا من جمیع البلدان»(به خدا سوگند هرگاه قائم ما آل محمّد(ص) قیام نماید، خداوند باریتعالی تمام شیعیان را از اقصی نقاط جهان (شهرها و روستاها) پروانه وار به گرد شمع وجودش جمع می گرداند.).

آری آن روز، روزی است که وعده الهی تحقق می یابد.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ
وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۚ يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ۚ وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ [۳۶۷]

(خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند ، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [دیگران] کند ، همان گونه که پیشینیان آنان را جانشین [دیگران] کرد ، و قطعاً دینشان را که برای آنان پسندیده به سودشان استوار نماید ، و یقیناً بیمشان را تبدیل به امنیت کند ، [تا جایی که] فقط مرا بپرستند [و] هیچ چیزی را شریك من نگیرند . و آنان که پس از این نعمت های ویژه ناسپاسی ورزند [در حقیقت] بدکار و نافرمان‌اند .).

آری در زمان شکوفایی گل نرگس(ع) شیعیان و منتظران مشتاقانه و بی صبرانه منتظرند که او را ملاقات کنند. در آن زمان تمامی موجودات حتی ملائکه، انبیا و ائمه معصومین (ع) همه و همه منتظرند. می خواهند ببینند که چگونه خدا عدالتش را در زمین بوسیله آنها برقرار می سازد. زمین و آسمان نیز منتظر چنین روزی است چنانکه قرنهاست انتظار با شکوهش را در دل می پرورانند.*

اري : چه زیباست ظهور عدل الهی .

*چه زیباست ظهور، ظهور عدل، ظهور کمال و زیبایی، حکمت، محبت، برکت و ...چرا که او با آمدنش دنیا را گلباران می کند. همه جا بوی عطر و شادی می پیچد و دیگر همه جا از نور و نسیم رحمت الهي زمزمه می شود.

---

[۳۶۷] نور ۵۵

آری، او می آید تا جهان مرده ما را حیات دوباره بخشد. می آید تا حدّ و مرز را بشکند. می آید تا به مسلمین عزت دهد و استبداد را ریشه کن کند.

می آید تا معنای عدل را بفهمیم و طعم شیرین زندگی در مدینه فاضله را بچشیم. می آید تا تحولی در روح و جانمان ایجاد کند تا همه از خواب غفلت برخیزیم و خدایی شویم، انسانی آسمانی که تعلق خاطری در زمین ندارد. همه چیزش خدا، عشق، معرفت و کمال می شود. همه چیز را در رسیدن به خدا و امام زمانش می بیند.

«...قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا ۖ إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ »

(عزیزا ! از سختی به ما و خانواده ما آسیب رسیده و مال ناچیزی آورده ایم ، پس پیمانه ما را کامل بده و بر ما صدقه بخش ؛ زیرا خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد).

به راستی در این آیه مبارک سوره یوسف برای ما که پویندگان راه قرآن و اهل بیت می باشیم، دردها و حکمتها نهفته است. یوسف در زمان قحطی و خشکسالی بدون اینکه به متاع مردم نگاه کند ، تمام ظرفهای آنان را پر از آذوقه می نمود و تنها برای رضای خداوند عزیز و مهربان به آنها عنایت می کرد.

این مطلب روشن می سازد که خداوند متعال بر مبنای تکوین، عالم آفرینش را در اختیار بشر قرار داده است و باید نماینده و عزیز خود را نیز در اختیار انسانها قرار دهد، تا با آرامش به کامل بندگی خود، و عشق به پروردگارشان بپردازند که این همان هدف و مقصود آفرینش است.

خدای متعال خود می فرماید: «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾ و تو را برای [اجرای اهداف] خود ساختم [و انتخاب کردم .] .

در آیه ۸۸ سوره یوسف کلمه "عزیز" خطاب شده است اما باید بدانیم که عزیز واقعی تنها آن امامان همام (ع) می باشند و در عصر ما عزیز ، امام عصر(عج) است که آمدنش را تمام انبیائ و اولیاء و حتی خدای باریتعالی انتظار می کشند.

بیائیم سر بر آستان حق نهاده و عزیزمان را از خدا بخواهیم . به راستی چه قحطی و فقری از این بالاتر که عزیز خدا در میان ما باشد و ما او را نبینیم.

ای عزیز گمگشته !

دست نوازش بر سر ما تهی دستان معرفت بکش و ما را از اقیانوس بیکران عشق و لطف و مهربانی خویش سیراب فرما که این خصلت و پیشه شما عزیزان الهی است.

شما خاندان بزرگوار که بی هیچ چشم داشتی بر ما گدایان کویتان ، بی حساب بخشش و عطوفت می نمایید ؛ زیرا که تمام موجودات به موجودیت شما متکی است . ما را دریاب ای عزیز گمگشته!

بی تو هر لحظه مرا بیم فرو ریختن است

مثل شهری که به روی گسل زلزله هاست

بیایید دست نیازمان را به سوی درگاه باریتعالی دراز نموده و با تمام وجود، آن یوسف زهرا (عج) را از خدا بخواهیم تا صبح ظهورش بردمد*.

اللهم کن لولیک الفرج.

آیا عشق حقیقی غیر از خدا و اهل بیت(ع) است؟ آیا اینها همان گمگشته ما نیستند؟ چه کسی غیر از امام زمان(عج)، آن چشمه جوشان حیات می تواند ما را به حقیقت برساند؟

او خود حقیقت است و سر چشمه موهبت الهی است . آن چشمه فیض و مهر رخشان امامت که همه ما منتظر طلوع سپیده دم ظهورش می باشیم.

ما منتظریم. منتظر ظهور و حکومت جهانی اش. وقتی بیاید، همه را عاشق می کند. وقتی بیاید، دیگر فریاد ستمدیده ای به گوش نمی رسد. اصلا جایی برای ستم نمی ماند.

وقتی بیاید، روح حیات در ما می دمد و آنوقت همه ما عمر طولانی خواهیم داشت و با خوشی و خرمی زندگی خواهیم کرد. به راستی چه کسی خواهان چنین لذتی نیست؟

آیا می توان برای رسیدن به مدینه فاضله دست به دعا بر نداشت ؟ و آمدن گل سر سبد عالم، مکمل پیامبران از آدم تا خاتم و متمم بقیه امامان و داعیان دین را از خداوند منّان در خواست ننمود؟

هیچ می دانید اگر مقدمه ظهورش را تا بحال فراهم کرده بودیم و یاران با وفایش نیز همه آماده بودند، او نیز از پس پرده غیبت برون آمده بود؟

پس این ما هستیم که او را در زندان غیبت نهاده و موجب رنج مهربانترین و عزیزترین بنده خدا می شویم. این ما هستیم که خود را برای ظهورش آماده نساخته و یا نفس خویش را تزکیه ننموده ایم. این ما هستیم که به حقیقت دوستدارش نیستیم.

همه به زبان او را دوست دارند و آمدنش را منتظرند، اما به راستی کدامین از ما تا بحال هر ساعت و هر لحظه آمدنش را شماره کرده و خود و قلب و روح خویش را برای قدوم مبارکش فرش نموده و تزیین کرده ایم؟

ای قلب عالم امکان! ای مهربانترین! متی ترانا ونراك .

وظیفه منتظرین

در احادیث فراوانی وظایفی برای منتظرین قائم آل محمد(ص) بیان فرموده اند از جمله اینکه:

"تقوی، ورع، عفاف، صلاح و اجتناب از معاصی و تقرب الی الله تعالی. پس منتظر ظهور مصلح، باید خود مصلح باشد.

و از امام صادق(ع) مرویست:

«من سرّه ان یکون من اصحاب القائم فلینتظر و لیعمل بالورع و.محاسن الاخلاق و هو منتظر، فان مات و قام القائم بعده، کان له من الاجر من ادرکه، فجّدوا و انتظروا هنیاً لکم ایتها العصابة المرحومه.»

(کسی که دوست دارد از اصحاب امام قائم باشد پس باید منتظر باشد و با ورع عمل کند و درمحاسن اخلاق کوشا {سعی در تزکیه نفس نماید}) پس اگر این شخص قبل از ظهور بمیرد اجر او مانند کسی است که او را درک کرده باشد.) پس خوشا بحال کسی که در اصلاح نفس و عمل صالح کوشا و خود را خالص برای خدا قرار دهد.

انتظار روح امیدواری به آینده

کسی که می خواهد از اصحاب امام قائم باشد باید خود را برای این امر آماده کند، چون انتظار، آمادگي براي جهاني بهتر، نويدبخش، عدالت خواه و سرشار از ايمان و معنويت و اخلاق است.

انتظار روح اميدواري و انگيزه نسبت به آينده است: در روايات آمده است: كسي كه انتظار حاكميت ما را مي كشد مانند كسي مي ماند كه با خون خود در راه خداوند غوطه مي خورد.

سلامتي وتعجيل درفرج آقاامام زمان(عج)صلوات

منابع

۱ـ قران کریم
۲ـ نهج البلاغه
۳ـ مفاتیح الجنان
٤ـ اسماء و صفات حق تبارک و تعالی / دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی / انتشارات اهل قلم.
٥ـ غم عشق ، گامهای نخستین در سیر و سلوک / عبدالقائم شوشتری / قم طوبای محبت / ۱۳۸٤.
٦ـ خداشناسی کیهان شناسی، انسان شناسی /استاد محمد تقی مصباح یزدی / انتشارات موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی (ره) / ۱۳۷۸ .
۷ـ معارف القرآن فی معرفة الله / تألیف الاستاذ محمد تقی المصباح / الدار الاسلامیة/ ۱۹۸۸م
۸ـ هدایة الامم یا شرح کبیر بر فصوص الحکم محی الدین بن عربی / تألیف و تحقیق غلامحسین رضانژاد (نوشین) / انتشارات الزهراء / ۱۳۸۰ .
۹ـ الهیات و معارف اسلامی / استاد جعفر سبحانی / انتشارات شفق / ناشر مؤسسه سید الشهداء
۱۰ـ آشنایی با حکمت الهی / علی شیروانی/ انتشارات دارالعلم / تابستان ۷٥
۱۱ـ مبانی فلسفه اسلامی / آیةالله مختار امینیان /انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی / ۱۳۸۰.
۱۲ـ کتاب توحید، أیة الله شهید دستغیب ـ چاپ و نشر دفتر انتشارات إسلامي ، ۱۳۸۱.
۱۳ ـ توحید در قرأن ، أیه الله جوادي أملي ـ مرکز نشر اسراء ، ۱۳۸٦چاپ سوم.
۱٤ـ آموزش و ٥۰۰ تست فلسفه و منطق / نگارش نعمت اللهی
۱٥ـ ولایت تکویني انسان کامل ـ طاهره سادات زرگرمرادی ـ (مؤلف این سطور) انتشارات سید علی زاده / ۱۳۹۲
۱٦ـ تفسیر تربیتی / حسین میرزاخانی ، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم /۱۳٦۹.
۱۷ـ بندگی راز آفرینش ص۷۲ تا ۷٥ . شهید دستغیب / از انتشارات کتابفروشی داوری قم / ۱۳۹۸ .
۱۸ـ موعود عرفان ، امام زمان (عج) از دیدگاه عرفان ـ حسن علی پور وحید ـ ۱۳۸٦،
۱۹ـ اصول عقائد برای   ناشر : انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) جوانان / آیت الله ناصر مکارم شیرازی / ناشر مطبوعاتی هدف / بهار ۷۰ ش.
۲۰ـ مخزن العرفان در تفسیر قرآن ـ بقلم بانو مجتهده امین . انتشارات : انجمن حمایت از خانواده های بی سر پرست اصفهان
۲۱ـ فطرت / شهید مرتضی مطهری / انتشارات صدرا /چاپ دوم دوم بهار ۱۳۷۰.
۲۲ـ رساله نوین (چهار جلدی)، عبادت و خود سازي ، نگارش و ترجمه و توضیح از : عبدالکریم بی آزار شیرازی ، چاپ و نشر : دفتر نشر فرهنگ اسلامی / چاپ چهاردهم زمستان ۱۳٦۷ .
۲۳ـ امامت و مهدویت / آیت الله العظمی حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی / گفتار سوم و گفتار چهارم. دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت (از انترنت)
۲٤ـ ده درس امام شناسی ، درس دوم فلسفه وجود امام. دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی / مسجد هدایت / آیت الله ناصر مکارم شیرازی / از انترنت
۲٥ـ محمد تقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲،
۲٦ـ موسوي همداني، پاسخ به پرسشهاي دیني، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ چهارم، ۱۳٥۷،.

۲۷ـ جمعي از نويسندگان، معارف اسلامي، انتشارات نهاد نمايندگي مقام معظم رهبري در دانشگاه‌ها، چاپ ششم، ۱۳۷۸.
۲۸ـ مكارم شيرازي، ناصر و سبحاني، جعفر، پاسخ به پرسشهاي مذهبي، مطبوعاتي هدف، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۲۹ـ فقيهي، علي نقي، شناخت راه و مقصد، قم، انتشارات جامعه مدرسين حوزه، چاپ اول، ۱۳۷۶
۳۰ـ مطلبی از احد ایمانی از انترنت .
۳۱ـ مجله قبسات / گرجیان محمد مهدی؛ بنقل از انترنت .
۳۲ـ مرجانه مهدیزاده / منبع پژوهشنامه متین شماره ٤٤ از انترنت.
۳۳ـ کتاب «بصائر» یا «قرآن و اهل بیت ع» شرح و ترجمه «شواهد التنزیل» از مرحوم آیت الله شیخ حسنعلی نجابت ره/ کتاب سه رسائل .
۳٤ـ کتاب سه رساله ـ عشق ، سرو ، ولایت / مرحوم آیت الله شیخ حسنعلی نجابت ره / انتشارات فلاح / آذر ۱۳۷۸.
۳۵ـ ده درس امام شناسی ، درس دوم فلسفه وجود امام. دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی / مسجد هدایت / آیت الله ناصر مکارم شیرازی / از انترنت
۳٦ـمكارم شيرازي، ناصر، پيام قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷٦
۳۷ـ کتاب سلسله مطالب مهدویت / وجود امام زمان در پرتو عقل / علی اصغر رضوانی /ناشر مسجد جمکران
۳۸ـ شجرةالکون: چاپ مصر، مکتبة محمد علی صبحی و اولاده ۱۳۸٦ ه.
۳۹ـ عزیزالدین نسفی کتاب «الانسان الکامل» تهران انتشارات طهوری: انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران ۱۳۷۷.
٤٠ـ التدبیرات الالهیة فی اصلاح المملکة الانسانیه، چاپ لیدن،۱۳۳٦ه .
٤۱ـ کتاب غیبت شیخ طوسی: چاپ تهران و کتاب بحارالانوار: ج ٥۳ چاپ بیروت
٤۲ـ هانری کوربن، تاریخ فلسفه اسلامی، چاپ تهران ـ ۱۳٥۲
٤۳ـ فص شیئی از اثر آقا محمد رضا قمشه ای صهبا، چاپ ۱۳٥۹.
٤٤ـ امام خمینی(ره)، ولایت فقیه، رساله نوین / نگارش عبدالکریم بی آزار شیرازی. دفتر نشر فرهنگ اسلامی / ۱۳٦۷.
٤٥ـ راهنمای حقیقت ،پرسش و پاسخ پیرامون عقاید شیعه/ آیه الله جعفر سبحانی/ ناشر نشر مشعر چاپ دوم ۱۳۸٥
٤٦ـ محمد حکیمی، عصر زندگی و چگونگی آینده انسان و اسلام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.
٤۷ـ محمد تقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲،
٤۸ـ خبرگزاری مهرـ گروه دین و اندیشه /انترنت:
٤۹ـ مجله علمی پژوهشی الهیات تطبیقی دانشگاه اصفهان /انترنت
٥٠ـ تفسیر المیزان ـ علامه طباطبایی .
٥۱ـ آموزش عقاید ج ۱؛ مصباح یزدی
٥۲ـ اسماعیل شفیعی سردستانی، تفکر، فرهنگ و ادب، تدمن، تهران
٥۳ـ دعای سحر حضرت امام خمینی (ره) ، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) ۱۳۸٦.
سایت حوزه .
کلینی، کافی، از انترنت
صحیح بخاری /انترنت
ابن عربی، رساله نسخة الحق، به نقل از جامع الاسرار و منبع الانوار.
مصباح الشریعه

مجموعه تفاسير: فيض كاشاني، تفسيرالصافي، ج٤؛ حويزي، تفسير نورالثقلين، ج٥، و تفسير عياشی ج ۱ ، تفسير برهان ج ۳ ، ـ تفسير نورالثقلين ج ۳. تفسير الميزان ـ علامه ، تفسير مجمع البيان طبرسی، تفسير قمی چاپ نجف
طبری، تاريخ الطبری، ج ۲
مجلسي، بحارالانوار.
صافي گلپايگاني، منتخب‌الاثر،
مثنوی معنوی
حافظ
فروغی بسطامی
و منابع ديگری كه در پاورقی ذكر شده ولی چون ادرس كتب در دسترس نبود بيان نشد . با كمال تشكر از همه كسانی كه از آثارشان استفاده شد اجرشان با حضرت حق.
الحمدلله رب العالمين

پايان ويرايش ماه ۱ /۲۰۲۲